بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان



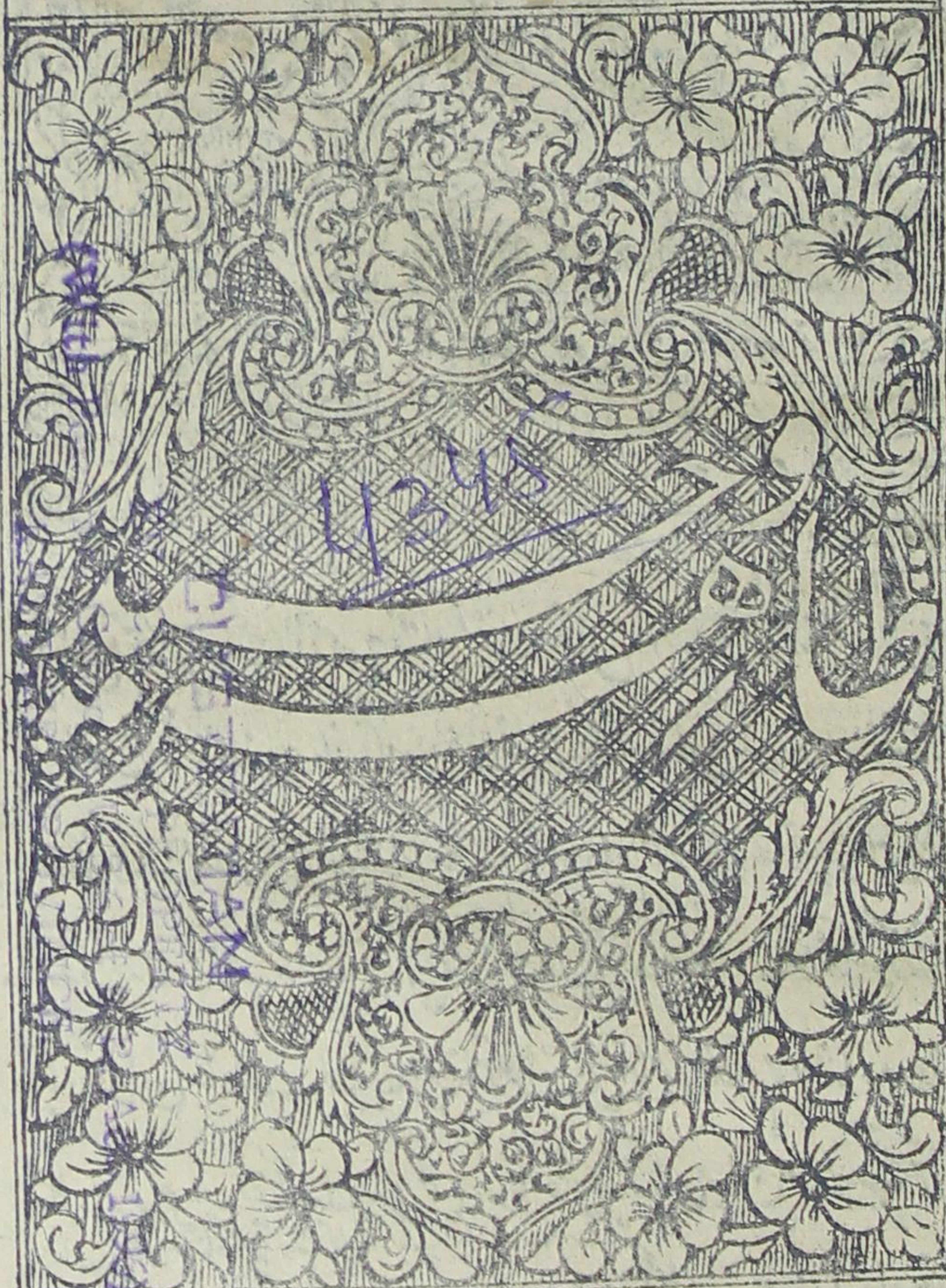
در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور مزین بہ طبع شد

اطّلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتاب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور فہرست مطوّل اسکی
ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کی معلوم
فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹائٹل پیج کے تین صفحہ سادہ میں کتب منشآت
وغیرہ فارسی و کتب متفرقات درج کیے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ
کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشآت ہر قسم

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان



در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور مزین بطبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

انامل تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بر سبیل
تعاقب دعائم کاخ وجود انسان وجود انسان خاکی بنیان میگردد ذوات اخلاف سلاطین والا مقام
بعد از رحلت اسلاف کرام مشار انتظام و نظام مهام انام میگردانند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی
پردهٔ اختفا و نقاب اخفا از جمال مخدرات از هار اظهار مطالب تواند کشود که فص هستی اعقاب
بادشاهان سلطنت قباب در بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشانند و روائح جانبخش
گلهای محمدی حدیقهٔ نعت سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خانهٔ دستان
محمدی نام گلیست که اینجا بطرز ایهام مرغوب ست
طراز تواند برداشت که برشتهٔ شناسائی یکتای بی همتا گلدستهٔ بند اتحاد مذاهب مختلفه
گردیده در نسق تبائن از چهره آرائی شتی زیر دشتی معجزات باهرات کشیده صلوات الله علیه
وعلی ابن عمه و اخیه اسد الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب

ومفرق الکتائب امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله
واصحابه اجمعین الی یوم الدین تبدا از طی طریق محمدت جناب کبریا و بسط بساط نعت
سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والا جاه اسلام پناه با لقابه منطبع میگرداند که
در گلشن امکان و حدیقه کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلهای
رعنا از شاخسار زندگانی با هم شگفته و شدت در رخا مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته
بمقتضای حکم مختوم قضا و فحوای حکمت بالغه خالق ارض و سما برگ ریز
هر خزانی فراش راه سلطان بهاری و گریه هر سحاب پی شاهدان چمن را سرمایه خنده سرشار است
گلهای اردی بهشت را نعل شتاب در آتش ست که جا بجهت اثمار گشانید و اقدام
سیول بهاری از قطره زدن آبله دار ست که سرمایه نشو و نمای نونهالان افزایند و ازینجا است
که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا
مینمایند از ناگواری مقدمات ذائقه را مرارت آسود نساخته بحلاوت نتائج شیرین کلام
شکر الهی میباشند لله الحمد والمنه که اگرچه از رهگذر وقوع قضیه جانگزای سلطان
خلد آشیان جنت مکان نخست تراکم غمام عموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد
تیره گردانید اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامگاری مهر سمای برتری
و والا تباری بر وسط السماء دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آرزو گلشن شد
هرچند شایسته شیوه دوستی و ولا و مناسب شیمه صدق و صفا آن بود که بعد از صفای
این قضیه نامرضیه و ارتقای آن اختر برج همیشائی فروده والائی و ترقی ذروه یکتائی از قضیه مکتبی

مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما بشارتی که سامعه افروز

محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد و درین مدت بوسیله انتزاع عروشی از ایادی متغلبه

که قبل از ایام جلوس این دوست صادق الولا بر اورنگ سلطنت ایران بسبب غدر بعضی

از نمک حرامان تصرف والی هندوستان درآمده بود پیوسته با آن گروه مخذول در نزاع و پرخاش

و همواره مشغول محاربه و تلاش میبود و در سنه سابقه که از خجالت پی در پی که مکرر آزموده و بناکامی جهان جهان

بدنامی مراجعت نموده بودند مجدداً با لشکر ده بدستور سابق استرداد دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیرودار

گردیده بودند بعون عنایت حضرت رحمان و پیروی الطاف خفیات ملک منان در عرصه محاربه انگریزات پرده

درآمده بفحوای فرمان و ما النصر الا من عند الله صرصر خرمن جمعیت آن لشکر بیحد و مر گردیده و درین ایام

که بمیامن توفیقات سبحانی جمعی از فدویان جلادت شعار را بتنبیه و تادیب آن قوم تعیین نموده

از جانب مجادله و محاربه رفتاران هندوستان فراغت حاصل شد چون متیقن بود که احرار توفیقات

یکجهتان نشاط ابتهاج دوستان میگردد از عالم رسوخ محبت و صداقت استحکام قواعد التیام و موافقت

لازم دید که اعلام این عطیه را نیز علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته سعیدی روانه بزم والا و جناب معلی نماید

و چون فرستادن الموهبه جی از امتعه کشور فتوحات لازم بود یکزنجیر فیل که تماشای آن مورد ناز از در حقیقت مطالعه نسخه

غرائب صنع الهی ست با بعضی از اجناس ملک فسیح الفضای ایران برسم ارمغان ارسال محفل خلد مشاکل گردیده

شروع یگانگی و صداقت و مصافات و مودت کلب علی سلطان افشار با لقابه که حامل صحیفه الوداد است و زبده ارم

نظیر زبانی گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیده بینش پیوسته لوح اعمال و صحیفه اقبال

آن زینت افزای جاه و جلال را بتماثیل حصول مآرب مصور و شمع لگن آنحضرت عدیم المثال را از اقتباس انوار مشکوة فیها مصباح

منور داراد والسلام درجواب نامهٔ سلطان داراشکوه که رحینیکه ارادهٔ ایران داشته

نوبادهٔ حدیقهٔ دوستی واتحاد وثمر پیش رس نهال یکتادلی ووداد رحیق خمکدهٔ ائتلاف و
اتفاق وسر جوش میخانهٔ مودت ووفاق اعنی گرامی مکتوب بدائع اسلوب اعلیٰ حضرت
فلان بالقابه در سلکے مسعود وزمانے محمود که شاهد کامجوئی را پیرایهٔ تمامی ز بر و ساقی اعمال را
بادهٔ وصول وحصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته والفهٔ نشاط وانبساط را شیرین
ومحفل خاطر مشاکل شگفتگی را رنگین گردانید وکیفیت بادهٔ رسیده رسیدن آن
زینت بخش وسیم درگاه بحوالی ممالک بیکران دوستان هواخواه دماغ انتعاش را
دوبالا گردانید بیت ازان افزاید از مکتوب شادی دوستداران را ÷ که فیض صحبت
یاران بود مکتوب یاران را ÷ آنچه از انقلابات دوار زمان وشورش احوال اوضاع
هندوستان ونیرنگی چرخ گردان زبان زد خامهٔ فصیح البیان شده بود در مرآت ضمیر والا
جلوهٔ عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرآت حقائق نمائے آشیاست روشن است
که مهر فروزان راز وقوع کسوفات واحتجاب غیوم متراکمات که بعضے اوقات
احتمال آن بمقتضاے حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار ست موجب
نقصان ضیا وبهاء زوال فروغ جهان آراے نمے شود وازینگونه
عوارض بهیچ وجه رنگ چهرهٔ اقتدارش نمیگردد خاطر والا العنایت خالق ارض وسما
در دوستی دوستان صادق الولا مطمئن داشته شرب عذب توکل را
غبار آلودهٔ کلفت نگرداند که بعون الطاف الٰهی طلوع صبح پرنور از

شبهای دیجور ناچار و پراگندگی ابرهای تیرگی اندوز از چهره مهر عالم افروز بی اختیار

ست شرحیکه در باب فرستادن عساکر و تصرف ملک بهکر بزبان خامه اظهار جاری شده بود

بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون شوق ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار

فوق الغایت ست مناسب شیمه وداد و ملائم طریق دوستی و اتحاد چنان مینماید که

در بزم افروزی مجلس انس دوستان تاسی سنت سنیه جد امجد والاشان خود نمایند

که بعد از نشاپایی کیفیت ملاقات سعادت نشان و سرتنزهات ملک بیکران ایران و وقوع

محاوره و مشاهده بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر والا بطریق احسن بحصول پیوندد

و در باب آوردن بعضے اسباب از الکاء مزبوره که خاطر متعلق آوردن آنها باشد رقم اشرف باسم

ذو الفقار خان صادر شد که دران باب آنچه لازم داند بعمل آورد و انشاء الله تعالی بعد از تاسیس

اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بهکر راضی نشده در باب آنوا اقف امور سلطنت و جلالت

امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود بجهت سرانجام اسباب سلطنت و نگاهداری سررشته

رسوم و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرز دانان بزم جاه و جلال ست تعیین شده

متعاقب اجراز این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع ضیاگستر از شوائب وقوع حوادث

کدر نداشته خوش خواهند بود آفتاب حصول آمال از افق اقبال مصئون از اختلال طالع و لامع باد

جواب نامه خواندگار روم که بمصحوب سمعیل آقا فرستاده شد گلدسته بهارستان

یگانگی والتیام و شمامه جامع روائح حسن آغاز و انجام منتجب مجموعه دوستی و والاثمره شجره همیشه بهار

حدیقه صدق و صفا اعنی نامه موالفت عنوان مودت ختامه اعلی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت

خورشید طلعت مشتری درایت طراز وسادۀ سعادت جهانبانی زینت بخش اورنگ والای
سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد
مصقل زنگر زدای آئینه حقیقت نمای ملت چمن پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت
بهار عالم افروز بوستان عدالت هزبر دشمن شکار غابات شهامت و بسالت حارس
گوهر مخزن اوامر حضرت خالق حارث تخم مطالب و آمال افزا و خلائق سلطان البحرین
وخاقان البرین ثانی سکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان
ناشر الویه بر و امتنان لازال کاسمه محمدا در ساعتی بسعادات ارضی و سماوی و میمون زمانی
بفیضات الٰهی مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین
بروی اولیای دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و سوانح بالکلیه بمصقل توقیعات گوناگون
از مرات جمال شاهد مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از دور عجز و انکسار در آمده طالب
رخصت یار و باده کشان محفل اطاعت از مدام دوام بندگی باده گسار بودند بوساطت زبان دان
رموز وداد و ساقی رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید
قدره نشر روائح مصادقت و موالفت نموده مشام یکجهتی را عنبر آگین و بزم دوستی
و ولا را ارم تزئین گردانید و بگزارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث
تشیید صداقت محکم نهاد و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از روائح ازاهیر
آن گلستان خلت و منبت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل
آن صحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت نشیب و فراز طریق دوری و صعوبت

ازاهیر بفتح بمعنی شکوفها ۱۲ منبت بفتح جای روئیدن ۱۲

آن فرح عمیق بدیمیست که خدمت والا و از حریم خورشید سیمای آسمان مساجد گشته
و پسند خاطر دوستی فخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجیات
با قریب از سنه استخبار آن کرده شود لهذا مقرب الحضرت بهیمتا محمد بخان بیگ یساول بجهت
استعلام این مطلب اتم تعیین یافت که مقید بزیادتی احمال و اثقال نشده باخف وجه
که شاغل و مانع نگردد بامر مزبور قیام نماید و چون سر رشتهٔ قبض و بسط امور وقوع حوادث و سوانح
نزدیک و دور در قبضهٔ اختیار و اقتدار مدبر سنین و شهور کارپرداز مصالح جمهور است
در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه النشور اعنی والی هندوستان
ازین تنگنای پر شر و شور و اختلاف و داعی اولاد و بادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک
بیکران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
بقدر آنچه عیار آن بمحک وقوع رسید مقرب الحضرت مزبور را توقف فرمودیم و درین ایام
که شاهد اخبار بپیرایهٔ صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام یافت همه رسانیده عساکر نصرت توامان
بیاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان دودمان خلافت
نشان و بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت این نیازمند
درگاه بی نیاز دارد تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت شاهزادهٔ مذکور
وارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب الحضرت مذکور
استوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت و اقبال از آفتاب عنایت متعال مستضیء و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی
خلف الصدق آبای دانش و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هفت ورنگ اعنی نامه دولت
ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی بر چهره آمانی آمال باز و از هار حدائق کامجویی را شمیم اهتزاز
بود فیض روا ارزانی داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم محفل یکانگی را غالیه نسیم گردانید انچه درباب
قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه زبان زد خامه نگارش شده بود موجب ملال
ضمیر آسمان اساس قدر شناس گردید آری بنای کاخ مرفه خاک نشین هستی را آب روان
عمر گذران بنهاده اند و افراد موجودات و احاد مکونات را صلای عام ارتحال و انتقال داده هر گاه بنظر
بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود این امور که در کارخانه حکمت بالغه مصلحت سنج امور عین خیر
و محض صواب و صلاح ست چه تا گریبان اکمام بدست نسائم بهاری چاک نگردد دانه از اوج عزت بمبانجی
حارثان ر معاک نرود و شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر خاک نمیگردد
و از معرفت انفاس گرامی پیداست که گرد وجود بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی
و بی ثباتی دوخته شده متمزق میگردد و در ینحال شیوه بیداردلان دانش اند و آنست که در حین
وقوع اینقسم امور منهل عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود
نساخته غریزان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان و زبان بحمد سگالی و سپاسداری جناب کبریا
گشانید اشعار یکه در باب مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک وعده کرده شده بود
بعون عنایت الهی بنوعیکه همت والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع میپوشد
قبل از ورود و الا رقیمه مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت بسرکردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای امر بور نیز قریب بسی هزار نفر از جنود جان نثار
در دار القرار قندهار چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند و در حین ورود دوال رقیمهٔ اعجاز طراز
لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده ایم که کل عساکر
منصوره در الکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد
حاضر و مهیا باشند بهمه وجوه خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خرسند خواهند داشت که بهیچ وجه
من الوجوه خودداری نخواهد شد و ایلچی زباندانی نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعین فرموده ایم
که علی اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده
مراجعت نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارو بزم و بزم حضور
سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ
حاسدان بچیره دستی اقبال بیزوال شکسته و باطل باد مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته شد
سلاطین بلند اقبال و خسروان همایون فال اورا ارض مقدسهٔ نوع انسان حال کواکب
درخشان در آسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان با بعدی بقاع مانع عائق رسیدن شعاع نیست
واینمعنی بدون اقامت بینه و برهان بر دیده وران روشن است همچنین شمائل صداقت مخائل
سلطنت پناه فلان باوجود بعد مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر
خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دوری
ننموده همگی همت والانهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود اشتغال بیکران گیتی ستانی
و جهانبانی بتخصیص در هنگامیکه آن سلطنت پناه بپایمردی عزم مظاهرت و معاصرت

فتوت رفته مردمی از ربقه اطاعت خصم بعالب خدیعت کشیده بقلم تیغ زمرد فام
جوهر خود را بر اوراق خلود و دوام و لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم گردانیده بمصروف
و معطوف بانتظام امور سلطنت ابد الاتصال و تدمیر و نگونسار دشمنان بدکردار غدار
بهبود خاطر عقیدت مناظر بالطاف بیکران و کثرت و عدت کمات ملائک حمیات ایران
خوشوقت ساخته درینوقت که اورنگ سلطنت دارای هندوستان مانند کشتی طوفان
رسیده و بنای ملکداریش از اقطار اسطار تعاقب حوادث گل نهیده است فرصت که گوهر
گران بها بل ثانی اثنین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام ابد الاتصال در تحصیل نام و
عزیز شهرت تام با فرمانروایان دکن مانند اوتار ساز هم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین و شهباز
رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی را شعار و دثار ساخته ذمت همت را از دین واجب الادای
تلافی و تدارک سبکبار سازند چون درینوقت سلطنت پناه موی الیه محرک سلسله دوستی قدیم
گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت ترصیص و تزیین آن
بنای مشید بافزایش نسبتی مجدد روانه انجمن و گشته چنان تصور نمایند که از طریق دوستی و یگانگی
موحی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این منظور انظار عنایات کردگار گردیده اند و حلاوت
اثمار دار حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطالب و امانی اکثر سلاطین از ان شیرین
گردیده بر پیر و جوان پنهان و پوشیده نیست یقین حاصل ست که به نیروی عنایات
جاعل ارضین و سموات و بخشنده مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز ازینجانب در
در اطفاء شراره دولت اشرار خاکسار کار برد رار و سیلاب بهار خواهند نمود

باعتبار جمعیت آن ۱۲

پیوسته ابواب خواهش مدعیات را بمفتاح السنه اقلام عنبر فام و دو اقفال سمور رسالت
و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخائر را بموقف
ابلاغ و اعلام در آورند که ایستادگان پایه سریر گردون نظیر بانجاح و اسعاف
آن مسادرت نمایند همواره لباس کامجوئی تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد

مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته شد

از هار اظهار موافقت و مخالصت و انوار اعضان یگانگی و مرافقت اعنی نامه محبت آغاز
سودت انجام و مکنون اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرائس وداد سابق
و مشید مبانی معاضدت و یکتادلی لاحق ست در حینیکه باده کامیابی کامرانی بوساطت
ساقی عنایت سبحانی در جام زیور شاهد مطلب روانی تمام بود و نشر روائح مطالب بوسیله جذبات
دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهار بستانسرای خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای
حروف و نقوش انگلستان و قائق حقائق روائح استقامت مزاج وهاج استشمام شد
موجب انبساط خاطر معلی و مطبع والا آسمان مآل گشت از آنجا که زمان حاجتمندی دوستان محک عیار
نقود دوستی میباشد مناسب اینمعنی چنان نمود که در اوقاتیکه اعادی بادپیما تهییج غبار فتنه و فساد
نموده بدست وقاحت پرده از رخسار پردگیان افعال زشت کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت شسته بان و دمان
خلافت نشان گرد نشان غبار کدورت و بسپرداری وقایت و حمایت عساکر نصرت آثار پرده پوش خجلت
آن ناخوش منظران که برین هیئت گردند بلکه بر بسته اند بر سوالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت
تاسیس اساس تری و شرف انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرأت کشیده و بساط احسانات نوردیده

هرگاه که وقت محتاج بودن دوستان سنگ امتحان بسره و نامسره بودن نقود دوستی میباشد بقول شیخ سعدی ؏ دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی چنانکه ۱۲

حاجتمندی الخ ؏ از آنجا که زمان ؏ انوار اعضان ؏ مسادرت باشم

گردو بارے چون تلافی مافات بیسور و تدارک ناکرده مقدور ست بمظاهرت

الطاف بیکران صاحب نیز و قوی بازو باشند و پیش اولیایم که اقوام بهریه سلطنت دو ملنفر مائی

هندوستان متزلزل و لباس فرمانروائی اندیار متغیر و متبدل ست شایسته همت غیرت اندیش

و ناموس حمیت سلطنت کیش آنست که به پیروی اعتقاد راسخ و دست رحبل المتین الطاف عاجل

آسمان و زمین و خالق ما و طین اعجاز و لا عقده کشا حضرات سدره مرتبات ائمه معصومین زده

تبیغ مکافات و مار از روزگار آنگروه غدار که بغض شیعیان آل اطهار نصب العین خاطر عداوت

ذخائر ساخته اند بر آورند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب اینمعنی مطمئن و آسوده دارند که بعون

عنایت الهی از منتسبان دولت مدار فیروزی شعار و تدبیر و نگونساری اعادی خدیعت

شعار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار

میلان خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام قوائم سلطنت آن شائسته صنوف عنایا یا الهی

حکیم تمر پیس رشید وارد آنکه در اینوقت نامه همایون که چون آیت قضا واجب الامتثالست

باسم والی بیجاپور صدور یافت که آن سلطنت پناه بعنوان بادشاهان سلف طریقه دوستی

و مودت مسلوک داشته در رفع اعادی خدیعت نهاد و ترصیص مبانی اتحاد باشند زبان قلم

و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل باشد که بمعاضدت این اتحاد در تامچه تسلط اعادی تلم

و دور تا بزودی بانجام رسد انشاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این بوستان علی مرّ الزمان شیرین کام

خواهند گردید چون خاطر همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی

مطلع بوده اساس همان کریاس دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد و مشید گردد و بساط گسترده

۵۸ لفظ مجد صفت اتحاد و مشید بمعنی افراشته مهر ۱۲

آن مسافران خطائر قدسی با سلوبی خاص ممهد شود لهذا قلازار وافهٔ حضور سراسر سرور فرمودیم
که بر کیفیت سلامتی مزاج وهاج اطلاع یافته برسانیدن مژده دوستکامی خاطر والا را
قرین مسرت گرداند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت ورود مژده خوشوقتی
آن عالیجاه میباشد علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات ضمیر الارا
اعلام نمایند که کارگذاران دولت ابد قرین بانجام آن ماسور گردند همیشه سایه نشین عنایت
حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشد

در جواب مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده

ثمر پیش رس نهال پیوند دوستی جاوید جان جهان نمای محبت سدید چمن آرای بهارستان اتحاد
والتیام طراوت بخش گلهای بسام آغاز و انجام اعنی نامهٔ فلان که بسیان نبض شناس
شخص حجابت و سفارت و امین نقود مبغض پیغام دوستی و صداقت شایسته خدمت
سلاطین ذیشان نصرت ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که بهشت اطکی الطاف
حضرت ذوالجلال و مجلس آرائی اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر هفت کمال نموده دابواب
هشت بهشت سطلب روائی بموافقت هفت اختر از شش جهت بر روی ملازمان بساط
سلطنت والاشکوه کشوده بود فیض ورود آسمانی فرموده کام موافقت و یکجهتی
شیرین و بستان سرای یکتادلی رنگین بزم حضور نمود از دامن گلچین که دیده از ان
حدیقهٔ سراسر بهار که نسخهٔ منتخب غرائب سراسر نگارست بدست رفت ریاد الا گلچین ریاض مضامین بد
وار گلهای بیگانه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یگانگی شنید شرحیکه در باب فرستادن سپاه

ظفر توامان زمان زده خامه اعجاز بیان شده بود در صفحه بار ضمیر آسمان پیوند رخصت اقامت

کشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان از سایر مفاوضات صداقت رسوم این معنی

مفهوم و معلوم شده بود بفحوای مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست اندیش

مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع

باسم بگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بی پایان صادر

گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان منتظر حکم قدر توامان باشند که هرگاه

بدین امر مامور گردند تهیه سرانجام سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان اذعان نگردد در این

ایام سعادت فرجام که مجدداً از فحاوی نامه صداقت انتظام ادراک انیرام شد بنابر فسحت

و وسعت ممالک که مبدای و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هندوستان است و لازم بودن

تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولیت تواند شد مجدداً ارقام مطاعه

شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر دریا اجاد این بحر قیاست اثر فکر باحتیاج چهار پنجساله خود

کرده بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردند و چنان نمایند که در حین حصاد حاصل در حدود کابل

حاضر باشند که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و استعداد اگر آزوقه نخورده وفا

بعساکر ننمایند از رهگذر تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب و رنج

نکشند با وجود دو اسپگی مبارزان عرصه هیجا و هژبران هنگامه وغا چندین

هزار راس اسپ خانه را و تازه نژاد از یلخیهای خاصه شریفه

بدانتع فراه و بست و دار القرار قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع

این راه دور و دراز و طی تلال و وهاد و نشیب و فراز مراکب جنود را سستی و زبونی
عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج با جمام مراکب و موکب موجب تأخیر و تراخی
در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر بتاریخ فلان بپابوس رخصت سرافراز گشته
نصرت مثال پیش پیش موکب مسعود روانه میگردد و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل
برابر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان اجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق
و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و گروستان و فارس و کوه گیلویه
و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و بنادر کرمان و خراسان و سیستان و سائر ممالک بیکران
نزد سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن فرمانفرمای
فلک چهارم بر کرسی جوزا سنهٔ قوی ئیل برخاستن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر
خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتشبار شکار انداز که مهرهٔ تفنگ شان در رجم شیاطین ایمای خاصیت
نجوم است بقدر بر تافتن ظروف بروج آبی افلاک دریا سیر از راه بندر سورت روانه خدمت
گردیده و بعون عنایت الهی و اقبال مصئون از اختلال اسباب حصول مطالب آن طرازهٔ
تخت و نگین منظور انظار عنایت خالق آسمان و زمین مهیا و آماده ابواب دخول آمد کار از اطراف
و جوانب گشاده است و اگر اندک تأخیر در ورود سپاه محشر نمود بر آنجد واقع شود چنانچه پیرایهٔ نگارش پوشیده
از راه دوری آن فتح عمیق زیادتی تأکید و توثیق است و بغیر از این که تهیهٔ اسباب سفر در خور مسافت
و دیلم توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد و چون متیقن نیست که از کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد
ارسال حکمت و اخوت پناه سوالیه وقوع یافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح

وقائع را در مقام ابلاغ و اعلان در آورده مکشوف دارد که از ورود سپاه کشورستان بممالک
هندوستان بار دیگر ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید یا بطریق انفراد از خصم
بد فرجام انتقام خواهد کشید آنچه رای درین باب قرین صواب دیده باشد سائر مرغوبات خاطر والا
علی اسرع الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بیمین تائید بر آرنده ماسول شاهد مدعا پیرایه حصول
پوشد کوکب مراد از افق حصول طالع و نجوم فیروزی بخش کامرانی درخشان و ساطع باد

نامه که بپادشاه والا جاه اورنگ زیب نوشته شده

جواهر زواهر نیایش بیش از قیاس و لآلی متلألی ستایش نا متناهی سپاس که کفه زبان و میزان بیان
از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از تعقل آن فاتر باشد نثار کبریای مالک الملکی که سقف
چرخ کبود از شهرستان عظمت جلال او کاخی و سبزه بدیع الآثار وجود از گلشن وسیع الفضای
قدرت او شاخی دیده دقیقه شناس سوز آفرینش پرور زیست بصحرای بیمنتهای قدرتش گشاده و روشنی
از هان دانشمندان چراغی ست در راه معرفتش نهاده و درگردان اضداد را از جامه خانه خلعتش لباس
اتحاد تالیفی خلعتی ست شایسته بر دوش و میگساران میکده عرفان از فروغ مهر منیر باده پرست
مدام در جوش زبان شیرین سخنان شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهد پرست
بکام کشیده و نگاه سرمستان آگاهی باده الست بدماغ رسیده نظم ساخته از لطف پی خاکیان
چار صد باغچه کن فکان * دیده ام این باغ پر از رنگ و بو * یک گل رعناست شب و روز او و نقود
درود نامعدود و صلات نامحدود بدیه جناب سید کونین سرور ثقلین و شهریار خافقین غنچه شجر
گلشن ایجاد نتیجه صغری و کبری مبدا و معاد آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب بقای چشمه سار لطف

عنایت محراب مسجد عبادت ملائکه مقرّبین سخیر لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء
و الطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب جهانتاب آسمان رفیع الارکان رسالت
و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسرا پیشوای صفوف ارواح متعبدان
مسجد اقصی **نظم** مصطفی ابادشاه دو سرا + آفتاب جهان عز و علا + حکمت حق چو پخته نان جهان
بود دانش خمیر مایه آن + جمله هستی تن ست او جانست + او ز عالم چو لعل از کانست +
و ثنای بی منتها پاانداز نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالش آیتی ست
و عزوه انت منی از داستان قدر و منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین
قامع المشرکین یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب
مفرق الکتائب **فرد** علی آنکه یزدان علیم و لیست + دو عالم دو کف
کریم و لیست + صلوات الله و سلامه علیهما و لهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد
جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبدهٔ اصفیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر
اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون سطوت مشتری سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت
زینت بخش وسادهٔ جاه و جلال متکی آرائک فرخندگی و اقبال مصقل مرآت
مطلب نمای دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس
مضمار خصم افگنی و دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری پیشرو
سالکان صراط مستقیم وصول نظر یافته مقربان پیشگاه قبول غرور دین ریاض
همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد نشان جهانبانی سیراب

منهل عذب انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجج شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحسیب نظام السلطنت النصفة والمعدلة والشهامت والبسالة والجلالة والرفعة والعزة والامتنال سلطان اورنگ زیب منطبع سیگرداند که درینوقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که بتیسیر خالق انس و جان و جاعل تمکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فیوضات از شش جهت بر چهرهٔ اقبال گشاده است بمیامن مخبران صدق آئین مژده جلوس آنگوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت بر سریر دار السلطنت موروثی گورکانی و وسادهٔ لازم السعادت جهانبانی که بفحوای صدق انتمای تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز و تذل من تشاء و بمقتضای آیه وافی هدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین اصابت پذیر و موافقت کارگزاران تقدیر پیرایه حسن وقوع پوشیده سامعه افروز گشته حسرت بر حسرت خوشدلی بر افزوده و همواره بر سریر گردون نظیر دولت متمکن باشند از انجا که مبانی ایتلاف الایام فیما بین گزیدگان این دو سلسله والا مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی مترقب میبود که آن زبینده اورنگ اقبال و چراغ افروز دودمان مجد و اجلال هر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد بمقام اعلام در آید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند چون تدارک مافات بعون عنایات الهی مقدور و مراعات شیوهٔ دوستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد بازد خامه اظهار خواهند نمود بعبد العزیز خان والی بلخ نوشته شد نسیم گلشن خلت و موافقت و شمیم بهارستان صداقت

وسودت که الخلخه سامی مشام اتحاد و یگانگی و گردنشان بستان سرای منافرت و بیگانگی ست

اعنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیزخان بوساطت زبدة الاماثل

والاقران قولم حاجی در ساعتی با صناف سعادات میشحون و زمانی باقسام برکات مقرون که

که ابواب کار بر چهرهٔ بخت بیدار گشاده و اسباب حصول کام و نیل مرام آماده بود شرف ایصال

نموده باعث اهتزاز گلهای بستانسرای دل محزون خاطر همایون شد و چون از ورود آن گلشن مبنع

نظام استشمام شمائم صحت ذات کامل الصفات فرسوده گلهای زنگار رنگ انتعاش در باغ خاطر

فردوس مظاهر کشود و زبدة الاشباه سومی الیه احراز سعادت مجالست مجلس اقدس کرده رخصت

انصراف حاصل نموده بنابر سیلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال سعادت اشتمال

آنمرکز دائره جاه جلال یکی از بار یافتگان کریاس آسمان اساس عنقریب بتعاقب زبدة الاشباه

سومی الیه روانه بزم حضور بهر اسر سر در خواهد گردید که برسانیدن مژده استقامت مزاج وهاج

دوستانرا دیگر باره مبتهج و مسرور گرداند پیوسته مکنونات ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر معلی را

بمقام اعلام و اعلان در آورند که کارگزاران دولت ابد مدت دوران عدت بساعتن و

پرداختن آن مامور گردند همواره ساغر کامرانی از بادهٔ الطاف آلهی مالامال و کوکب بخت اعادی

قرین و بال و نکال باد و در جواب نامه که بعبد العزیزخان نوشته شد نامه بهارستان صداقت دولا

و زلال چشمهٔ سار بنغش صدف صفا شیرازهٔ قلوب قدر شناسان مراتب اتحاد و عینک دور رسای

شاهدان یکتادلی و وداد اعنی نامه والا و مکتوب معلی خان والاشان عبد العزیزخان که بمصحوب

زبانداران کشور سفارت و شیرین کلامی حاجی جامی مشتملبر تشدید مبانی دوستی ارسال یافته بود

اسباب حصول مرام آماده والواب اطمینان بروے دل صداقت منزل گشاده بود

دماغ الفت را بنشر روائح مودت عنبر آگین و مشک اندود گردانید و باعث ایراق نخل

خوش ثمر دوستی جاوید شد شرحیکه در باب ایفاے عهد وارسال جیش منصوره بصوبه کابل وقوع

مواثیقیکه عرفت الله بفسخ العزائم مفسر آن تواند بود بمنزده خاصه موالفت گردیده بود صورتنگار

مرآت اطلاع شد یقین حاصل ست که سلاطین ذیشان که بهمین ثمره دوحه امکان رشک فرماے

سحاب میسانند عموماً آن دریافته و وقائق توافق گفتار و کردار خصوصاً صادر سبز کردن حرفیکه

تازه کردن ۱۲

از پیوند دوستی خیره و ثمر نام نیک باشد بذل جهد مینمایند و شاهد این معنی قبل ورود والا رقیمه

مودت عنوان بمیانجی مترددین صحیح البیان بپیرایه عیان پوشیده بود و بمعاضدت یقین را

بیت المعمور قلب محبت اساس بر خیل شکوک و شبهات مسدود گشته چون ظاهر ست که نخل ثمرا

از ینکه سالی بر بند هست نقصے در خاصیت برومندی بهم نمیرسد انشاء الله تعالی هر وقت که این تخم محبت

بآبیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود انچه در باب آشنائی

با دشمنان که بیگانه رسم آشنائیست نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بران ممتاز اقلیم

دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه مومی الیه وارد ممالک محروسه گردیدند

بنا بر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین عین غرض میباشد انچه شایان رسوم

و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و باوجود آرزوهائیکه در خاطر داشتند بنا بر خاطر آن

والا جاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت ازان وادی نموده سالک

طریق اسعاف آن نگردید بعد ازان که نوشته والاکه از روی خواهش تمام بسلطنت پناه مومی الیه

مشتمل بر توجه آنخدیو در سالک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت مظاهرت آنوالاجاه

سومی الیه بتتمیم مراتب دوستی آنوالامکان شمرده روانه آنخدیو گردانید با آنکه خدام معلی مکان سومی الیه

بعد از نهضت مکرر ایلچی فرستاده طالب گردیدند. بنابر استشمام روائح عدم رضای آنوالاجاه

فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقدهٔ تراخی و تعویق ماند و مرخص ساختن

(همان معلی مکان ۱۲)

ایل و ایماقات که سامعه افروز شده اینجهت دارد که بعد از ورود ایل و ایماقات و رسیدن

اعیان و سرخیلان آنجماعت بتقبیل سدهٔ والا بنابر مراعات شیوهٔ مهمان نوازی که سرشتهٔ

طینت کریمان میباشد مقرر فرموده ایم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت مزبور که بمقتضای

نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مالوف خود نموده اند نشده واگذارند که مرفه الحال در ظل عدالت

باشند و اگر ارادهٔ توطن آنخدیو داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر عنان تاب عزیمت

ایشان شود روانه گردند اگر جمعے از آن گروه روانهٔ آنخدیو شده باشد خیر آنچه پیرایهٔ صدق گفتار

پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم دوستان در کیش ائتلاف و التیام چنانچه در طی نامهٔ گرامی

تحریر یافته بود محض کفر و کفر محض ست پیوسته باعلام صحت ذات ستوده صفات

(برائے تاکید ست ۱۲)

مسرت پیرای خاطر دوستان گردیده فاتح ابواب یگانگی که تا انقراض زمان بنیان مشید الارکان

آن از تطرق اختلال مصئون خواهد بود باشند آفتاب دولت از کسوف نقصان و ماه امان و کوکب

(خبر فاتح اجابت ۱۲)

مرلعم از افق حصول درخشان باد صلحنامه که نزد عبد العزیز خان

فرستاده که بموافق آن قلمی نمایند

محمدت بیرون از قیاس مؤلف القلوب راننرست که از التیام دو حرف کن بیگانگان

سه بمعنی تاخیر و درنگ ۱۲ — سه تراخی و تعویق — مخالف عبدالعزیز خان ۱۲ — سه معلی مکان سومی الیه — نیز اشارتست بجانب عبدالعزیز خان ۱۲ — اشارتست بطرف — سه آنوالامکان بود ۱۲ — کو دشمن عبدالعزیز خان — سلطنت پناه سومی الیه — اشارتست بمهمان — آنوالاجاه سومی الیه

سه ایل و ایماقات از الفاظ ترکیست بمعنی اهل و عیال والله اعلم ۱۲ — سه تقبیل بوزن تاکید بمعنی بوسیدن ۱۲ — سه طینت بالکسر بمعنی سرشت — سه مرفه الحال بضم میم ۲۸

اضداد اربعه را باهم در مقام توافق داشته از خانهٔ صنع لباس آشنائی پوشیده تریاق اکبر
صلح و صلاح از جا این خود پسند آنرا که از زهر جانگزای وحشت مسموم بود باصلاح آورده
در آراستگی کشور شهود و جنود وجوبات قصوی الغایت کوشیده و برخاستهٔ متین شرع مبین
علت غائی بر وجود انسان احصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید الخافقین (مغرب و مشرق)
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم اوراق پریشان اعتقادات و آرای (جمع رای اعقل) فرق مختلفهٔ انسانی را
شیرازهٔ اتحاد لبست و به نیروی یگانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار مخالفان
دین متین و معاندان ملت متین را درهم شکست مفرح روح افزاے عدالت سلاطین
ذی شان را که از اجزای رضاجوئی خالق و خلائق ترکیب یافته جاندار و سے مزاج
فاسد ایام گردانیده و ازین روح افزا مذاق خواهش لذت شناسان اهل جهان را (ای طعام خوانندگان)
بحلاوت راحت و استراحت رسانید **نظم** مراور ارسد سروری بر جهان + که را است
از عدل باغ جهان + رهے عدل پرور حکیم علیم + که روشن کند شمع گل از نسیم +
ببین شاهد لاله را در چمن + که از شعله دارد به بر پیرهن + ز عدلش چنان شد جهان
بے خلل + که آتش آب بود در بغل + له الحمد والثناء ومنه الابتداء والیه الانتهاء وبیده
ازمة الاشیاء والصلوة والسلام علی محمد رسوله مادامت الارض والسماء
وعلی آله واصحابه الذین هم شموس الضحی وبدور الدجی وبعد بر ضمیر دقیقه دانان
دقائق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش پیچیدهٔ اوراق آخشیجان
مخفے و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع اساس را

۲۳

اسرار برای آن خدا حمد و ثنا است و از و ابتدا و انتها و در دست او ست مهارهای هر چیز و رحمت کامله و سلام نازل شود بر رسول آنکه زنده تا وقتیکه قائم اند زمین و آسمان و بر آل و اصحاب آنحضرت آنانکه

امانکه آفتاب های چاشتگاه و ماه های تاریک ۱۲

عناصر اربعه که آب و خاک و باد و آتش باشد ۱۲ نظم آخشیجان جمع

کارگاه رفیع مراد از دنیا است ۱۲

کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و بدین مفتاح آلهی ابواب نجاح
و فلاح بروی امانی و آمال عالم و عالمیان کشاده چندین هزار قافله از هار رنگارنگ و انوار
گوناگون که هر ساله از راه دور عدم بعالم ناسوت آمد و شد مینمایند و بار اقامت می‌کمال
انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان میکشایند از نتایج حسن ائتلاف و التیامی ست
که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این دو جزو بی اراده و شعور که
در دیدهٔ بصیرت ارباب حقیقت صفت تعالی نشین بزم هستی اند منتج چندین آثار عظیمه
و امور غریبه گردد پیداست که توالف و توافق اساطین سلاطین که صدر نشینان بزم برتری برگزیدگان
اقلیم بلند اختری اند شمه چه قسم آثار جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز
فرخنده که اورنگ بادشاهی ترکستان بوجود والا فرالجود مفتخر و مباهی ست بمقتضای امور
مزبور و فحوای صدق انتمای وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ همگی همت والا نهمت مصروف
معطوف بران میداریم که پیوسته مرآت مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت
منزا و مصفا بوده عموم ناس باهم در مقام استیناس باشند و چهرهٔ آسایش و اطمینان را
که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینهٔ جهان نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل و الاقران
حسن قمش بیگی که از طرز دانان امور مصادقت و مصالحت ست جهت تبیین این مرام
و تشیید مبانی ائتلاف و التیام روانهٔ بزم والا و محفل معلی اعلی حضرت والا رتبت سپهر منزلت بادشاه جمجاه
فرموده طالبیم که باعث رفاه حال و تیسیر مآرب بیگانه و آشناست گردانیده بودیم که آن سلطان والا شان
سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا السنت سنیهٔ آبا عظام و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول

لمانی داما ل عموم خلائق و رضاجوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اہم نمودہ امارت پناہ
مہدیخان سلطان حاکم ترمذ را جہت ترصیص این بیت الامان جہانیان کہ بمعمار عدالت
سلاطین فریشان سر رفعت باوج کیوان افراشتہ روانہ ساختہ اند در وقتیکہ منتخب اوراق دوران
و خلاصہ حرکات سپہر زنگار گون تواند بود شاہزادگان و اتالیقان و امرا و اعیان و صاحبان
اختیار این دولت در پایہ سریر سلطنت و اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند شاہد ان مدعا
پیرایہ حصول پوشید و این وثیقہ انیقہ نگاشتہ خامہ وثوق در سنح گردید کہ تا انقراض ازمان
و انصراف دوران دستور العمل سلاطین فریشان توران و ایران بودہ باشد تا باہم در مقام
توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان این دولت عظمی و دو ملک فسیح الفضا و ارغام
انوف دشمنان خاکسار بادپیما باتشد ستی معاضدت و مظاہرت یکدیگر کوشش نمایند و دور
آوان دولت و زمان سلطنت این دو والا جاہ قدر قدرت الی آخر الازمان این
دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نہیب و یغما یکدیگر در امان بودہ فراحم رعایا
و برایا ہم نگردند و اگر یکی از طرفین را دشمنے رو نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت
خود را معاف ندارند و این وثیقہ را منشور الادب و دستور العمل دانستہ متعرض محال متعلقہ ہم نشوند و
ہر کس در نقض عہد و پیمان سعی نماید در زمرہ اَلَّذِیْنَ یَنْقُضُوْنَ عَہْدَ اللّٰہِ مِنْ بَعْدِ مِیْثَاقِہٖ داخل بودہ
مورد لعنت الٰہی باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بروزگار فرخندہ آثار این دو برگزیدہ حضرت
پروردگار و ملاذ و ملجای صغار و کبار ما دام اللیل و النہار واصل گردد فَمَنْ بَدَّلَہٗ بَعْدَ مَا سَمِعَہٗ فَاِنَّمَا
اِثْمُہٗ عَلَی الَّذِیْنَ یُبَدِّلُوْنَہٗ والصلوٰۃ والسلام علیٰ محمد و آلہ ظاہرًا و باطنًا ✣ ✣ ✣ ✣

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شد

پیوسته ساغر دوستکامی و پیمانهٔ خوشدلی عبدالعزیز خان از خمخانهٔ الطاف بی‌پایان الهی سرشار و سمند تحصیل کام بکمیت وصول عیش بدام آب رفتار و صرصر شعار باد بعد از طی وادی فسیح انقضاے اظهار دوستی و ولا که ضمیر خورشید ضیا بی‌سیاهی تحریر خامه نقش پذیر می‌نماید نامه علم حضوری از جزئیات آن ورد بر لوح ابلاغ می‌نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که روابط یگانگی و علائق یکجهتی بفحوای الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و مستحکم بوده باشد در هر حالے از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصاً اوان نشاط و زمان انبساط خاطر دوستی ذخائر خواهان آن میباشد که از مستلذاتی که بران متمتع اند دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید در حالتی که قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پردهٔ دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت آن صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی می‌آشام میگردند و اگر بجهت موانع صوری مهجور و بعدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مقصود باشد شایستهٔ آئین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضاے مالایدرک کله لایترک کله بارسال انموذجی دوستان را با خود شریک سازند لهذا درین وقت که روضهٔ مینو نشان مازندران که از کثرت گلهاے نگارنگ و وفور ریاحین نمودار دامان گلچین بل عرصهٔ خلد برین بدیده نظارگیان مشکل پسند در می‌آید مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت و اقبال گردیده و هر روز بشرب پیمانها گران و زدن شکار تذرو و اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظهٔ اشجار

موزون سرود و تاریخ و مطالعه بساطین مشحونه بازاهیر و تریخ تحصیل خوشدلی نموده باین
چراغهای خورشید ضیاء شمع دماغ می افروزد مناسب چنان نمود که چند راس اسپ تازی
و چند وقر بادهٔ شیرازی که هنگامهٔ صید افگنی را ازان آئین و بزم عیش خوشدلی را از
یاقوت رنگین اش تزئین ست در عالم اتحاد صحوب فلان ارسال دارد که آن صدر نشین
بزم دریافت نیز درین معنی با این دوست یگانگی دوست سهیم باشند و چون فرستادن
بادهٔ تلخ شیء بمزه های خوشگوار در ذائقهٔ اهلیت ناگوار و بمزه بنمود و از هر قسم مزه که لازم آمد نسبت
چند وقر فرستاده شد امید که پیوسته هنگامه آرای عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند

نامه بوالی ملک روس نوشته شد جواهر سپاس بیکران و نقود درود بیپایان نثار
جناب وهابی تواند بود که بآب روان حکم جاری ریاحین غرائب آئین اصناف
انسان و انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم صرف و هستی بحت شگفانیده
باغ وسیع الفضای واسع الارجای امکان را دولت و بها و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت
بالغهٔ تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که یکرقم ازان فصل شتا و بهار و موسم تموز و اباز نسبت
بر لوح هستی نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر ذخار
حکمت بغواصی قدرت برآورده چراغ سالکان طریق خدائی گردانید
و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از چاشنی معرفت
انگشت شهدی چشانیده و صلوٰة بینتها بر سید و سرور انبیا
و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار

باصرهٔ ایمان و چراغ خلوت عرفان و علت غائی ایجاد و نتیجهٔ اصغر و کبری مبدء و معاد سعادت

باد بعد از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت بر رأی مهر ضیای صداقت انتمای

بادشاه والا جاه روشن ضمیر مستور نماند که نامهٔ مودت ختامه که درینوقت مصحوب ایلچیان

بجهت ترصیص مبانی مصادقت و موافقت که اباً عن جدٍ فیما بین سلاطین برگزیدگان

این هر دو دولت محکم بنا استحکام داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب زمانی مطلوب

که خاطر دوستی ذخایر از تنظیم و تنسیق مهام ملک و ملت دین و دولت فراغت حاصل نموده درهای

آمانی و آمال بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و دشمنان از زوایای گمنامی حصارهای

و معاندان در دشت بیسر انجامی متواری بودند و رایات نصرت آیات تمنزهات خطهٔ جنت

عنوان هزندان بصید و شکار اشتغال داشت رسیده چون مشعر بر دوستی قدیم و محتوی

بر سؤالات جدید بود باعث تجدید و استحکام مبانی ود او در بنیاد شد و آنچه بر ارباب ایلچیان

کاردان بوساطت ارکان دولت ابد مدت معروض داشتند بزیور جواب شرف حصول مقرون

گردید و چون ایلچیان مزبور مدتی بود که از خدمت سوفور المسرت دور و از بزم حضور محفل پرنور

مهجور شده بودند جهت استعلام چگونگی فوات شریف خاندان عظمی سلطان برسم ایلچیگری روانه صوب اب

فرمودیم شایستهٔ ایلچیتی آنکه باعلام چگونگی فوات محمدت صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر

مودت شمس مبانی یکتا دلی گردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد نامه که

بعبد العزیز خان در پرسش قضیهٔ نذر محمد خان ولد او نوشته شد تا اسامی سامی

آباء عظام از وجود و اخلاف گرام هارد حلاوت اثمار موجب اشتهار اشجار مباشد

بنای سلسلهٔ چنگیزخانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبد العزیز خانی
استوار و اساس این دولت والا ابد بعنان اقبال انجم سپهر الاعتبار پایدار باد بعد از طی طریق
اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب متواتر عنوان بدان آراستگی میسر و ترویج
ابلاغ و اعلام می نگارد که از انجا که بنیان بدن انسان از اعمار وجود دانش و جان آب و نان
عمر گرانمایه گذاشته و خیمهٔ هستی ابدان فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان
بر افراشته پیوسته این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در معرض زوال و این خیمهٔ گردون
مماس از هبوب نسیم حوادث در اختلال میباشد اگر بافکندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت
پیشه کشتی حیات انسانی از صدمهٔ چار موجهٔ این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی
انبیا و مرسلین و ائمهٔ راشدین و سلاطین با ضبطین غریق بحر زخار نیستی نمیگردید و فردی از افراد این
کاش ناگوار ابر بسر نمی کشید چون منزل النسیمن جای توقف و شایستهٔ تصرف نمیشد پسندیده
ارباب هوش آن تواند بود که از ظرایف این دو کان پر زیب منزم مردم فریب دل خود را
که همین تحفهٔ انتفاع بی پایان آن منزل هست نشان هست برو شش بقدر سعی بستی مکیر از درباجسان
برزاق انس و جان بدان هو لطف سست قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف شدن غوی
متکلف و متأسف نگردیده شربت هر آنت آمو نیستی اختیا نی و بساط قصهٔ حیات ابیچیده
در جید نی داند بیت رشتهٔ نفس پاره پاره معلوم ست + که دل هستی تا بابد نتوان بست +
دگر وسیله بعلی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل
از دامن ضمیر افشانده ملال گران خواهی بدنیا بر دل بار و از همه آباء علوی بر خاطر غبار ندارند

یقین حاصل ست که آنسر گروه ارباب ریافت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه

نذر محمد خان که در حقیقت قرین اجابت دعوات احیاء لیالی و ایام سپهر و گوهر خورشید

فروغ نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری برآورده اند آئینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید

و عمر عزیز که قدر آن شناختنی ست از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات

را بنحو شایسته و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود

تصور خواهند فرمود چون در حینیکه آن سفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان

از دار غرور بسرای سرور سفیر شوند خواهش آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل مدینه

منورهٔ مطهرهٔ مشرفه علی ساکنیها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم

وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف بر رضای اولیا و اوصیا میباشد لهذا بر ذمت

همت لازم نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد رفاقت متعلقان و منسوبان

سلطنت پناه مزبور نزد آن زمینبوس اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تصدیق و تفتیش

میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک نماید لهذا زبدة الاشباه فلان را روانه خدمت

سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیای اقتضا نماید مقرر فرمائیم که پیشکاران

دولت والا بعمل آورند کواکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد نامه که در

طلب قندهار بادشاه هندوستان نوشته تبارک الذی

بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم

احسن عملا و هو اللطیف الخبیر جواهر زواهر ستایش بیرون از قیاس و لآلی

متلالی محمدت لا یتناهی اساس که در مقیاس نظر خرده خرده بین دقیقه شناس لعل و یاقوت
آفتاب و ماه را هیچ آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان اصداف را از خزانه تالیف
و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن سوز استار گردانید و اوراق
پریشان وجود انسان را که صحائف کتب حکمت الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام
شهریاران عدالت شعار شیرازه امنیت و عافیت سازانید و سالکان ظلمت کده امکان را که سرگشتگان
تیه حیرت اند بمیامن ضیا شموع عقول اهل بینا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود
و بناخن تدبیر فرمانروایان خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلائق کشود و بعضی از سلاطین
ذیشان را بسعادت امتثال إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ شادان بسر و روی برخی را بمضمون وَإِذَا تَوَلَّى
سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ از شمول رحمت بغایت
دور گردانید نکهت ریاحین بستان را که هر یک لباس امتیاز جدا جدا بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری
در ساحت گلستان وحدت اتحاد آموخت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال
حکمت بالغه بفحوای الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا در صحن بوستان افروخت **ابیات** ساخته از لطف
پی خاکیان + چار حد باغچه رکن مکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک گل رعنا است شب و روز او +
قدرتش آورده برون بی تعب + یوسف روز از چه تاریک شب + یک گل خود رو ست ز باغش بهار + یکدو ورق
از دفتر او روزگار + در دو ناسعد و در حدیقه طراز گلشن اتحاد شمع شبستان هند و سعاد و اسطه رحمت الهی
محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمره برومند گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود مبلغ آیه کریمه
اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید و پیشوای خافقین

بیت محمد کا نسل تا ابد هر چه هست + آرایش نام او نقش بست + بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او
تا دام اللیل و النهار باد بعد بر مرآت خاطر والا و آئینهٔ ضمیر معلّی محجوب و مستور نخواهد که هر نعمتی از نعمتهای
بی منتهای الهی را شکر خاصیت که بدون اتیان آن از عهدهٔ شکرگذاری بسر نمی آید آن احسان آمدن
متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت به بذل و اتفاق و نوازش ارباب حاجت
صورت می بندد و اداء شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارائی کبری مقصود آنست که با وجود
اشتغال جهانبانی و توفیر دواعی ملکی فروی پرورش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر ملک را
بدیدهٔ بینائی التفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که مستحقین ایثار نقود
رعایت و مراقبت از بذل جهد بتقصیر نرسانیده رقبهٔ جهانبانی را از شغل دهر این دین الهی سبکسار
سازند از روزیکه کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقلیم ظاهر را در قبضهٔ کفایت و درایت آن
محتاج عنایت الطاف الهی گذاشته اند بنابر وسعت و فسحت ممالک محروسه مشغولی بسیار از اشتغال
ضروریه تنظیم و تنسیق ممالک خراسان بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته آغاز
فرخنده فرجام شوق زیارت آستانهٔ مقدسهٔ منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف
سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویهٔ دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و متوطن جاه و جلال
بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیدهٔ شوق را از کحل الجواهر خاک آن آستان
عرش نشان نور و ضیا بر فزاید و هم غنچهٔ آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله
بر وجه دلخواه گشاید و بنابر تجربه و جوار و تاسیس مبانی ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار
والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن [illegible]

متعسر و متعذر ۱۲
توفیر دواعی ای افزایش اسباب پادشاهی ۱۲
قاطنین جمع قاطن بمعنی مقیم ۱۲
تفقد غمخواری کردن ۱۲

سلطنت عظمی وجلالت سر بر دارای کبری نموده و رصیص مبانی خلت و صداقت قدیم
گزارش نماید و تشیید این بنای گردون اساس که بمقتضای تناسی نسبت سینه
سلاطین سلف و روابط دوستی با خلف از مفترضات و مستحب بود و بنابر تجلی ذات ستوده صفات
آن پادشاه والا تبار بزیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز خاطر بود واجب گردید یکی از جمله
صفات خجسته و اطوار پسندیده آن محی مراسم صاحبقرانی که محمود همگنان محسود خاطر شیر ژیان
گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سائر محال ترکستان است
که با آنکه آن ملک دلگشا بارتکاب محنت و مشقت در حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود در آمد بنابر
رعایت سلطنت پناه مشار الیه و اطفاء نوائر فتنه و فساد از سلطنت عظمی به نیروی همت والا
برخاسته آن ملک وسیع را بر سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة اقران فی الامثال
شاه قلی بیگ لد مقصود بیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم سفارت است روانه خدمت آن والا
محفل معلی فرمودیم که بندگی از مراتب دوستی و یکتادلی که پیش نهاد باطن صدق مواطن است
زبانی گزارش نموده سلسله جنبان سوالات و مصادقات قدیم که بعد و طلوع دو مظهر این دولت عظمی
مانند خورشید و ماه جهان را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا بهاداشته اند گردد و چون حجب
مغایرت و تتق منافرت بتحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردید و بهمه جهت طریق مباینت
و بیگانگی مسدود است و در تشیید همیشه همت والا باستیفا و استدعاست بایمعنی که استبصار خالق خلایق
در ضمن آن بند بر دست مصروف و معطوف و پیوسته مراعات این مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا
و برایاست مطمح نظر خیریت اساس بود مناسب چنان رسید که شطری از مخزونات خاطر در معرض اظهار

٣٣

واعلان مر آمد بر خاطر در مقاطر که مطرح اشعه لمعات قدسیست واضح ولایح خواهد بود که همواره همت

سلاطین معدلت آئین بر تعمیر بیت المعمور دوستی مروا مقصور میباشد ودیده دوربین همت بلند

ونیت ارجمند از امعان جزئیات پوشیده و تاکید وتشیید این مبانی آلهی بجهت القا ذکر جمیل

کوشش سیفر مود ند اگر نظر بروابط بدی وفرزندی نموده خرابه قندهار را باین فرزند صداقت کیش

صدق اندیش تفویض نمایند ودر تسخیر ملک فسیح الفضای دوستی جاوید که بمرور دهور وتصاریف

ایام از طرق خلل ونقصان مصئون ومامون خواهد بود کوشیده چنان کنند که بمعماری رای زرین

آنحضر و عدالت آئین این بنا رفیع اساس صورت تشیید وترصیص یافته ساکنین ممالک

طرفین در بیت الامان باشند علی ممر الدهور والازمان قرین الطاف ملک منان مسرور دعاپیر دوان

خواهند بود +

نامه که بعد فتح قلعه قندهار بباد شاه زبور نوشته

گوهر الفاظیکه جوهریی اندیشه آنرا زیور اکلیل مقال داند ولعل آبدار معانی که صیرفی ادراک

نکته سنجان نبقود شاباش وآفرینش ستاند شایسته آن تواند بود که کرسی بلند پایه سخن را بدان

جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی اسم سامی فلان از ابران مسند الا تستانند وآنها را همیشه بهار

یکتادلی را بمشک اندود ساختن آن سر بر گیردون نظیر از تبسم نسیم اعلان واظهار براطراف

بزم دوستی وولا افشانند که از شمیم عنبر آگین این ریاحین باغ نکهت شناسان گلشن وداد

تازه وصفیر عندلیب اتحاد وارتباط قدیم بلند آوازه گردد بحمد الله والمنة که اگرچه بحسب ظاهر

فائت نعمت عدیم البدل محال است وادراک صحبت ستاپیوسته در عالم معنی الوابین بوستان

برچهره قلوب دوستان گشاده واسباب مکالمه غائبانه که بسفارت نامه زبانه دانی خامه حاصل

۵۶ فسیح الفضا بمعنی کشاده میدان واین صفت ملک است وموصوف با صفت مضاف الیه دوستی باضافت بیانیه ۱۲

میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول
مآرب برین بوستان بی‌خزان دراز باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا
که از اشراقات غیبی مستضیء و مستنیر است بر لوح ابلاغ می‌نگارد چون از آغاز عروج بمعارج
دارای ایران و ارتقای بمدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق‌شناس ضمیر حقانیت
اساس مرکوز بود که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش مرتبه رضیه
علی ساکنها الف الف سلام و تحیه روشن سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی
و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم می‌بود درین ایام سعادت انجام
که از مهام کلی و جزوی آنحدود بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبه
همت والانهمت را از ربقه این دین واجب الادا آزاد ساخته باین تقریب بپرسش
احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از استفاضه انوار
عنایت شامله چنانچه شاید بهره‌ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت کامله باشد گرویده شود
و در حین ورود این دیار بجهت رعایت قرب و جوار و ارتباط و التیام آبایی آن والاتبار لازم
آنست که بارسال صحیفه که متذکر شیوه دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد
چون مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت
و الفت ارتفاع حجت مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث است باهم
مضایقه نخواهد بود دران تذکره بیکجهتی و یکتادلی اشعار بخواهش قندهار شده بود مظنون بل
متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مسئول بقدم قبول پیش آید

بنا علی هذا با خاصان ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون بعد از ورود
الویه دولت بآن ولایت منسوبان آن دولت والا از سبز نزهت آباد اتحاد این دو دولت محکم بنا
اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده بتصور فاسد اینکه جبهه
درمیان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار ست در حجب فرمانی
مختفی گردیدند و معارضه با این دولت صادق الولا در آئینه اتحاد صورت نافرمانی آن والا جاه
عظیم الشان دانسته بر ذمت همت فرض گردیده که سپاه نصرت توامان بتادیب آن گروه خذلان
مشتاق نامزد فرماید لهذا حکم نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدائره
احاطه در آورده بمفاتیح جلادت در کشایش ابواب متعلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که
نشئه امتثال فرمان را بدور اندک فرصتی بمقالید سیف و سنان اقفال درهای انقلاع گردون
توامان را از هم کشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر آن قلاع گردون آن گروهی از محصورین را
که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده صراط مستقیم حد خود شناسی عدول ننموده بودند
بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم
در جا واثق و یقین حاصل ست که چون این معنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت یافته غبار انگیز
مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد که ولایت قرلو و سایر محال ممالک محروسه استعلق نموده وافسته
جبلی را منظور نخواهند داشت چون غرض از سد ابواب گفتگو حاسدان این التیام ایتلاف ابد توامان بود
شاه وردی بیگ را روانه خدمت والا فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی اخلاص کیشی این مخلص را بآن
عم بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد در جواب

نامهٔ عبدالعزیز خان نوشته مرآت بیغبار چهرهٔ حسن مصافات و عینک
دور نمای شاهد ملاقات و گلبرگ دوحهٔ دوستی و صداقت سحاب نیسان یکتادلی و مودت
اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان در وقتیکه دوشیزگان عصور آمال
بآرایش هر هفت در حجال اقبال و گلزار از نواز اقبال انجمن افروز و مجلس طراز بودند فروغ ورود
بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید شرح پدر با
سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج پیرایهٔ اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بهم رسوی
صرصر فریب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیدهٔ قرون داور و برادر والا تبار
آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع نهب و تضییع
عقار و ضیاع سکان آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان و مردم ولایت نشان تادیب او
مامور گردند در نظر ایقان جلوهٔ عیان نمود بر آئینهٔ ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفا است
منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در سلک رابطه خواران این دودمان ابد توامان
انتظام داشت و به نیروی استظهار ناظمان این دولت فیروز بنیاد بنیل حکومت موروثی
آبا و اجداد استسعاد یافته و از تاریکی که ببرکات عنایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت
ازلی ترقی نموده اینک یومنا هذا در احکام سررشتهٔ نیکو خدمتی ساعی و سلوک رضاجوئی را
مراقب و مراعی نیست و در کیش مروت آزار و اضرار شخصیکه همواره سر بر خط فرمان
و چشم تیقظ بر پاسداری عهود و پیمان داشته باشد بدون صدور جریمهٔ محظور را
قاعدهٔ مرحمت ذاتی و مروت جبلی درست لیکن بنابر مراعات معاد دوستی آن ناظم

مناظیم سلطنت دبانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بموجب مکرر او در صدد نهب و یغما
و اضرار و جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرموده
که سلطنت پناه موحی الیه را از ارتکاب اینقسم امور ممنوع و ستقاعد سازد و یقین حاصلست که
بعد از ورود نهی منهی دیگر پا از دائره خود رای بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان
کمیت خاطر را از اراده های چنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین توره دیاری گروه ترکمان
نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان این امور مصفا خواهند داشت
که من بعد این قسم حرکات از مسار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل امیدها در باب ورود تجار
آن ملک پاینده یار فصیح الفضا زبان جامه بلاغت ترجمان گذشته بود سبب اینکه در صدد نقصان
و منع جلب نفع اینگروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب فرهی ایشانست
در آمدن چندین سود در دیده والا جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است نموده
ندارد و آنچه در باب عدم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه اینکه موجب تضییع مواشی
و مراعی و اغنام ساکنان ممالک محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه مامورین سر از ربقه
اطاعت پیچیده بر خلاف فرموده آن قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این
امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نمایند بد راز دستی عنایات
جناب کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این دولت محکم بنا در تقصیر ابای
ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در طی نامه مودت عنوان اشعار تا بدن
فرستاده والی هندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده و بنا بر

پاسداری عهود دوستی دوستان بی نیل مامول راجع گردیده مشاهدهٔ دیدهٔ دریافت والا
خواهد بود که خبر اخیر حلت نامهٔ استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره روزگار بدکردار
باستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمهٔ مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار
بود که بعد از وقوع دوستی فیمابین خان عظیم الشان عم الاسکان و این نیازمند درگاه بی نیاز
که ریاض و گلشنای ایران را از فیض قدم رشک گلستان ساختند خبر نقصان
آن خان والاشان هینو مکان برین امر سلسله جنبان گردید و بعد از انتزاع آن ملک متنزه الارباع
سررشتهٔ آمد و شد فرد و خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت شب و روز قائم ست تا غائب کشید
حالا که آن گمکردهٔ راه تدابیر اندیشه را بباد و دست امید از چارهٔ کار کوتاه دیده گردهای
ناهنجار خود را نسبت بان دودمان والا تبار بر کنار گذاشته و آنچه در آوان سیاه مستی اقتدار
بتحیه کرده بود نسیا منسیا انگاشته در گشایش باب بگل بر آورده دوستی او جائی میکوشد
و فروغ افعال خود را که مانند آتش در شب تار نمایانست بپردهٔ تدبیر میپوشد
در دیدهٔ خرد خرده بین دریغ و لعبید مینماید که منهل دوستی با وجود شوریدگی چنان
دیگر باره صاف و طبع والای تجربه اندوز بفحوای حدیث لا یلدغ المومن
من جحر مرتین فریفتهٔ لاف و گزاف تواند شد احوال مرحوم بندگی کوش پلنگتوش
که زبان خامه باسترجاع آن گویا شده بود مصحوب ملازملازمان آن سفر گزین ملک بقا
من حیث لا یشذ منه شیء من الاشیا ارسال شد چون یکی از ادای حقوق
حضرت یزدان و خدایب بیکران بندگان ایراث سواریث اولاد ایشانست

يقين که احوال مذکوره کما فرض الله بوبرشه مرحوم مزبور خواهد رسيد پيوسته مرکب کام
وسمند حصول مرام خوشعنان ودر مضمار بے انتهاى عمر دوام در جولان باد +

نامهٔ که با بو الغازى خان والى اورگنج نوشته شد

پيوسته کوکب مطالب واختر مآرب ابو الغازى خان از افق حصول طالع ولامع باد بعد از
تشييد مبانى اتحاد ووفاق مکشوف ضمير منير خورشيد اشراق ميگرداند که بنابر آنکه سلاطين
مالک رقاب وخواقين کامياب را که اسباب حصول مآرب مجموع وعلل تفرقهٔ خاطر والا
مرفوع است همواره استعلام چگونگى حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که
در حقيقت متمم اسباب کامرانى ونشاط وموجب ازدياد سواد ابتهاج وانبساط ست
منظور نظر والا ميباشد ومدتے بود که از کماهى احوال واوضاع آن سلطنت پناه اطلاع
حاصل نبود لهذا درين اوقات فرخنده ساعات که از نيروى عنايات حضرت واهب العطايات
اسباب جهانبانے منتظم وغنچهاے حدائق کامجوئى وکاميابى از نسيم الطاف الٰهى متبسم ست بجهت استعلام
اين مرام وحصول انيکام بدين تذکرهٔ موالات سلسله جنبان مصادقت ومصافات شد
وچنانچه در کيش وداد وايتلاف انتظام امور دنيويه دوستان منظور نظرست همچنين معمورے
سراء اخرويه ايشان نيز در آئينهٔ ضمير منير جلوه گر دچون مکرر بمسامع باريافتگان سرادقات
جاه جلال رسيد که آن سلالهٔ سلسلهٔ چنگيز خانى بکرات در صدد نهيب ويغما شکان
ديار ما وراء النهر بے آنکه از سکان ودوآے وارباب اهالى آنولايت امرے ديگر داعے
برين حرکت صادر شده باشد در آمده بدون صدور محظور احداث شورش وفتور باعث

ناخوشنودی رب غفور و بازخواست و مواخذهٔ یوم النشور میگردد و بمقتضای طلبیت
حضرت رحمان که مؤمن و مشرک که در درگاه خداوندگار آنحضرت یکسانند رفاه حال افراد
ناس در نظر والای قدرشناس پلهٔ ستادی دارد و سعه‌امد تے شد که والی والاقدر
آنولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم شد که باظهار امرے که در حقیقت
خیرنشاتین آن عالیجاه در ضمن آن مندرج در رفاه حال جانبین و رتحت آن مسند محبت
مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار باشتے پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی
حضرت رب متعال و وبال مثمر و منتج اثرے نمیگردد یقین حاصل است که بعد از تعمق
وادعان اینمقدمات که در حقیقت باعث بران آن عالیجاه مرضے السجیا تست
مراعی امرے که موجب استرضاے خالق و ترفیه حال خلائق است خواهند بود همواره
سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول آرب رنگین باد
در جواب نامهٔ عبدالعزیزخان نوشته شد گلزار دوستی و موالات و بوستان
موالفت و مصافات اعنی نامهٔ صداقت ختامهٔ عبدالعزیزخان که سیراب
از چشمهٔ سار مودت و وداد و پروردهٔ سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون
عنایت حضرت یزدان جهان بکام و هر هفت شاهد مطلب دائی تمام بود نکهت یگانگی و یکتائی
بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر اسیر آن بهار دوستی از هار بتهیج و
مسرور گردانید چون در کیش صداقت و نظر وقت جوهر رنگین الفت پسندیدهٔ دیدهٔ دریافت
جوهریان دانش و ضمیر فیضان بنیش میباشد و همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین

آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل

عیار رسید عا بمحک قبول طبع سفلی رسید پیوسته سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی بعد

مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارکنان دولت ابد مدت

دوران عدت بانجام آن ماسور گردند نامه که بعبد العزیز خان نوشته تا از نتایج

اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان سوالید راحل

منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکنونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع ملتئم

ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهامت

دبسالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زیبنده مسند بلند پایه چنگیز خانی

طرازنده تخت رفیع الاسکان قاآنی عبد العزیز خان از تشتت و تفرق مصون گلها کامجوئی

آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون باد و بعد از تسطیر

بساط اظهار یکتادلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان

رموز آفرینش و تماشائیان لوحه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطالب

کلی سلاطین معدلت آئین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس

نهال یگانگی و الفت آنست که کافه جمهور و ساکنان ثغور و ارکان بنیان رفیع الشان

از تابش آفتاب حوادث استظلال نموده از ثمار آن روحه الطینان لذت یاب کام ستان

باشند و از آنروز که بتار و پود سخنان صدق نشان رسولان طرفین و ایلچیان

جانبین نسیج مسالمت و مودت و پرند مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته

تا امروز با آنکه بعضے اوقات از منسوبان آنوالاشان بلندمکان بعضے امور که منافی
و متناقض صداقت باشد بمنصهٔ ظهور رسیده نواب همایون نظر برعایت این امر
اهم کرده حرکات آنگروه خران پژوه متمردان بعفو و اغماض فرموده عساکر نصرت مآثر
باوجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامرے از امور سایر بلاد رخصت تلافی
و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضے از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحان قلی خان از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحواے العادة
كالطبيعة الثانية دست غارت و یغما بدواب و اغنام جمعے از فقرا و عجزه دراز نموده پا از حد
مراعات دوستی بیرون نهاده اند چون بیقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع
و آگاهی آنوالاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصهٔ اعلام
و اظهار رسد که اگر آنگروه بسیر و پابدوان اذن و رضاے سلطنت و جلالت پناه مومی الیه
ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که درصدد منع و تنبیه آنگروه درآمده من بعد ایشان را
بنوعی ضبط نماید که احدے را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سابق الالقاب
ازین معنی مطلع بوده بفرمان آن گروه شرذمه جناب مالک رقاب متقاعد نشود یا متفتنین
بفرموده سلطنت پناه مزبور عمل نمایند لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریق
دزدے و راهزنے نخواهد بود مامور گردد و آن والا امکان سے علی الشان این
معنی را منافی دوستی و یگانگی دانسته موکد مودت و مشید بنای استوار
یکتادلی شناسند باقی حالات رجوع بتقریر فلانست اعتماد خواهند نمود

نامه که عبد العزیز خان نوشته شد چمن پیرای گلشن ایتلاف و محبت

و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصقل زنگار

وحشت و بیگانگی اعنی نامه سودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که شکرافزا

نقوش بذریعه ایی در ریاض خلوت دوستان ثانی اثنین ابر نیسانیست بمصحوب عمدة الاماثل

و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چمن پوری

حاجی میر آخور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاحین و ازهار بروی روزگار کشاده

و ساقی فروردین بهمگساران لاله و گل مژده داده اسباب حصول مرام آماده از ورود مسعود

چهره کشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد سواد خوشدلی

شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که براهنمای گمگرده راهی سالک طریق نکال بوده

سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند متابعت و مطاوعت عموم جنود او زبلیه تمرده قلم سوال

شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود

باعث ابتهاج لا متناهی و مسرت لا تعد و لا تحصی شد یقینست که بنای عمود اهل کذب

و نفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر یکنفس نخواهد بود و چراغ اقبال امید و شکست انجامی

ارباب نفاق استداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت انچه در باب نهضت بصوب کابل

زبان زد خامه صادق البیان شده بود متیقن شخص تصدیق واقع است که تخم برومندی

سخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام ست از آبیاری سحاب الطافی

عهود سر سبز و ریان خواهد گردید ملایم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته

فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بے اندازه مسرت افزاے
قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال از بهار و اثمار حصول مقاصد برشاخسار باد

نامه که بابوالغازی خان والی اورگنج نوشته بود

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابوالغازی خان که مشتمل بر فتح مبین و
نگونساری کفر و قلماق بیدین رقمزده خامه سوالات ختامه شد در ساعتے مسعود که ابواب فیوضات
غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر سائر گلندار آمال دراز بود مصحوب فلان فیض
و رود ارزانی داشته چون بنے از خذلان اعدای آن دولت مرصوصة البنیاد و بنے
بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت فرخار گردید بنابر شیوه
مراعات ارتباط دوستی و ایتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه اے یومنا هذا نسبت
باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بران مصروف ست که آن سلاله سلسله چنگیز خانی
را تسلط و فیروزی و قاصدان آن دولت والا را مذلت و تیره روزے بصیرت باد شایسته شیوه
اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد آنکه همواره باعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده
فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لایزال کواکب اقبال بر افق کمالی باد نامه
که بقطب شاه والی دکن نوشته شده اغصان شجره ریاض الفت
و وداد و ثمر فرخنده اثر یکتادلی و اتحاد اعنی صحیفه مودت طراز و مفاوضه صداقت
انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه
شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار

مزین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک
الاعز نظام السلطنة والجلالة والعدالة والشوکة والابهة والنصفة والعزة والامتنان سلطان
محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قدیم ست در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کام
در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز مدعا و شاهد کامیابی و مطلب روائی در حواشی بزم دولت
روز افزون بدلکش ترین صورتی جلوه نما بود نشر شمیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش
خاطر مهر تزیین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عبارات وثنی آیات
کام خواهش را شهد آلود روابط و التیام گردانید آنچه از صادرات احوال فرخنده مآل و
بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان متابع ردیة الاوضاع او پیرایه ابلاغ و اعلام
پوشیده بود در خلوتکدهٔ ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده جلوه ظهور نمود مقتضی اطوار
خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه آن گروه بدعهد
سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بدست بیشرمی پرده از رخسار
قول و قرار بیمدار خود بر میداشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضمیمه مراتب
دولتخواهی و محرک مواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و اعانت اولیای
دولت فیروزی آیت نوائر فساد و عناد آنگروه مخذول العاقبة که بغض و عداوت شیعیان
آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته تسکین بخشیدندی تا اثر معاضدت و موافقت
منسوبان دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرئت و پای جسارت معاندان کشیده
در دیده میگردید بارے چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب معاونت و معاضدت بمیامن

الطاف

الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و دفیست بامداد بواطن قدسی حضرات عالیات سدره
مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب بالنصرت
و فیروزی قرین و باشاهد کامیابی و مطلب روائی همنشین خواهند بود درین ایام که اساس دولت
دودمان گورگانی و در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البنیان از سیلاب
حوادث و در انقلاب روالست مناسب عزت و دینداری و بمقتضای ناموس سلطنت و نامداری چنان
مینماید که باصدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق امیز آن مشهد
آداب و دانی نگارش یافته برسم و آیینیکه آبا عظام و الا مقام عمل مینمودند شیوه مرضیه وفاق و حسن یکجهتی
و اتفاق بجدی و وضعی مسلوک دارند که بیمامن برکات آن مخالف از کمال رعب و هراس حاصل
و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام و تحصیل نام
و ننگ شعیر اعادی بدفرجام کوشیده بمشعلت تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت اقبال را
ضیا و صفا بخشند و از انجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن بدیده محبان عقیدت کیش باوجود بعد ظاهری
پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین شرف را بانتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت
و جهانبانی باعلی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب انچه شایسته اعلام دانند بر سراچه اظهار
ظهور رسد درینوقت بجهت تشیید مبانی الفت و وداد بنده زاده قدیم مرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را
روانه آن صوب صواب انجام فرمودیم که در خلوت سرا آن نشر روائح گلزار محبت و وداد نموده بعد از ادراک
چگونگی حالات و مکنونات خاطر که حواله باعتماد راست گفتاری اوست مراجعت نموده ثمره دوستکامی
آنفاضلت خاطر مهر آگین اشرف را قرین انبساط گردانند مشار الیه بنابر توجه ضمیر انور بدریافت استقامت

اعوال گرامی نزودی رخصت انصراف داده مرغوبات ومخزونات خاطر شریف را لباس شایستهٔ آنها

اعلام خواهند پوشید که بعون عنایت الهی کارگزاران دولت ابد مقرون شرف حصول بخشند گلهای امل

از نسیم تاییدات شگفته وخندان و ریاض کامرانی همیشه سرسبز وریان باد نامه که بپادشاه بیجاپور

نوشته شد تا گلهای عنبر شمیم حدائق وداد وریاحین مودت نسیم بساتین الفت واتحاد

در بهارستان یکجهتی والتیام رائحه بخش مشام دوستانست شاخسار بخت بلند ونهال گلشن

دولت ارجمند حضرت سلطنت وجلالت پناه ابهت ونصفت دستگاه شهامت وبسالت

انتباه عالیجاه نقاوهٔ دودمان سلاطین کامگار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت

وجهانبانی جالس اورنگ ابهت وکامرانی المختص بعواطف الملک الآله ادام الله اقباله وشیاله

تا همیشه در گلشن سلطنت وفرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی واقبال خرم وخندان واز شحات زلال

تاییدات عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیپایان بر لوح ابلاغ

جلوه نگارش مییابد که بر اوراق شهور واعوام وصفحات لیالی وایام ثبت ومرقوم است

که آبای عالیمقام آن نقاوهٔ دودمان عز وعلا وسلاطین سابقهٔ ممالک دکن غفر الله لهم از

طریق انیق دینداری وکمال حسن عقیدت واخلاص بندی البشرف والای عقده کشای

خاندان ولایت وامانت همواره دست توسل واعتصام باذیال فیروزی اشتمال دولت اقبال

ابد الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری علو شان وملجا امیدگاه اعاظم سلاطین

والا مکانست استوار ساخته بزلال حمایت ورعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن سلطنت وفرماندهی

گلچین مراد وبمساعدت همت عالی نهمت منسوبان این آستان خلافت مکان بمطلب روا وکائنات

کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک ازان مسافران عالم قدس
بدوام خلوص عقیدت اخلاصمندی محکم و بنیان مودت شان بانتظام اسباب آمیزش و
التیام دائمی مشید و مستحکم میبود همچنین فیمابین آن دو سلسلهٔ رفیعه نیز شیوهٔ شایستهٔ وفاق
وطریق یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که یاجوج فتنه را در عرصهٔ مملکت
هر یک ازیشان خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش را بدان نسبت استطاب اندیشهٔ
تسلط و اقتدار در ضمیر بیحاصل چون نقش بر آب مینمود با وجود ظهور و شیوع این معانی
حقیقت طراز چون یکچندان محبت کیش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباع قدیم
تقاعد ورزیده مسالک بیگانگی تارک مراسم اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل
و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود و گشته مرآیای حسن عقیدت و یکتادلی
قدیم غبار آلود مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوهٔ ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت
که مدتهای مدید نیروی موافقت و معاضدت این دو دودمان معلی دست جرأت از دامان احوال
خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تاختن آن مملکت کشیده بودند مجال تسلط و استیلا
اتفاق افتاده به نهیب و غارت هوال مسلمانان و شیعیان سرگرم بادهٔ بدعهدی و دلیری ساختند
اکنون که فرمانفرمای ممالک دکن پردهٔ کشای سوانح آنخدود و وسائل رسائل مرغوب
مجدد اساس روابط قدیم گردیده اندازانجا که خاطر مهر آئین حقیقت گزین متوجه انتظام
احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی و کامروائی و اقبال ایشان میباشد بجهت
تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن زبدهٔ اخلاص کیشان بنده زادهٔ قدیم

مرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای گزارش رسانیدن توجهات باطن فیاض بهره بخش یکجهتی و وداد گشته بعد از

ادراک مطالب و مکنونات ضمائر علی سریع الحال مراجعت نموده مژده رسانی استقامت احوال

فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند چون

قضیه ناگزیر سلطان مبرور و مغفور بسمع اشرف همایون رسید ادای مراسم تعزیت و تهنیت

بر ذمت همت دوست نواز لازم مینمود لهذا مشار الیه را بدین امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ

کدورت مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه آمیزه رویداده بصیقل ادای تهنیت مسند آرائی

آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد از آنجا که جنس عزیز گران بهای حیات در منزل

بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آمود زوال و فنا چشیدنیست پیداست که آن آگاه دل

خداشناس از حدوث اینواقعه عام که فردی از افراد را از آن گزیر نیست خود را بغم و اندوه آشنا

نساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت درینوقت که بنای دولت دودمان

گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوائم سریر جهانداری و فرماندهی آن طائفه

بد عهد سست بنیاد هند بی ثباتی و زوالست مقتضی ناموس سلطنت و دینداری و شایسته

حمیت سلطنت شعاری خیال مینماید که برسم و آئین آبا و عظام با سلطنت پناه مشار الیه متفق

و همداستان بوده و به برکات موافقت و یکجهتی صاحب نیرو بوده چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب

مظاهرت این دودمان والا عنایت قادر توانا حسب المرام آماده و واقفیست از غائله این معنی

مطمئن خاطر باشند و در تحصیل نام و تدبیر و نگونساری خصم بدفرجام زنگ کدورت از آئینه اقبال

زدوده نوعی نمایند که آهنگ قانون موافقت و دینداری سامعه افروز جهانیان گشته

بمیامن حسن یکجهتی و اتفاق ابدالیوم مخالفین بکمال رعب و هراس حاصل و راه خیال تسلط

و احتیال چون ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین علاوه وداد محبت

و اعتقاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجوئی و مطلب روائی مطالب

لازم الاظهار را با امر غوبات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر پیرایه انهاء اعلام پوشند که کارکنان

درگاه سلطنت همایون بعز انجاح مقرون گردانند و درین سواد عوالی جاه مشار الیه نیز سفارشات

مشفقانه رقم پذیر خامه التفات گشته ظاهر ست که لآلی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول

خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقر سلطنت بحلیه کامرانی و زیور نصرت شادمانی آراسته و محلی باد

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد تماشائیان بستان سرای اسرار نهان و سیاران

خیابان حدائق پر نور رموز جهان که باده کشان میکده راز و لذت شناسان رسائی حقیقت

و مجاز اند در گلشن نشاء عنصری و بوستان عالم هیولانی گلها یه رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشد

بغیر از موالفت و مصادقت نشان نداده اند و گروهی را بوی بهار آشنائی بمشام قدردانی رسیده

همواره ازین باده بی خمار سرشار و بانهایت مستی مانند عندلیب از دقائق سررشته محبت

خبردار میباشند لهذا همگی خاطر محبت ذخائر و ضمیر صداقت مآثر مصروف پاسداری این

والا و گنجوری این گوهر گران بهاست و بتقریبات حسنه و وسائل مستحسنه جنبان این امر

واجب الرعایت میگردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که به نیروی عنایت بیغایت مبدع

انس و جان و الطاف بینهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول

مارب آمادہ است فلانے را از شارع این احتیاط روانہ بزم قدسی ارتباط نمودہ ہموارہ شاہد

مطالب روائی بکام و بادۂ احراز مطالب در جام باد نامہ کہ بعبد العزیز خان نوشتہ

پیوستہ ساغر سلطنت و اقبال و پیمانہ جہانبانی و اجلال از بادۂ مطالب روائی مالا مال بودہ نشار

باب کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواہش ضمیر آسمان پیوند باحراز ملاقات

ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفہ اظہار مینگارد کہ چون استفسار چگونگی گزارش حال سعادت

اشتمال دوستان بر ذمت ہمت آشنایان فطری فرض و اداے آن مانند فرائض خمسہ

فرض ست درینولا کہ فلان روانہ بود تحفہ کہ در نظر ہمت والا در آید خبر سلامت احوال و خوشوقتی

آنوالا تبار رفیع مقدار نیست لازم و انسب کہ بارسال این تذکرہ دوستی محرک سلسلہ یکجہتی گردیدہ

استعلام چگونگی ذات مرضیۃ السجیات نماید و قدرے از شراب علے کہ قفل دلہا را کلید یاقوت

و روح را اکسیر و جان افروز ست چراغ رہ یگانگی نمودہ بعد از تر دماغی ازین صاف میکدہ

یگانگی باظہار شادکامی مرج و باج کہ بادہ بیخار مخموران محفل درویست و داغ آشنائی را

نشار بخش مسرت بے اندازہ خواہند ساخت نامہ کہ بسلطان مراد بخش نوشتہ

تازہ گلبرگ بہارستان دوستی و سواخات ثمر پیش رس بوستان حسن ملاقات بلبل دستان طراز

صداقت و مودت طوطی مرآت صفای طویت و صداقت اعنی مکتوب والا و نامہ علے

در وقتیکہ شواہد مرام و عرائس کام در خلوت سرای حصول و حجال قرب و وصول از

ہر سہت تمامی آراستہ پیرایہ تحجز فردہ ذات شریف در کار نداشتند مانند بہار چمن و شمع

بانجمن فیض ورود ارزانی داشتہ بانشر روائح خلت و چاشنی حلاوت و ربط اخوت

سروا عی کتابت از ہیبتی خوب بسیار بہتاب اوفتہ السجیات بریزہ کنایت از ذات خود ابن تذکرہ پیچ سمی دوستی کس روانہ شود فلان روانہ بود بالکسر محبت خود عشق درکشادہ از کسی آواز ست روش شاہ بلند کہ تلفظ خوب فلان را نشارت

صاف کنایت از شرابست بیدرد و کدورت باشد مخموران یعنی مستان طوطی آئینہ ایں بیکہ و سبز است گذارند و پشت آن نشستہ کسی

مستفر مترور ناطوطی از از پیش آئنہ گوید مرج و پریشانی عطا جہت یعنی شراب بیخار در بنیاد جواہر ممکن است حجلہ عرس حجاب سبیل مقصود ملک سے کلیہ عروس

والحان یکتادلی ومحبت وادای سخنان دلاویز صداقت مشام دوستی وذائقهٔ یکجهتی وسامعهٔ
گوش برآوازی عنبر آسوده شکر اندود ومجمع سرور گردانید انوار شاخسار دوستی که نتیج اثمار آبدار
مطالب ست در اهتزاز آمد وغنچهٔ دل محبت منزل که آرایش نوبهار یگانگیست شگفتن آغاز نهاد
وحامل صحیفهٔ وداد ورقیمهٔ اتحاد که شیوهٔ پاسداران کنوز رموز باشد درحریم عشرت
که از غبار وجود اغیار واز غش نامحرمان مخدرات راز مصفا بود وآنچه رموز مکنونه را
که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت واری جواهر زواهر اسرار شده بود بموقف
عرض رسانید وبدستور حامل سخنان مودت اساس شد که در بزم ائتلاف واتحاد گزارش هر
نامه که بابو الغازیخان نوشته روائح بوستان حسن عقیدت واخلاص شمائم
بهارستان یکجهتی واختصاص اعنی نامهٔ مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازیخان
در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی وکامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهرهٔ امانی وآمال
گشوده وشاهد مطالب ومآرب در مرآت حصول چهرهٔ وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس
وسطح اشعهٔ دریافت خاطر قدس اقتباس گردید شقوقیکه از روی یکجهتی بعد لخواهی بزبان خامهٔ عنبرین
شمامه شرح وادای آن ناطق گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی دران ابواب
بنوعیکه مقرون بصلاح روزافزون وسلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت
پناه وایستادگان بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید
گزارش بعضی سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهدهٔ تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه
شوکت پناه سلطنت عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص مآثر رسد بنویسند یا باو بگویند

پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید ضیا ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول
موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالبی و مآربیکه داشته باشند معروض دارند که صورت حصول
و پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد فتحنامه قلعه
قندهار چون سلطان دار الملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصه فسیح الفضای شهور و
سنین پیوسته نواب همایون ما را بآئین حضرت خیر البشر مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین
سید المرسلین خلاصة الماء و الطین که مشکوة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر
عالم آراست بمقتضای آیه کریمه و ایده بجنود لم تروها بسپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی
مظاهرت و مساعدت میفرماید لهذا ابد و جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت و الا و خلافت کبری
که حدیقه همیشه بهار ایران را آب تیغ درخشان ما طراوت داد و اکثر اوقات اثمار فتوحات
عظمی قبل از شگفتن ازاهیر اعلام نصرت فرجام ببار آمده و در وسط اعادی چون میوه های
رسیده پیش از جلوه کمیت باد رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان را که اراده
دامن افشانی برین شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی بآتش نیستی سوخته
و نهال زندگی اشرار خصومت شعار مانند چنار از شرار مکنونات خاطر خود افروخته
و مقوی انتقال که درین اوان از کمین خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان
گردیده دانست که والی خذلان توامان هندوستان از تار نحیکه نواب همایون ما ابواب
مغلقه قلعه دار القرار قندهار را بمقالید سیوف جانگشا باز نمود و مضطرب بار و در فکر
تلافی و اندیشه تدارک میبود قبل ازین نیز اورنگ زیب ولد رشید و سعد الله خان اعتماد الدوله

خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده بنیل
مقصود در کمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره بنیل این خیال محال اورنگ زیب
و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و سبارزان آهن پوش
تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سائر اولاد خود بکابل آمده بجان و جنان سرگرم
این امر ساعی میبود چون بعد از رفتن چنانکه رسوای جهانیان و انگشت نمای پیر و جوان
شده بودند مجدداً همچنین زبان این آرزوها با آتش تیز مغزی خام و پژوهش انجام دشوار و ناتمام
مینمود بمحض خبر آمدن ایشان بنابر آنکه بحر زخار سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار باعث تخریب بلاد
و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بصر حکم نافذ این بحر بیکران رجوش و این دریا بیپایان
در خروش نیامده بود بعد از آنکه متیقن گردید که آشفته دماغی سوء تدبیر مرضی نیست که مقتضیای
رسوائی علاج پذیر و والی هندوستان لامحاله بمقتضای جهل مرکب ذاتی خجالت خود را بسین اهل نمود
حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپه سالار بسر کردگی فتا بیگ برهنمائی
عنایت آلهی و پیشوائی اقبال بیزوال شاهنشاهی بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول
روانه شده سپه سالار نیز با امراء و عساکر عراق آذربایجان و شیروان و قراباغ و حجو و سند والمر
و قلمرو علیشکر و فارس و کوه کیلویه و کرمان و سائر عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شوند و الویه
دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه
طول و عرض ممالک محروسه بیکران هر یک عساکر در قطری از اقطار آن میباشد بجمعیت ایشان علی الفور زمانی اندک
هر چند در آن باب اهتمام کرده میشود میسر نیست بقدر تیکه عساکر جمع نمایند حسب المقدور در بردن ششه خزانه خستن بود

و یورش لشکر بعنوان حشر سعی نموده او تارخان و سایر مستحقان جانفشانی نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم گمنام را آوارهٔ ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از اصغای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعهٔ صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمجض آوازهٔ توجه رایات جاه و جلال بفحوای حدیث نبوی علیه السلام که نُصِرتُ بالرُّعب مسیرهٔ شهر آوارهٔ دشت وبال و نکال گشته با نهایت پریشانی و کمال بیسامانی سالک طریق فرار گردیدند میباید که چون بر مضمون رقم اشرف مطالع گردند بشکرانهٔ این فتح مبین سجدات شکر بتقدیم رسانند

نامهٔ فتح که بعد از استیصال دارا شکوه نوشته شده

آنکه سلطنت پناه فلان بنوازشات خسروانه عز امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد خوانان بیسوز صحیفهٔ امکان و تماشائیان عرائس هر هفت کردهٔ اخشیجان ظاهر است که چراغی را که دست حضرت عزت جل شانه برافروخته باشد از بال و پر افشاندن پروانه طینتان که طعمهٔ تیغ فروغ این چراغ اند از نشیند و از گداختن پیه دیده و روغن دل حاسدان گزند نه بیند و با مرآت صافیه دولتی که مصقل حکمت بالغه جناب کبریا زنگ زدای آن نموده باشد هر کس بمعارضه نماید هر آئینه از راه نادانی با خویشتن در مقام پرخاش و ستیز در آمدن باشد مبین این مقال آنکه بعد از آنکه والی هندوستان دو نوبت در مقام استرداد دار القرار قندهار در آمده بی نیل مقصود نیل بدنامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود بتکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در دیست بیدوا دیگر باره هوس این معنی نموده دارا شکوه ولیعهد خود را که از سائر اولاد بزعم آن بادشاه حسرت دستگاه امتیاز دارد ما کثری تمام و عدتی

وعدتی مالا کلام وفیلان کوه شعار وتوپهای اژدر اثار بصوب صواب قندهار فرستاده

جالب کلام وطالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت وخجالتی چنان در نظر نکته دان

غریب وبعید نموده که بفحوای من جرب المجرب حلت به الندامة از کار خود متنبه نگردیده

ودیگر باره در صدد این امر مستبعد شده در آمدن فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف

واکناف ولایات معموره سکنی دارند نشده بود این معنی را فوزی عظیم شمرده در تحصن نقب وجر وسیبه

وسائر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نمود دقیقه فوت وفروگذاشت ننمودند وچون گوشمال

آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران وسرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه

فرض عین وعین فرض بود فتان بیگ وحاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و

وغازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که بر سم منقلا بطریق ایلغار واستعجال روانه شده اطراف

آن مخاذیل را بدائره احاطه در آورده در سد طریق ومسالک ایشان کمایبنغی اهتمام نمایند

ومقرر شد که علی قلیخان سپهسالار نیز با سائر عساکر که بجر سیت پر جوش روانه شده اگر

بمحض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه در فرار بر قرار اختیار نموده باشند بمصقل تیغ درخشان

زنگ دای وجود آن ظلمت سرشتان گردیده ورایات نصرت انتظام نیز تا بلده طیبه بسطام در حرکت

آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن عدو مال شهنشاه

متوالی در بریدن سیبه ونقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بختیند ذو الفقار خان بیگلربیگی وسائر غازیان

ظفر نشان مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر سیبه ایشان بخیه جمعی کثیر

وجمعی غفیر از آن بیعاقبتان آواره دیار عدم میگردانیدند وتا مدت شهنشاه که عساکر نصرت ماثر

از اطراف واکناف ولایات ممالک محروسه که بحریست بیکران و دریائیست بعید و پایان
جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بکار میبودند بعد از اصغای نزدیک شدن
لشکر قیاست اثر جمعیت تمام یورش نموده از طلوع فجر تا زمان استوای شمع بزم فلک چارم
بر لگن وسط السما نائرهٔ جدال و قتال اشتعال داشت تا آنکه قریب بسبت هزار نفر از ان بد بران
طعمهٔ ثعابین توپ و افاعی تفنگ سهمگان تیغهای ابدار بحر کردار گردیدند بنا کامی و خجلت
سر از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رسوائی بسته بشیوهٔ نخست و رسم سابق آوارهٔ دشت
فرار گشتند و نظر علیخان و فتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آنگروه مخذول نموده
جمعی کثیر از ان بیعاقبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نمودند و زنجیر فیل
بدست آورده آنقوم ثعالب خدیعت را آوارهٔ صحاری فرار و ادبار نموده لله الحمد و المنة
که مجدداً فتحی چنین مبین قرین حال اولیاء دولت و دین گردید نوای کوس بلندی
قادر و الا بمسامع ساکنان صوامع گردون رسید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد
بمژدهٔ این فتح مبین سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت
مواظبت نماید فتحنامهٔ استیصال جغتا سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و
مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از
روزیکه رائض قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما نموده و ابواب انجاح مطالب
مآرب برروی آمال ما گشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد
ثمر شیرین حدیقهٔ ما مسولست از آغاز ابتسام صبح دولت اهتزاز روائح روح افزای سلطنت که

مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و دماغ جهانی از شمائم آن مشکین ست همواره گلستان
همیشه بهار نصرت از رشحات غمائم فیوضات الٰهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید
بانتشار مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من عند الله بلند آوازه ست و معاندان ملت و دولت
مانند سعار ضال مرآت صافی بشغل افنا و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود متصل در آزار ند در تقریب
که بمقالید سیوف درخشان غازیان ظفر نشان بفحوای ان الارض یرثها عبادی الصالحون
عبادهٖ از گشایش ابواب مغلقهٔ قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع سایر حصون
و قلاع آنحدود که هر یک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات
میزد فراغت حاصل نموده دار السلطنت هرات مقر رایات جاه و جلال گردید و موالے
هندوستان که تیره بختی و سیاه روئی توام زاده از اصغاے این خبر و فیلبند اندیشه بات و متحیر گشته
بخیال محال و تصور فاسد یکه لازم تنگ نظران بمغز میباشد اورنگ زیب الدین را با سعد الله خان
و بهادر خان و رستم خان دکهنی و قلیج خان و نجابت خان و خنجر خان و آله قلیخان با عدے
تمام و کثرتے مالا کلام بقصد استرداد دار القرار مزبور روانه کردو چون رحلت
در رود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنت مزبور حکم بانتشار
سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر نموده یم
که هر یکے از ییلاقات که وفا بجمعیت مردم ایشان تواند نمود رفته
بتسمین دواب و آراستگی اسباب خود اشتغال نمایند تا حین جمعیت
عساکر منصوره آنگروه بشکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند محافظهٔ قلعه

دار القرار معمور نموده بمحاصره اشتغال نمودند قلیچ خانرا تا دوازده هزار نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور قیام نماید و در ایام محاصره که سن اوده ئیل آخره چهار ماه امتداد داشت در بردن حبه و نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیرے قیام نموده بذل جهد مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیلگر بیگی در دار القرار قندها پای ثبات و قرار فشرده هر روزه جمعے از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را باتش تیغ درخشان بباد فنا میدادو بضرب توپهای صاعقه بار و زنبورک شرار نشان آثار که زمین از خروش ایشان متزلزل و جبال از صدمات شان در تحویل و تبدیل بود بمضمون صدق مشحون فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوْا فِیْ دَارِهِمْ جٰثِمِیْنَ در منازل و مضاجع كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ مشغول خواب ابد بسیر گردانید تا آنکه سپاه نصرت شعار ولشکر قیامت آثار بسر کردگی قورچی باشے و تفنگچی و قولار آقاشے بجمعیت و آراستگی که خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کرهٔ زمین میسر نمیگردید و خرد خرده بین از ملاحظه آن سپاه بتکرار این ابیات مشغول بود مثنوی گرفته باقبال صاحبقران + زمین را سپاه آسمان را سنان + نه آن لشکر و نیزه و تیر بود + جهان نیستانی پر از شیر بود + بدفع و رفع آنجماعت بعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر آخور باشی و نظر علیخان سر ده جنود مسعود بود بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصور جمعے از ستان صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده باموال و اسباب رعایا و فقرا دست درازی نموده باشند در تقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر ننماید

و مقرب الخاقان مشار الیه و نظر علیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان نفرسوده
عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده و در حوالی کرشک با خنجر خان و اله قلیخان قباد خان
که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمین داور رفته با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند
ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنیاد ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران نموده
قلیچخان بعد از وقوع اینچنین فتحی مبین مجال توقف در بست ندیده سالک طریق هزیمت گردید
و امیر تیور باشی و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشعنان از دنبال دخان با جولان
میتازد قلیچخان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه
جمعی از مبارزان دشمن شکار بمردان کارزار علانیه باردو و خیام آنجماعت ریخته بسیاری از آن قوم بیا نفر را
سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب
بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکهنی و قلیچخان و سایر امرای خود را که
بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه مثال باستقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود مسعود
مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف شکن و دلیران
مردافگن که روز هیجا ابر وصل شاهدان عناصر تیغ سید بند دست جرات از آستین جلادت برآورده
بر آن قوم بیوجود حمله آور گردیدند و بفحوای صدا انتهای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم
و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش
هوش شنیده رستم خان و قلیچخان و سایر خوانین آنگروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین
تیز چنگل نیاورد ببال عجز و اضطرار در پرواز آمده هراسان و لرزان داخل اردوی

اورنگ زیب شد نه اورنگ از ملا انخال در غرقاب اندیشه شامت عاقبت و سوء مآل

افتاده مخلصی بجز از شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب

و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بفحوای جاء الحق

و زهق الباطل بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره وادی گمنامی گردیدند چون بر مضمون

رقم اشرف مطلع گردد سجدات شکر بتقدیم رسانید نقاره شادی بلند آوازه گرداند -

رقمی که بدولتخان در ایام محاصره قندهار نوشته شده

ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات بروج چرخ اخضر را

رنگ هستی ریخته و از لیل و نهار در و تخت بر این حصار استوار آویخته مفتاح الابواب

مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضای جود

یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار واگذاشته اند چنانچه کشاکش دریچه باب بکلید انامل

اعجاز کامل خیر البشر دیده و ران وجود بین را بصدق این معنی شاهد بیست روشن بر بافتن

قفل آفتاب از باب و ضع مقر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر بر بنید عادیلی ست

مبرهن لله الحمد والمنه که این مفتاح جهانکشائی از آباء عظام و اسلاف کرام دست بدست

بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق آمال ما بابیاری سحاب لطف الٰهی

دمیده آغاز طلوع نیر اقبال و تنم نسیم جاه جلال الوات مرام بر چهره بخت ظفر فرجام ما بازو دست تیغ

اقلیم گیری جهان ستانی ما بر عالم دراز است و با وجود دیر و صاحبقرانی و قوت بازو و اقبال سلیمانی پیوسته

همت والا نیت معلای ما بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله بر آن مصروفست که مور ضعیفی بغفلت

پی سپر مراکب مسعود و جنود نامحدود نشده نخست بر شحات زلال نصائح و مواعظ چشم
غنودگان خواب غفلت را سرمایهٔ انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان
بر روی آشنا و بیگانه کشائیم که هر کس که براه نمائی دیدهٔ بیدار خود را بایمن امن جهانیان رساند
از تصادم خلل و تعرض عوارض زلل مصئون و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری
ازین سعادت محروم ماند اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور
که عدالت پیشگان زمان عیش و سرور و ظلم اندوز آنرا ظلمت شب یجور است و امان اعمال
غبار العود وبال و نکال نباشد لهذا در حینیکه الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت بنصیوت
در حرکت مے آمد تیره روزان بست را که کوکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب
در محاق بود بمحض رضا جوئی خالق و رفاه حال خلائق از روز بازوی شوکت چیره دستی جنود
فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آنگروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را
پردهٔ دیدهٔ آگاهی و قفل زبان عجز اندوری و عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را
تلقی بقبول ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمے و خلافت کبری جمعے از جنود
مسعود را بهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد
فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلا که یکی از محصورین و مشهورین ست مشروحا
تقریر نماید ابواب انحصار تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگ جو
بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر برآن قوم بے سر و پا دراز گردیده بنیان
وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر ازین سبیل بے امان ویران و کاخ جرات و جسارت

پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار و انداز سیوهٔ این دودمان والا و سلسلهٔ
علیست اقتفای باثار اسلافنا الکرام بر ذمت همت عین فرض و فرض عین
سیدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال ناهره
آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از انکه
کار بیورش منجر گشته عساکر منصوره بفحوای ان جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج
و بارهٔ قلعه و حصار نمایند از در اطاعت و انقیاد در آید باز ار اطاعت پیشگی و خدمت سگالی
آن ایالت پناه را بافسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت
این آستان خلافت مکان رشک پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتفویض
حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبهٔ آن محسود امثال و اقران بل امرای ایران
و هندوستان تواند بود ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر از روی ظن ناموف عنان تاب این عزم صواب شد
بالتبعه للحقه مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کارآگاهان
دانش و بینش و درست اندیشان نیکوروش ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را
از کشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام ار بطرهٔ مفتول شاهدان چین و تاتار
و رائحهٔ مار دشمن بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا وفور مهوش قاهره و کثرت جنود باهره
بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال دور اندیشان متعسر و احاطهٔ تعداد آن بدستیاری اعداد متناهی
متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در داشتن این چاردیوار
استظهار دارد و در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان

آراسته و شرح فتحه قلعهٔ مبارکه ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص
آن ملک دلپذیر از ایادی نصرت روسیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبانزد جهانیان اند بسامع
پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاک اگر بمبانی آن چند روزی
پای ثبات و قرار افشرده در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج
بحار و شورش سیلاب بهار دم مساهمت و لاف مساوات میزند پای ثبات و یارای
قرار نیست و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دشتی و خانه برانداز
جرات سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بر کف سر صد قربان اند و صدمات
توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه
مانند بروج چرخ دردوران است از هم ریخته و پاشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال
طالع و لامع خواهد گردید یقین که طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا
ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را بمیامن عافیت خواهند رسانید که بعد از فوت
وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفرت دست
حسرت بی اثر خواهد بود و رقیمه که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده
آنکه چون بفحوای صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر دست همت پادشاهان
والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت
احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که
بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت

غنوده زنگ تفرقه از خاطر ستردوین و سالکین سبیل زدوده بفراغبال بکسب معاش

وسرانجام اسباب انتعاش قیام نمایند وچون بعضے از انسان صورتان ابلیس سیرت

وبشر نمایان شیطان سریرت در لباس آدمیت ومردمی باعمال شنیعه گاهی قیام مینمایند

واندوخته سنوات را بآنقد حیات از تجار خیر مدار که سررشته شیرازه رفاهیت سکان

هر دیار بیسر یابند لهذا بر ذمت همت طرفین برقبه فرمانفرمائی جانبین که حلقه پیرایان آمال

خلائق وچمن آرایان رضای خلق وخالق اند واجب ولازم ست که اگر آب خودرائی و

خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سربالا کشد تازه آمده شد

خیراندیشان آن خاربن افگنده وآن نخل جفا از ریشه برکنده گردد ببین این مدعا وماحصل

این متمنی آنکه بسموع مسامع جاه جلال میگردد که بعضے از احکام ولایات متصله بولایا ممالک محروسه

با از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا ومتردین ومنسوبان دولت ابد قرین

سالک طریق تعدی میگردند ویکی از جمله آن یاجوج صفتان که در هدم سد سکندری

مصالحه ودوستی طرفین سعی مینمایند فلان ست که برسر جمعے از مسلمانان ریخته

اموال ایشان را عرضه یغما ودمار ایشان را بباد فنا منثور نموده وبدین یک شیوه

ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت وفساد ومهیج

سواد بغی وعنادست ومنسوبان این دولت محکم بنابر رعایت مراتب

صداقت وخلت وصفا در صدد تلافی وتدارک در نیامده متعرض

احوال ایشان نمیگردند واگرچنانچه آن بداختر تنبیه نیافته مکرر ارتکاب

این امر نمایند مظنه آنست که مودی باموری عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه و
مسالمه افتد و بعد ازان تدارک دشوار خواهد بود مناسب شیمه خیراندیشی آنکه کارکنان
اندولت علیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه گردد نگذارند
که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نموده اگر از رهگذر ردی مخافذیل از مستقر سریر
سلطنت و تعیین شخصی بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان ثعالب خدیعت انجام
این مرور مدت تمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی اگر
منسوبان ایندولت والا الطائفه را ببزا خود رسانند محمول بر نوع دیگر نخواهند فرمود

رقمیکه بجهت امتیاز الویه سیاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکرکش وجود و سپه آرای هستی در بود بیجا یکدستی صنع ازل
نشر الویه کینونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقه رایت فروغ آیت
خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم کشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار از هم به نشانی ممتاز و هر موجی
از بحر بیکران این فوج را بعلامتی سرفراز ساخته شقه لوای عسکر روز را بطلا محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام
سیاه شب کحلی نما بنجمهای کواکب ثابت و سیار مزین ست طوائف الوان گل که پیادگان سرجلو بهارند
فوج فوج را لباسی جداگانه در بر و پیرایه خاص رونق افزای حسن منظر ست چون تاسی فرع باصل از واجبات
و تابع بودن جزو بکل از مفترضات میباشد لهذا بفحوای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری جهانیان
یک گل زان باغ جنت نشان ست مقرر فرمودیم که هر یک از بگلربیگیان و امرای عظام را نشانی
ظاهر و علامتی باهر باشد که بدان در هنگامه هیجا و زمان مقابله اعدا که هر دانه فصل شگفتن گلهای مطالب

وہنگام رسیدن ثمار مآرب ست از ہم ممتاز باشند بنابران شفقت شاہانہ شامل حال فلان فرمودہ علمیکہ مطرز بآیات مبینات فتح و نصرت ست بآن ایالت پناہ شفقت فرمودہ بمصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقمیکہ میرزا مقیم کتابدار در ایلچیگری ہند نوشتہ

مرزا مقیم کتابدار خاصہ شریف بصنوف توجہات شاہانہ والوف نوازشات بادشاہانہ عز افتخار و شرف امتیاز یافتہ بداند کہ ازانجا کہ بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی ازبد و طلوع نیر جہانبانی و مبدء ظہور کوکب عالمتاب صاحبقرانی چراغ ابد فروغ این دولت والا را از پرتو انوار کمشکوۃ فیہا مصباح برافروختہ و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانہ وار باتش بے امان این شمع افروزان سوختہ پیوستہ ابواب کامیابی و عشرت اندوزی بے حسابی بخے مانعے بر روی منتسبان این دولت والا باز و دست اقتدار اولیاء دولت مصون از کدورت باثمار حدائق مطالب و مآرب دراز ہم میباشد و درین ایام سعادت آثار فرخندہ فرجام ہوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان مازندران بہشت نشان کہ از سائر متنزہات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان بامتیاز اشتہار و الوان ریاحین ازہار و اصناف صید و شکار وارد عنان تاب عزیمت والا گشتہ فضای این حدیقہ ہمیشہ بہار مضرب سرادقات آسمان گرد از مخیم شادروان خورشید انوار گردید چون از تاریخیکہ آنواقف مراسم بندگی از خدمت والا و درگاہ معلی جدا گشتہ عریضہ مشتمل بر کیفیت سوانح و وقائع آنحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناہ فلان بدرگاہ فلک اشتباہ نفرستادہ خاطر دریا مقاطر

اشارت بوالاے ہند

بضیا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه موی الیه

بیاشد اگر آنمقرب الحضرت بزودی رخصت انصراف حاصل نموده روانه میشده باشد

فبها و الا اخبار صحت مزاج و حقائق سامی و دستکامی جلالت و سلطنت پناه موی الیه را

بتفصیل عرضداشت نموده روانه پایهٔ سریر خلافت مصیر نماید و در حین مخص شدن بپاشاه

والاجاه موی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل ماده نرم رو و خوش جلو با دو نفر

فیلبان خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نمایند همراه بیاورد و دو بیطار

که داشته باشد عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد رقم

سیورغال محمد بیگ اعتماد الدوله چون قابلیت مواد و حصول استعداد

را در جلب آثار انظار تربیت و جذب فوائد و عوائد عنایات خاصیتی ست که پرتو مهر منیر

آن گل را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و یاقوت را در صلب کان سنگین مینماید و همین معنی ست

که انسان را از زمرهٔ امکان و معشر اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و انتقالید حل و عقد

امور بکف و قبضه و رائش میسپارد نقد قابلیت گوهر شد نیست که در هر گره قطرهٔ باران

نیسان بسته است و عروس حجله نشین شهباست که طراز نه پیرایه وجود در انتظارش

نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل تاریست بی پود و

خیال ایوان رفیع الارکان بر ریگ روان سودائیست بی سود اگر آئینه قابلیت نباشد

صورتی مقبول طبع جلوه نمی نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن و تنوع اشیا نقاب

حجاب از چهره ظهور نمیگشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بست

وهمچنین اگر انسان را صدق قابلیت رتبه تقدم بر بخشش ارباب لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب
معلی القاب مالک چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای الناس معادن
کمعادن الذهب والفضة بعضی از بندگان را بعلت قابلیت مواد و حصول استعداد و رتبه
والا قرب بسر فراز و ممتاز و پایه قدرش را از اکفا و امثال می افزاید و مصداق این کلام
و مصداق این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات
بیکران گشته یوماً فیوماً بل آناً فاناً بمقتضای حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت
جذب آثار مرحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکتومه که بکاوش اندیشه
آن اخلاص پیشه از معدن خفا و اختفا به پیشگاه وقوع جلوه گر گردید معادن طلا
و نقره مالک ایرانست که از عهد باستان الی الآن نشان آن درین دیار تا
عنقا و تا حالی وجود کیمیا می بود و صورت وقوع آن در آئینه احتمال نیز بدشوار می
چهره می نمود در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه مومی الیه بجای
اسم از کشاد این معما ظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حد و در دم تا دهنه فرنگ
رسید و باز آسمان تجارت سکالی و درست خیالی مومی الیه بمد منظور انظار
احسان و الطاف بیپایان فرموده هم تعلیقه در باب طلب مولانا محمد محسن
کاشی نوشته شده مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال بوده بلند
که پایه امیدواری شکر هر چیزی یا زای انعام منعم و موجب تحمید در عهد اکرم
میباشد چنانچه هر جزوی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد کائنات

مرآت تماشا شاهد این مدعا و مجب و واضح این متمنی ست از وجود دوام چرخ گردان چون
آفتاب عالمتاب روشن ست که مهر گرم این آرزوست و از ذکر مدام در یابید ست که مهر گشته
این جست وجو و از این قرار بر گروهی که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطای
گوهر گران بهای مذهب حق ائمه اثنا عشر در زمان روای نوع بشر که عمده عطایا و زبده مزایا
بخشانیده عطیاتست اختصاص یافته باشند رعایت اینمعنی بلشیتر از دیگران لازم و مراعات
آن فرض و متحتم ست و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الادا میباشد
بر وافقان رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب بیداری کیش تیقظ و بیداری
فرض عین و عین فرض ست که بمعاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گنج نوامیس ملت
نمایند و لله الحمد و المنه که نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان
اهتزاز بهارستان جاه و جلال پیوسته بمعاونت تائید حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان امر عمارت
امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و درین وقت که تقویت اینمرام و تحصیل
اینکام بر سوالف ایام رجحان دارد مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلی آنست که کاهی بتجارت جماعت که در حقیقت
ادای دین الهی بشهادت عدول موسنین ست قیام نماید که چون بر مضمون فمن جاء بالاوفی علان اطلاع
حاصل نماید از روی امیدواری روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت
استرضای فرمانروای صوت و بغیست عمده عبادات و خلاصه طاعات داند رشمیک جهت خلعت
محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده بخشانیده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود
که فلک را از لباس اطلس و بر خورشید را تاج فروغ بر سر ست بمقتضای حکمت شامله

۱۲ نعل در آتش بودن ۱۲ مراد از بیقرار شدن است

بسیار نعمت دهنده

لفظ دو معنی دارد

انفس و آفاق

مشاهده دیده شد ۱۲

و نحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرات صفات کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا انچه مشاهده دیده دریافت بنیان رموز انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشن است گردد همگی فراغور سرمایه که از انعام عام آن از مفضل منعام یافته اند سرگرم این تگاپوی بی آرام این جست و جوینده و خورشید از نعل در آتش است که لعل را در کان و غنچه را در گلستان خامه رنگ پوشاند و ابر بدرار بهار بیرا پای تردد از قطره زدن ابله دار است که عریان تنان اغصان اشجار را بخلاع زنگار رنگ نوروزی رساند و ظهور اینمعنی و حصول این دعوی بر پادشاهان فریشان و خسروان نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار و آفتاب فلک اعتبار اند از سائر افراد کائنات بیشتر توانند بود که ظلال را محاکات اشخاص امری لازم و سایه را متابعت ذات کار لیست متحتم و چنانچه قابلیت مواد در سائی استعداد و مقناطیس جذب عنایات مبدا فیاض میباشد شائستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروان ذیشان میگردد و لهذا بنابر ظهور اخلاص و بندگی و حسن نیت و اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی شمه از عنایات شاهانه و شرذمه از الطاف پادشاهانه شامل حال فرخنده مآل مشار الیه فرموده از ابتدای فلان هر ساله مواز پنج دست از اثواب پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه با تعلق مشار الیه شفقت و مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغیر و تبدیل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان بیوتات هر ساله و اصل ساخته در عهده شناسند رقمیکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع

منجم نوشته چون نجوم همای سلطنت و بختیاری آفتاب جهانتاب فلک عظمت
و تاجداری یعنی پادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان
در قدر اول فلک والائی و برتری و ماه انور النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری ست
در دیده رصد بندان فلک دانش و مجسطی کشایان لوحه بینش خاصیت مهر درخشان و
خورشید تابان پیدا باشد و چنانچه آفتاب جهان صدر نشینان مکامن اکمام بوستانی
زایچه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را با نواب مختلف و پیرایها مسکیه الفواتح
انگشت نمای شاخسار و صاحب امتیاز دار الاشتهار قلم و نو بهار بیساز دبر دست
همت حق شناس نیز واجب و لازم ست که رعایت حال جمیع که چرا بشاه دیده اخلاص و
بندگی اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب مسعود و از اوجد نواب همایون با نموده باشند
نمایم لهذا درین وقت بنا بر شفقت شاهانه در باره ملک المنجمین مرزا محمد شفیع منجم خاصه تیر تقویم
القاب پوشیده روز تحویل بافادت پناه مذکور ابتدای فلان شفقت فرموده رقم
سیوغال طبیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات و معالج ابدان ارضین و سموات
که اوراده و ستایش انواع حیوان و عروق و دقائق اصناف اوراق و اغصان بساحت
دریافت و عرصه شناخت او راست راست و رهنمائیست بحکم و کاست ارزندگیه
نبض شخص دولت و عرق دارائی و سلطنت را با تامل حسن تمیز بیرات همایون با داده و بنیار
اصلاح مزاج فاسد ایام را بر نوش داروی عدالت ما نهاده پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر
معلا آنست که جمیعکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه سبق بندگی آبا و اجداد نموده باشند

همان باشند ۱۲ دقایق بکسر دال ابیع دقیق بمعنی باریک ۱۲

مشمول عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد

دیباجه رقم شخصے چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت و سخا

و جامع السعادتین اولے و اخری ست پیوسته در بحر ذخار تفکر و دریای بے انتهای

تدبر جویاے گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضاے رب ودود ست میباشد

و نیل انیم مرام و اختطاف این کام منوط و مربوط برانست که جمعے از بندگان اخلاص شعار

و نمک امان فدویت دثار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشد

تعیین فرمائیم که از نتائج سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال

باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم دیباجه رقمے چون آب و هوای ریاض دولت والا

و حدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضے آنست که دوحه قدرت خدمتش در دربار

و نهال بندگی مثمر سایه گستر بوده ثمار سائر اکام مطلب ازاثمار آن شیرین حدیقه طراز را

بزم طرب از الوان ازهار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را

مرحمت فرمودیم دیباجه رقمیکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله

نوشته شده بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش حکمت

این پیشطاق پوشیده نیست که شناسائی طراز هر قامتے و دانستن پیرایه

هر اندامے کار هر دیده ورسے و پیشهٔ هر صنعتگری نیست چنانچه آراستن قامت

قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت و سیاست ابره

و استر دارد مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانهٔ تقدیر ست همچنین دریافت

پایهٔ اخلاص بندگان اخلاص اشعار و خدمت اندوزان درست کردار خاص و یکه والای

شهریاران رفیع مقدار میباشد بحمد الحمد و المنة که بدو جلوس بر اورنگ بلند خاقانی

و تخت رفیع اساس صاحبقرانی پیوسته این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده

هر یک از ملتزمان بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند

چون بعین تشریفیکه اندراس رابمرور زمان و انصراف دوران بران دسترس بساس

نیست اسم بنیل و ذکر جمیل ست لهذا درینوقت بنابر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته

اعتماد الدوله محمد بالقابه لباس القاب عالیجاه موصی الیه را که چسپان قامت قابلیت

اوست سطر بطراز مخلص بلا اشتباه و عمدهٔ مقربان درگاه مودیم مستوفیان دیوان ارقام

و احکام و فرامین و مناشیر و عنوانات آنهارا مثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مصئون

دانند دیباجهٔ رقمے بمیرزا سے وحید الزمانی چون منهل عذب عنایت

و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول

مآرب سبیل بر ابنات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل ست

و پیوسته نهال آمال اخلاص ازین مار معین در نشو و نما و عروق و اعصان آن از شرب

این زلال کوثر مثال زمین پیما و آسمان سا میباشد لهذا رشحے ازین بحر

بیپایان و قطرهٔ از باران این سحاب صرف مزرعهٔ امید فلان گردید از تاریخ فلان

دیباچهٔ رقمے حکیم علی الاطلاق و دواے الولات باستحقاق که انسان عین را

در بشیمه هاشمی رموز خوان غوامض صحائف اسرار نموده و

طائر نور نظر را در بیضهٔ بیضے و قفص شبکے قوت آسمان پروازے و نیروی عرش تازی
کرامت فرمود چنانچه اجزاے حواس ظاهر و باطن انواع ذیحیات را از اعتدال مزاج
شیرازه بند اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشتهٔ عدالت بادشاهان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشد و درین کارگاه قدرت و کارخانهٔ حکمت ما نند اوتار
که بجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب بهم تافته است قماش والا و ارائی و ملک آرائی
از رشتهٔ احسان سلاطین ذیشان و تار احتیاج بندگان صورت التیام یافته دارا که بادشاه
کشور بدن و فرما نفرمای معمورهٔ تمناست اگر نسبت فیض با جزاے اعضا فرق و تقدم یکسان
نباشد احوال رعایاے حواس مختل و محروسهٔ کالبد از دست اندازی لشکر بیگانهٔ امراض و حلل معطل
میگردد و اگر رفت و روب انفاس که فراش دولت سراے سلطان دل است دست از کار
کشد معاملات تعیش ضائع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروایان اقلیم صورت که راه بدقائق
معنے برده اند همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نهاد و اخلاص منشان درست اعتقاد
کوشش میفرمایند و بحمد الله که نواب همایون ما را از ابتداے ارتفاع بدارج سلطنت
پیوسته منظور نظر اصابت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت مواد و کسب
استعداد از آفتاب احسان و سحاب امتنان و استبصارت استفاضه نمایند
لهذا فلان از نور احسان سر بلند ساخته و دیباچهٔ رقمے آنکه خسروان ذیشان
و رموز خوانان لوح امکان که در دبستان وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا بمنصب خلیفگی
سرافراز اند بفحوای صدا انتمائے مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ از این کتاب

سماوی رموز استار اسرار میخوانند و غواسفض این مشکلات ابواب جیب سپید انند

چه خوانای این دفتر حکمت را علم با مور ضروریه حضوری و در آئینه عضور معلومات و دیده تحقیق

ضروری میباشد از قسمت معدل نعمت بعدیل روح و منبسط بودن آن در اعضای

کالبد بیک نسبت معلوم ست که احسان و انعام بادشاهان نظر بکار کنان و بندگان نیز عام

میباشد واز اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت ست ظاهر میگردد که ریاست عامه

به نیروی ضعیف نوازی تمام میگردد واز تردد انفاس که در خواب و بیداری بر یک قرار

ست بیقراری پرستاران بشوق خدمت ملوک معلوم واز جنبش نبض که سطر خوانای

این صحیفه قدرتست پیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین مفهوم ست

ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس با مرؤس پیدا واحتیاج سلطان قلوب بتردد

انفاس و جوش پرورش احوال خدمت سگالان بر مرایای ضمائر خسروان هویداست

ولله الحمد والمنة که از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وسادهٔ عظمت

واجلال همگی همت والانهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه

آسمان پیشگاه عموماً و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فوائد احسان و انعام محظوظ

و بهره مند گردند لهذا بنا بر شفقت شاهانه دربارهٔ فلان فرمودیم دیباچه رقمیکه جهت

وزارت شخصی نوشته از روزیکه در دار العبادت امکان صفوف وجود

آخشیجان بقیام بندگی و سجود اذعان یکتائی ملک منان اشتغال

نموده از طوع بندگی طوق اطاعت بر گردن از ندعادت ید الفاعل مطلق

بدن مجموع این بایدکه افراد شکسته انسانرا برشته اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازه
اتحاد بسته بمعنی اعتدال حقیقی که مرضات وحدت مطلق ست نزدیک گردانند لهذا بر ذمه
همت پادشاهان فرح ملی الاقتدار که شاهد آن فراست پرتو آن خورشید کامل الصفات اند لازم که
بجهت مراعات این معنی بر هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را که متصف بصفت
امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که همه رعایا به نیروی کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت
شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال فلان واضح و لائح
ست بنظر عنایت شاهانه شامل حال بشار الیه فرموده دیباجه رقمی چون
حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام ست از اخلاط اربعه
اسطقسات و اعضاء رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط
اجزاء ابدان ست مقرر داشته که بمیامن این پیشکاران قدرت الهی اوضاع عالم
امکان را منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد و چنانچه توسط حرارت غریزی کبد که مدبر امور
بدن و طبیب بیماران معموره تن ست از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل پیشتر میباشد
همچنین عنایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز
خانواده حکمت و فضیلت گشته از باندان طبیعت مزاج و نبض شناس تشخیص تدبیر و علاج
شده باشند و بکار خسروان گردون اساس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدر شناس
واجب و لازم و فرض و متحتم ست و دیباجه رقمی فلان بداند که چون

هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما که شکری خاص
میباشد که بدون آن ایشان از عهده شکرگزاری آن احسان متعسر بل متعذر میباشد چنانچه
شکر جارحه زبان عبارت از انست که پیوسته بمحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده
باجرای ماء معین محامد خالق مظروف ذات ازین جدول صوت و حرف چمن عبودیت را
سرسبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را به بخشش درهم و دینار در
دامان خواهش از خاک ذلت بردارد و همچنین شکر عطیه عظمی و نعمت والای سلطنت
و جهانبانی و پادشاهی و پاسبانی آنست که همه اوقات از احوال اهل مملکت ملک آرای
و ضعیفان و فقرا و رعایا خبردار بوده بکمال اهتمام و بیداری بطلب حضرت باری اشتغال
نمایند چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بواسطه [illegible]
بلاد و ممالک محروسه باشد بعرض مقدس رسانیده از خوان عدالت [illegible] توانند کرد
لهذا بنا بر سهولت وقوع این امر اهم مقرر فرمودیم رسمی که جهت [illegible]
آب و سیورغال محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته [illegible]
وجود کائنات و نگارستان نهال هستی موجودات که از فیض آبیاری قدرت بالغه
اخضر و نهال زبان با ثمار رنگین شکر و سپاس بارور است از اجرای عیون
خورشید و ماه که باعث رنگینی بهار و خزان حدائق سفید و سیاه است چه اوراق افکار
اهل بینش افروخته و جهانیان را بروشن ترین وجهی راه و رسم آبادی آموخته
که با حیای اراضی اموات که همکار رسیجا و اجرای عیون

قنواتی که شعبه‌ای بمعجزه جناب با تقدس موسی ست هم چراغ تحصیل رزق حلال
افروزند و هم ذخائر مثوبات اخروی اندوزند و از انجا که احتیاج غذا افراد انسان
بل انواع حیوان را بالاشتراک حاصل و اقدام برین امر بهدایت شحنهٔ عدالت سلاطین تمکین
متکفل ست و در حقیقت اشتغال بشیوهٔ ستودهٔ حراست اقلیم وجود هر ذی حیات از
آفت و بلیه بر عدالت فرمانروایان متوقع اینست و چنانچه مشتغلان این شغل
بنیل دار البقای ذکر جمیل خسروان گردون توامان حقی ثابت میباشد بر ذمت
همت پادشاهان والاشان نیز واجب و لازم ست که در مقام پاداش در آمده تلافی
این نیکو بندگی بر وجه احسن نمایند بتخصیص در صورتیکه حسن خدمت و صدق نیت
موروثی و مکتسبی نیز علاوه آن شده باشد رقمیکه جهت وزارت مرحوم
میرزا مهدی نوشته وزیر دیوان ازل نشان ابد فرمان اعطی کل شیء
خلقه ثم هدی و صاحب رقم منشور روشن جلی الظهور ان فی ذلک لآیات لاولی النهی
که طومار بندهای شب و روز را مهر آفتاب و ماه نهاده و دفتر وجود را بافراد ممکنات
ترتیب و تزیین داده از روزیکه فرمان منصب والای جهانبانی را
بطغرای غرای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی موشح فرمود
و فرمانروائی انام را دم مفرده خلود و دوام بنام نامی اسم سامی ما جمع نموده
همگی همت والا و جملگی نیت علیا مصروف و معطوف بر انست که جمعی از خیر اندیشان کاردان و
یکجهتان اخلاص توامان را که جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را به پیرایهٔ دانش و کمال و حلی فضل و

افضال مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقران بمزید لطف و احسان ممتاز ساخته
بمناصب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمایم و مصداق این مقال صورت حال
فلان که دوحهٔ خاطرش در گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت بارثمار علوم عقلیه و نقلیه
شمیر و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری و معنوی زهینت لهذا از ابتدای آوان
رقمیکه بسمیر جلیه نوشته اند سیر جمله خانهٔ دل را خلاص منزل را پیوسته بضیای
آفتاب ابدی الاشراق عنایت و اقبال بادشاهانه که در وسط السماء تزاید و ترقی
نشر فروغ مینماید روشن و حدیقهٔ بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب مدرار الطاف بادشاهانه
که از بحر ذخار سلطنت ابد مدت مایه برسید اردگلشن دانسته بداند که عرضهٔ اخلاص مضمون
مذریعه بندگی و یکجهتی مشحون که درین وقت بارسال آن خود را در سلک باریافتگان
ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر منخرط و منسلک گردانیده بود بنظر کیمیا اثر رسیده
خدمات آن اخلاص قرین بندگی آئین بمنصهٔ ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض
انظار دریافت والا و ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده بود مستنیر بانوار ملاحظه و مستفضی
بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار بسبب گذشتن دثار و کافهٔ فرق ناجیهٔ اثنا عشریه بمراحم
بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بفحوای الامور مرهونة باوقاتها مستظهر
و مستوثق خواهند بود چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صداقت آئین سلسلهٔ
جلیهٔ قطب شاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب و تشیع طرفین
بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است ارادهٔ خاطر والا و طبع معلا متعلق بدان میباشد

کرحیثیت این اتحاد بوقوع ایتلاقی تازه بلند آوازه گشته از اشعار این پیوند دوستی عزت

اوراق سعادت انوار کام مطالب روائی منسوبان این سلسلهٔ جلیله شیرین گردد و تبلیغ

اینمعا در عبارهٔ تقریر منیر راسقیم کتابدار شده بود و بمقرب الحضرت سوی الیه تا حلین

صدور این فرمان جلیل الشان واجب الاذعان معروض داشته که بتقدیم آن قیام نموده یا نه

و چون این سیادت پناه شایستهٔ آن هست که از آستان فلک بنیان بر جمیع خدمات بین الاقران

سرافراز گردد می‌باید که شاید فرمان را باتفاق مقرب الحضرت مرقوم در محفل اظهار و اعلان

پیرایهٔ تقریر و بیان پوشیده و اگر صدور نامه والا و تعیین معتمدی از بندگان درگاه معلی

جهت انجام این امر لازم باشد بموقف عرض رسانند که در آن باب بدان چه امر فرمائیم

بندگان و منسوبان این دولت ابد مدت در آن عدت تقدیم رسانند خاطر بندگی

و خاطر را بعنایت بیغایت شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات و بندگی

خود را بیشتر از بیشتر بمنصهٔ ظهور رسانند و مطالب و مدعیات خود را بموقف عرض

رسانند که بزیور قبول و حصول محلی گردد رقمی که به بوداق سلطان

تفنگچی آقاسی در ایام ایلچیگری هند نوشته شده

امارت پناه بوداق سلطان بعنایت بیغایت شاهانه و مرحمت بی نهایت

پادشاهانه سرافراز و ممتاز بوده بداند که عریضه که درینوقت مصحوب

رفعت و عوالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه و آستان

خلائق امیدگاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاه والاجاه گردون بارگاه ستاره

سپاه فرستاده بود در هنگامیکه گلهاے کامجوئی و کامرانی در بوستان بہجت‌ازا صباح جمیعت اثر

بریزش سحاب عنایت سبحانی شگفته دگرد و غبار عوائق و موانع عیش و عشرت بنسائم

الطاف الهی رفته ولات اطراف در دیار جاه و جلال عرش آستان سلاطین

باتمکین در محفل بهشت مشاکل مانند ساغر بخدمت در دوران بودند نظر کیمیا اثر

رسید برگ پان که بدفعات ارسال یافته بود بتخصیص بار خاطر لا بعد نی بہجو نوبهار دار الخلد

بزم ارم نشان سر سبز و ریان دارد گردید بنا بر عنایت شاهانه در باره آنغلامزاده خلاع فاخره

پوشیده مصحوب رفعت و معالی پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شده عز ورود داشته بود

که اعلی حضرت بادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب بنا بر مراعات یکجهتی و یگانگی مقرر

فرموده اند که بتعاقب ارسال برگ سبز پان یادآوری شگفته و خندان باشد تمیمه موجب

اهتزاز اهیر بستان آسمان خاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتادلی ممهد و ابواب

منافرت و بیگانگی بالکلیه بسته است آنچه از شعار جلادت آثار مختصه اسندیار غور خاطر والا

آن بادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت که

بندگان درگاه گردون پیشگاه بارسال آن مامور گردند عریضه علیحده اظهار میلان خاطر اعلی حضرت

بادشاه گردون بارگاه بارسال عمدة الاماثل والاشباه برهان الدین خواش ایالت و شوکت پناه فاضلی

شده بود دران غلامزاده لواب حبیب ظاهر است که در حینیکه جان نثار خان برسم حجابت

بدرگاه خلائق پناه آمده بود از جمله مطالبی که بعرض آن مامور شده استدعای رخصت مرخص

ایندیار بود و چون درانوقت تراکم غبار نفار بالعدد خول شاه مشغول بجلت احادیث قبول بود

حصول پیوشیده درینوقت که بحمد الله تعالی آنغبار از رهگذر خاطر رفته وگلهای یکجهتی بر شاخسار
سودت شگفته است زبدة الاقران معزی الیه را مرخص فرسوده ارقام مطاعه لازم الاطاعت
باسم جگر بیگیان عظام وامرای کرام و وزرای ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت
که مانع ومزاحم مشار الیه نشده اورا در کمال رفاه حال وفراغبال با منسوبان ومتعلقان واحمال
واثقال روانه نمایند وعلی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه وانعامات خسروانه شد چون از تاریخیکه
آن غلامزاده ربرین از بزم ارم تزئین دراز مجلس خلد آئین مهجور گشته بمیامن الطاف ازلی
وعنایات لم یزلی فتوحات بیپایان قرین حال اولیای دولت قاهره وانفدوی اخلاص شعار
تشنه زلال اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن مسکود
وتفصیل این اجمال آنکه سلطنت وجلالت وشوکت پناه شهامت وبسالت انتباه وابهت
وخلافت آگاه عالیجاه عمدة الولات المنتجبة نظام الجلالة والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان
فرمانفرمای ملک وسیع الفضای گرجستان وکاخت که در زمان دولت سلطنت نواب گیتی ستان
فردوس مکان علیین آشیان باوجود چیره دستی قوت قاهره واقبال باهره آن پادشاه گردون بارگاه فردوس
جایگاه که سلاطین اطراف وخواقین اکناف مغلوب ومقهور باس سطوت آن سلطان ظفر توامان
بودند بمظاهر کثرت لشکرت ومعاضدت افزونی سپاه وحشر وتشابک اشجار وآجام وتضایق ممر
ومدخل واعلام همواره طریق سرکشی ونافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه
چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد ونافرمانی او منقطع ومنقلع
نشده بود ودر زمان دارائی وجهانآرائی نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بدستور سابق مسالک طریق

استکبار و اقتدار بود و در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون ما از سپاه نصرت پناه
منکوب و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس تشبث میجو
درین اوقات برهنمونی قائد توفیق سالک طریق عجز و استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی
درآمده بلثم آستان عرش توامان نموده در سلک بندگان آستان فسلک و منخرط گشته بام و شام
احراز سعادت بندگی مینماید میباید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار
صحت ذات ستوده صفات کامل السجیات اعلی حضرت بادشاه والاجاه ستاره سپاه میباشد
غلامزاده نیز میتست که از شرف درگاه خلائق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده در حین
ورود رقم اشرف رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه مستمال باشد
دیباچه رقمی امروز که دستور دیوان کن فکان و مشیر امور اداره زمان منشور فرمانفرمائی
نواب همایون ما را بطغرای جهانبانی موشح ساخته و مفرده نویسان دیوان نفاذ فاتر کامیابی
و کامجوئی را که جمع آن عمر دوام و خرج النعیش مدام ست باسم ما پرداخته پیوسته مذکور خاطر والا
و مطمح نظر معلی آنست که جمعی از بندگان را که قامت قابلیت شان بطراز کاردانی و نیکو
خدمتی مطرز باشد از اکفای امثال برگزیده بین الاقران و الاشباه بارجاع مناصب بلندپایه
سربلندی ارزانی داریم مصداق اینمقال صورت احوال خجسته مآل فلانست لهذا ابتدای فلان
رقمیکه جهت مرسوم خود نوشته چون ارض طیبهٔ غلامی زمین قابل بندگی و خاکساری را
خاصیت آنست که نهال امید غلامان و بندگان در آن خاک مراد و برشحات سحاب عنایات
بیغایات مثمر سبز و برومند میگردد لهذا شمه از شفقت بیغایت شاهانه شامل حال و کافل آمانی و آمال

محمد طاهر وحید ۱۲ تفنگچی آقاسی گری ۱۳ نشان واین جامعقت نویسنده مجلس بهشت مجلس بانشدار ۱۳ و بهشت نشان صفت واقع شود بنوشتن ۱۳ شاه الحال در وقت جلوس بام گویند بعنی آنکه در بکار بنویسد و در و بکاری نویسد ۱۳ کنایت از کسیکه حال مجلس نشان الخ مجلس نویس مجلس نویس بهشت

کمترین غلامان آستان ولایت نشان محمد طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای

فلان دیباچه رقمی در باب تفنگچی آقاسی گری یوداق سلطان

چون نشان حکم انداری ضمیر همایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت

مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارها ضرور جمعی را که بصفت

کاردانی موصوف بوده اباعن جد درین آستان ملک پاسبان درگاه خلائق پناه بخدمات حمیده

و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و شرذمه عنایت

بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل آمال فلانی فرموده از ابتدای

فلان دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته

چون از روز یکه امیر دیوان قدر و قضا حاکم مطلق العنان فعال لما یشاء رسوم

منشور جهانگشائی نواب همایون ما را بطغرای عز السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح

و مزین ساخته و کافه انام را که مستحقان نعمت رحمت اند بانعام عام عدالت شامله ما

نواختیم پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب تاثیر آنست که عموم خلائق

بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و

محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین و ضعفا کشیده

و بساط ظلم و جور از صفحه روزگار نوردیده باشد و تمشیت این امر اهم و سر انجام و وقوع

این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصیست که بصفت ستوده تمیز و وارسیدگی متصف بوده باشد

و مصداق اینمقال صورت احوال فلانست که ارثا و اکتسابا صلاحیت انجام خدمت مذبور

از دجنات کاردانی واضح و لائح ست لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت بادشاهانه
شامل حال و کافی امانی و امال رفعت و اقبال پناه مزبور فرموده از ابتدای فلان دیباجه
رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز
ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر درخشان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا
از غبار خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان
و درخشان باشد و حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف
کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته
باشد و مصداق انتقال صورت احوال دیباجه رقمی بسردار علی بیگ لشکرآرای سپاه
دیار شهود حافظ ثغور کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی همین محافظتش از دست انداز
و تاراج گران فنا مصئون و محروس ست از روز یکه نام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت
نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر والا اعظم ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال
و منشرح البال بوده به دعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط
بر آنست که جمعی از بندگان را که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در هر قطری
از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاهی قیام و اقدام نمایند چون مصداق
این مقام صورت احوال فلانست دیباجه رقمی برای کسیکه در سر بستان تربیت و بهارستان عنایت
که از ریزش سحاب کرم و ابر مطیر احسان در چهار فصل سر سبز و ریانست توقف دارد چندین گلهای کام
و اثمار الوان مرام پیوسته آماده و مهیا میباشد و از چوب خشک میوه حصول مطلب متیسر شد خوش نشینان این حدیقه

مستوفی بالضم و کسر فا در اصطلاح منصبداران محاسب کل را گویند و در عرف آنرا دیوان نامند از قبیل تسمیه مظروف باسم ظرف چه دیوان در لغت بمعنی جای جمع شدن دفترهاست و کتاب محاسبه کردن حساب

خلد عنوا فزاوقت خوش که هر گیر را آئینه تماشا گه حسن بهاری می بیند و در هنگام خواهش بمقتضای الکلها دائم با کوره
مطلب از شاخسار ما سول می چیند بنا برین بر خردمندان دانش پژوه پوشیده نیست که سادات مسند آرا
که زاده و پرورده این گلستان باشند اسباب حصول تا چه غایت حاصل ست لهذا بنا بر قدامت خدمت
و اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان رقمیکه سید احمد الدالدین محمد مستوفی
الممالک نوشته از رویکه مستوفی دیوان قضا بقلم توقیع الملک من تشاء فرمانفرمای
انام را در مفروزه خلود و دفتر دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ابواب ما جمع نموده
در پروهش احوال کافه برایا را بجوان افضال و انعام ما حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا
و مطمح ضمیر معلا آنست که جمیع ارکارشناسان که بزیور راستی و راست قلمی
محلی بوده خدمت ایشان اباً عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز و سرفراز
فرمائیم لهذا دیباچه رقمی ناظر بقعه رفیعه سبع شداد و منظور آمال برایا و عباد
از روزیکه سررشته مهام انام وحل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه
درایت نواب کامیاب همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف
و معطوف بر آنست که بفحوای اجرا الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمعیکه از
سلاله خاندان طیبین و طاهرین بوده باشند ایشان را بمزید عواطف بین الامثال و الاقران
ممتاز و سرفراز فرمائیم دیباچه رقمی جمشید خان قولار آقاسی ظلیت
حضرت آفریدگار و سایه جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان
و شیرازه امور بندگان بسبب تعین جمعی از یکجهتان فدویت شعار که بندگی ایشان بمحک امتحان

رسیده باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا در بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید
درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان
خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده
درینوقت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان دیباجه رقمی باغورلو خان
ایشک آقاسی چون از روزیکه سحاب مطیر عالمگیر سلطنت و الا گوهر افشان
و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشائی و جهانداری فروزان و تابان است
از ریزش این ابر گوهربار و تابش خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان اخلاص نشان و بندگان
صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مآرب سبز و ریان میباشد
و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد از چوب خشک
اثمار کام چیده اند و در ظل ظلیل بفراغ بال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا بنابر حسن خدمات
و صوفیگری آبا و اجداد فلان دیباجه رقمی بر زمان سلطان عالم بحرین از روزیکه
گوهر آبدار خلافت و بختیاری و در آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بیغایتش
در مشیمه سعادت پرورده و صدف میمنت ببار آورده زیب افسر امتیاز و فرمانروائی نواب همایون
گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلا آنست که جمعی از بندگان
درگاه خلافت پناه را که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان یافته
متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشد ایشانرا منظور انظار عنایات فرموده
زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف داشته باشد در قبضه کفایت

وحسن درایت ایشان گذاریم لهذا دیباچه رقمی چون ذات کامل السجیات نواب
همایون ما که بسمو نسب و علو حسب بفحوای صدق مرج البحرین یلتقیان از سائر سلاطین پیشیان
امتیاز تمام دارد بمقتضای اینمعنی گوهر قابلیت خانه زادان اصناف نیت و صفای طویت را
بفنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته آن میگرداند که فص خاتم خواتیم حدود و ثغور
ممالک نامحصوره توانند نمود و صورت اینمقام از آئینه احوال فلان جلوه نمود و پیدائی بود
دارد که از نسبت بندگی ابوین خانه زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انوار عنایت گردیده
بمرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا دیباچه رقمی در نظارت
بقعه نجف از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که ناظر کارخانه امکان و منظور
جهان و جهانیان اعنی جناب مقدس حضرت رحمان گلشن وسیع الفضا ایران را
که خیر البقاع لقب دارد بجلی آفتاب لی ماهیچه نوای اقبال همایون ما بهاء و ضیا کرامت
فرموده همواره همت والا و جملگی نیت معلی مصروف و معطوف بر آنست که مساکن
اهل الله و منازل سالکان خدا آگاه بمین معمار عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد
لهذا دیباچه رقمی در صدارت مرزا ابو صالح صدر ممالک
صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم
فان الجنة هی المأوی که ذرات کائنات بفروغ آفتاب جمالش بکشور
مشهور روان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گرداننده بزلال کوثر
مثال آیات باهرات قرآنی ارض هواشت قلوب امردگان او بیان مختلفه را بفحوای الله

اَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَحیَا بِهِ الاَرضَ بَعدَ مَوتِهَا احیا فرموده و از هر آیتے ینبوع

حکمتے و چشمهٔ معرفتے بحدائق قلوب ارباب عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان

جنت اثمار شریعت اعصار را بمقتضای حدیث اِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَین کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِترَتِی

حواله بآل اطهار و فرقان مجید معدن اسرار رست نموده و از انجا که نواب کامیاب همایون با نور

آن آفتاب و پرتو آن چراغ اند و امروز حراست و حفاظت مدینة الاسلام ملت بیضا

و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که بنیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی مینماید بنواب

همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح آفتاب ضمیر منیر ملکوتے اقتباس آنست

که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصؤن و محروس باشد

و تحصیل این مدعا و حصول این متمنے موقوف بر آنست که جمعے از متدینان شریعت شعار

که نهال وجود شان از زلال وحی و الهام مشعب بوده از آب و هوای شریعت پرور نشو و نما یافته

آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان در زمن دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده باشد جهت ضبط

قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خدا شناسی همگی اوقات خود را

وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق این مقال صورت حال فلانست

رقمے بمیرزا محمد محسن طبیب خاصهٔ شریفه حکیم و حاکم علی الاطلاق بادشاه موانا باستحقاق

که هر گهر را صدف گوهر خاصیتے و هر شاخے را شارع قافله کیفیتے ساخته پرده های دیدهٔ بینایان را

جهت پاکی چشم به آب تطهیر نموده و آبهای چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده بسبابهٔ حکمت کامله

و محبس علوم شامله اعتدال مزاج عالمگیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیرست بدین نمع گرامی

از سائر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژدهٔ جان بخش و نفخت فیه
من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازهٔ تالیف از رشتهٔ حکمت عملی سلاطین
ذیشان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن بر چهرهٔ ایشان گشوده و از نسبت که خواص اعقاب خواقین
و سلاطین حقیقت بین بشکرانهٔ این موهبت عظمی پیوسته نوشدارو عنایت کامله علاج
سوء المزاج احتیاج کافهٔ انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص نشان جهد موفور مینمایند
و بحمد الله والمنة که نواب همایون ما نیز از تباشیر خورشید دولت و تنفس انفاس عیسوی
خواص صبح سلطنت تریاق اکبر عنایت ازالهٔ سموم هموم از قلوب خواص و عوام مینمایند و ازین
قانون حکمت پیوسته ملاحظهٔ نسخ بر اشاعهٔ الطاف و احسان موفور مانند دیباچه رحمی فر جلوس
ثانی فلان بتوجهات شاهانه سرافراز گشته بدانکه چون سنت سنیه طریقهٔ مرضیه سلاطین جم آئین
این سلسلهٔ علیه آن بود که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت والا و اتکا بر چارپالش خلافت کبری
که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوانست لباس نام نامی اسم سامی
مانند رخت نوروزی تجدید میفرمودند این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان سامر کوز بود تا درین هنگام
که آفتاب جهانتاب ببرج حمل تحویل نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بر روی خلوت نشینان
اکنان و اکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست و معهذا
قران سعدین نیر آلفاق افتاده این اراده مانند اثمار درختها که بتدریج قدیم بحدائق بروز و ظهور گذارد
جلوهٔ وقوع نموده پیرایهٔ نام نامی بطراز سلیمانی مطرز گردید و در روش منابر و وجوه دنانیر باین نام نامی
زیب و بها یافت و رسانیدن این نوید جانفزا بعهدهٔ اهتمام فلان شد دیباچه

دیباچه رقعی که به صبور عبد الرحمان فارسی نوشته

اصطرلاب دیدهٔ بیناکه نسیج عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک که طائر اسمان پرواز
نسرین دوام را گیر ارتفاع نیرین ست از عونما صدای ذکر خفی صورتهای انیکاخ نسونگار
که بنوای سبوح قدوس در رقص اند ور تقبه بوار حیرت خزیده و مردمک جهان نور وش گردر
میدان مسابقت عرش نازیبا باشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام دماغ که بدیهه
توام زاده ای بکار انگارش بلکه بود از زادن مریم مضمونیکه قابل تحریر ستند به صحیفه ثناگستری
تواند بود ستردن والسن السن که اعضاد مقال شهیر پرواز قفس زادگان فی البال بود
چون عضادهٔ صطرلاب الکن بی سخن ست فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی از روشت
ادای حمد یزدان سخن ور و خورشید واه عقل و خود را در شبستان جهل مرکب نمود کرم شب افروز
عقل بلند مقام را به فرار کرسی خیال باین دانزوستی پنجه اقتدار از چیدن گلها ثناکه شایسته
سر سخن کتاب باشد کوتاه و بی قوت و م دم دیده مقیاس آسمان سیمای اندیشه چون ثقبه لبنه
محصور خواب گران چهار پهلوی نگاه حیرت اعرش اعظم را در مقام فروتنی علت فی الجنب
از پهلو نشینی ذات الکرسی حاصل دنا کیان آسمان آشیان جا جا تخم بلند پروازی
از صدای رعد طنطنهٔ عظمت جلال می لانزال فاسد و باطل ست جز را گوهر شبچراغ کمر کیا چون
جذر بوجی کودکان بی اعتبار و هذار از شرم احتجاب بکار پرده غیبش جبین شرمناک عرق ریز
پویدونا غیش هدا کمال ازل ذو خیال که قماش پا انداز ثنایش کو لبار پرینان بال پسیت
چون جال راس الغول را سرگردانی بیکجاده و مغز خرد را بیکاره در فن دقیقه یابی بر پایندگان قصب السبق

حامل راس الغول ستاره ایست که آنرا ... گرفته باشد ۱۲

مسلم الثبوتی سوارست در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون ستاره میگساران تنگ
حوصله کلاوه است خبر شیار که سر برگیشن از رشته کلاوه اطلس گلدوز فلک تنگ بر جامه
زربفت فراخ دامن نحر و غش بطانه سطح ظاهر کره خاک قماش تنگ ست در ربع مسکون دیده
سیر چشم استغنا در قبضه تصرف سکندر و دارا چون خشت قمار در دست قمار باز باخته می بیند
و گلهای گلشن سپهر را که از آب خود سبز ست بدامن افشانی بینیاز می از پا ریخته بدست خواهش
نمی چیند در مجلس بار و در بار عرض نیاز و گفتار بجز آنکه جبین تیموزانی بر خاک مذلت اندرحرفی برلب
نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال سر بالا کردن ندارد قهقهه خنده صبح که در حقیقت صدای
سفید مهره آفتاب گیهان نورد ست چون لاله در آینه اگنده از لب بر نمی آید و کف تخضیب
از بیم آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین بحرکت ذره معنی رنگین با خود گردد حنا از دست نمیگشاید
شیر گردون از شرم زر چون کلب عوا پیوسته در هر برده و شیرگان کواعب انجم را که
بالا نشینان بزم برتری اند چیره دستی حسن معشوق ازل چون مجمره سر در زیر دارد هرگاه
زمینیان و آسمانیان را از دهشت دشوار محمدت سگالی و صعوبت راه حصول خصلت ضعیف مایه
دست و دل از کار رفته و تنور دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد درینحال من
قاصر بیان که در حجره مدرسه تحصیل کمال و مکتب ترقی و انتقال قفل ابجد نوآموزیم هنوز بر زبان
دورش نارسائی طبع عرد و نرم روانست از کرسی که عقده گوهر سخن بسیار دو بنده بان مسطر که
اقدام چوبین خامه آن را میشمارد چگونه بر آسمان ثنا خالق انس و جان بر آییم و بمحض اتکیه عروس سخن را
بسرخ و زرد تبیح و حنا و گلگونه استعاره تواند آرایست در دبستان نحو دستائی مرصع خواندن تمامیم

طریق خودشناسے و آداب دانی آنکه آب این دریا ژرف بافواه و السنه نوح و اب

و چوب قلم نه پیمایم و در این محیط بے انتها که موجش بساحل نرسیده فرسوده سیاست خوض

ننمایم و بندیل لغت خاتم رسل و مقصود کل و اهل بیت اطهار آنسرور و مختار خصوصا امیر المومنین

و امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل المشرکین و قامع الکافرین صلوات الله علیهم اجمعین

الی یوم الدین توسل و باقدام عذر لنگ راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رصد بندان فلک دانش

و مجسطے کشایان رموز بینش مخفے و مستور نماند که صور بیجان مجالس آراسته عبد الرحمان در بست و کشا

و حل و عقد و بسط و قبض سرای محکم بنای امکان و قصر مربع اشتخان بنابراو عان پسندیدگان و

پسند مشکلپسندان و خلی تمام میباشد آب زندگانی اعتبار از چاه سار عدم بدلوش که به چرخ

افلاک بسته برمی آید و گروهی که از گزند چشم بدبین بکار می افتد بناخن شیرش که آویزه این

هیکل هست میکشاید بمشت سپند کواکب که دران مجمر است دفع اصابه عین الکمال مینماید

و مسکة الاعنه اش توسن مراد چون اسپ خوش عنان بکام هرکس میدود و تنینش پاسبان گنج مطالب

و کلب شب زنده دارش حارس آن رایست کشیدن این وصل گران بها در کف کفه میزانش نهاده

سنبله اش بدهقان این کشت زار غن من خرمن حاصل داده طالع مردمان از و تاثیر

نفس او نادحاصل و باستعداد تاثیرات این موثرات رنگ یاس از چهره آئینه مراد زایل است

لهذا باوجود قصور باع از نیل اوج این بقاع در نگارش این مرام دامان اجتهاد بمیان استوار

و طلب توفیق از محول لیل و نهار مینماید که بسا طلگی این عروس با تینکه بخواهد دیده و ران مشکل پسند باشد

نماید و بناخن بیان گره از طره مشکلات شاهد مدعا کشاید و هو میسر و کل مأمول و مرزین کل مطلوب زینة الحصول

دیباچه که بر رسم الخط قرآن نوشته شده

الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطة خطا وافرا

جمیع حمد ثابت است برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار

وخلقه فی الاوطان الکراریسی والصحفی مجاورا ومسافرا

وآفرید اورا در وطنهای کتابها وخطوط همسایه که مقیم ومسفر کننده

وصیره منظورا لعیون الاعیان حین ما کان ناظرا وعبّ

وگردانید پسندیده برای چشمهای سرداران وقتیکه شد بیننده آن خط وپرکرد

عُباب تیّاره متلاطما وزاخرا واوجب له من دیوان العطایا

دریای موج آن خط را در حالیکه طپانچه زن وبالب است وواجب کرد برای آن خط از کچهری جود وبخشش

مُواجبا ومرسوما وانبت ورود موارد بساتینه مذوقا ومشموما

مشاهره وروزینه ورویانید گلها چمنها باغهای آن مزه دار وبو دار

اذا تکلم تکلم وبلغ فی تکلمه غایة القصوی واذا سکت

هرگاه که کلام کرد کلام کرد ورسید در گفتار خود نهایت نهایت را وهرگاه که خاموش شد

صمت ومن صمت نجا متحرکاته من هزاهز العشق

خاموش شد وهر که خموشید نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مخفیة من عیون الاغیار والمعنی العریان فی لباس

پنهان از چشمهای اغیار ومعنی برهنه در لباس پرده های

أَسْتَارِهِ الكُحْلِيَّةِ مَحْجُوبٌ مِنْ رُؤْيَةِ ذَوِي الأَبْصَارِ حَبَّذَا

پرده هاے سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینا ئیها زہے

مِنْ صَامِتٍ أَفْحَمَ مَصَاقِعَ الخُطَبَاءِ بِلِسَانِهِ نَاطِقًا وَتَبَارَكَ

خاموش که خاموش کرد بلغاے خطیبان را بزبان خود در حالیکه گویا است و بزرگ است

اللّٰهُ مِنْ نَاطِقٍ أَعْجَزَ بِسَيْرِهِ مُجَلٍّ مَنْ كَانَ فِي مِضْمَارِ البَيَانِ

گویا که عاجز کرد بسیر خود اسپ دوست و پیشی برآن کسیکه بودن در میدان بیان

سَابِقًا عَلَّمَهُ اللّٰهُ بِالقَلَمِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَادِرًا بِالإِيجَادِ مَا لَا يَعْلَمُهُ

پیشی کننده آموخت آنرا خدا بالقلم وقت بودن خود خواننده برآفرینش آنچه نمیدانستند آنرا

الأَفَاضِلُ وَرَسَمَ لَهُ بِالبَيَانِ مَا قَصُرَ عَنْ نَيْلِهِ بَاعُ إِدْرَاكِ

فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن دست دریافت

الأَوَاخِرِ وَالأَوَائِلِ صَارَ بَرِيدًا لِلإِخْوَانِ وَمُخْبِرًا بِالرُّمُوزَاتِ القُرْآنِ

متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و خبر دهنده براے اشارات قرآن مجید

يَسْجُدُ لَهُ الأَنْظَارُ الآبِيَةُ الجَامِحَةُ وَيَتَنَزَّلُ لَهُ شَوَارِدُ المَعَانِي الطَّامِحَةِ

و سجده میکنند برای آن نظرهاے انکار کننده سرکش و فرود آید براے آن وحشیان معانی سرکش

سبحان الله نه سلیل ابر نیسان یعنی در غلطان را در حلقه صحبت و وجود زهره جبینان این

آبرو نه کلهاے سرخ صنائی محیاے مشتری طلعتان را در حدقه چشم دیده وران

این رنگ و بو سک صورت زر در سک خانه اعتنا از و تمام و لآلی کلام تمام را از مرصع کارے

اوحسن نظام ست و در ارض ضرب نفاذ فرمان تن بطعن و ضرب تیک و سنان سپرده و
در انفاذ الفاظ وادای کلمهٔ شهادت بسبخت رنگ پای ثبات افشرده گاهی بدولت فرمان
شاهان گرد جهان گردیده و زمانے در خرابهٔ قیمهٔ شکسته بستهٔ حاجتمندان خزیده هم در کوسے
غزلیات نوغزالان زار و نزار و پا شکسته و هم در اقطاع قطعه‌ها رجریدهٔ دولتمندان بر مسند
نسخ فروتنی و تعلیق علاقهٔ خودنمائی درست نشسته طرهٔ لامش را جابر سر لعبتان فرنگ ست
و مرغولهٔ ونونش را چون ماهی فی والنون جادر میان بے آیا رنگ سواد کشور علم و شهرستان دانائی
باد معمور و راز نهان و آشکار او در پردهٔ ته نامی او مستور ست در بوستان بیخزان فرمان
بنفشهٔ اش در لباس ریحان بوے اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و تدریس الف با افلاطون و ارسطو را
حکمت سیدار و سعاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون مسیح فصیح سخن سرا گردیده و گوهرهای
معانی شنیدنے را بی ترجمان شنیدن در رشتهٔ بیان کشیده در باغ ادب صاحب منصب هزاری
عیشش بعد از احد الف نشسته و در محفل شاهیش چون سین و ها دارنده سهم پیوسته
نتیجهٔ اشکال اربعهٔ امهات اسطقسات که از ضرب منتج ترتیب آبای سبعهٔ علوی حاصل شده
و بحروف بست و هشتگانهٔ تهجی موسوم ست چون دایهٔ مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یگانگی و اتحاد
که جدائی پیوسته محرومانه بر در و چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منتظر ست ثانی اثنین الفاظ
گردیده چو میوهای ترش و شیرین مزه و مغز معانی مکروه و مرغوبش قرهٔ دیدهٔ بینائی را
چشم بند و جراحت دلربا رشیخنده و نقاب نوتانے حروف منقوطاش چون گره بر گوشه
ابروے خوبان دلخواه و خاطر پسند هم در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نما و هم در پردهٔ ستر لیل ظلمادورے

نغمه سرا او لیای بسته را چون قفل ابجد از و کلید کشاد و ابیات بید ره بنارش مخازن جواهر مراد
عجمیان حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و همه اش چون لات و منات مسجود مردمان
ویده ها بنی آدم اگر دال دال نقش نسبت خم نساختی خارجان معارج مضامین قرآنی را
صعود بر مصاعد ادراک آن میسر نبودی و اگر دندانه سینش کلید کشاد نگشتی کلید دار زبان
گویندگان راه گفتگو بر روی آشنا و بیگانه نگشودی پیوندشان چون عهد درست اندیشان
سر رشته بر همی نبسته و نقش رواج و رونق شان چون سکه بر زر هرگز هیچ جا ننشسته
گاهی چون کاکل دلبران سر رشتی کشیده مد آه و زمانی بر بیاض چهره بتان
توبه نامه گنا کتیبه مکتوبات سر لوح قرآنی ستی قزلباش نصرت تلاش کهی فتحه
وسوست که معشوقان وقت آمدن آنخط از گناه توبه میکنند ۱۲ الو نوشتها سر لوح قرآنی و مانند قوم مغل سرخ کلاه با فتح
مقارن و سپاه سیاه پوش عباسی لواسی معرکه ائتلاف دو پیر برازنده ناصر و معاون
نزدیک ست و سپاه سیاه پوش عباسی اندر معرکه الف از یک همه گرد گار
عیون عیناسی بلیدان سیاقی سطور طوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقرار الله
چشمه ها حروف عین آنخط در میدان سبقت کردن بیچیدن و مسخر کردن مهیا مانند الف هزاران اند زیر نقطه
با قلتمش دراجیاد و جیادی تنگ اوساط افخاذی میم امتیاز بیرله و اعلتمش
باستقرار و اطمینان همه شده و گردنهای اسپان آنخط که صحافی باشند در سیاره انها ان با میم امتیاز سفته شده و اکثر امتیاز اند
مراکب طویل الاعناق الفاتی سیاه حروف ابجد و اعلام فتح سلاطین کهی سر بلند
و اسپان وزار گردن الفهای آنخط در میان سپاه حروف مانند نیزه های فتح بادشاهان سر بلند

وحاشیه دوائری غرض طسور طولنده طرف طرایف حروف اوزره کمند حلقه لرنه

وحلقه دائره های آنخط در پیرامن سطرها داده بر معشوقان نادر حروف مانند کمند یا حلقها

مانند بهداستی گوشه چوب هر یانه باخمش تا آخر کار الله منظور اتمشدر صحیفه

های هدایت آن چشم گشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله او پسند کرده خط

عاقبت بخیر اولدوقی مهردار حصول وقبول ختمنه تمشی خمیس جیش عالم ستانی

عاقبت بخیر شدن او دارنده مهر حصول وقبول باختم رسیده پنج لشکر عالم گیری

دعوم جهانبانی سی ربع مسکون فتح ایدوب جنات ثمانیه کبی مسکر بلوک الوب

بسیار فوج شاهی آنخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت بهشت شهر گرفته

ابجدی سردار ایدوب اعداد لا متناهی لشکرننک تحت تصرفنه کتورمش ومضامین امین

ابجد را سردار کرده عددها بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده ومضمونهای فرمانهای

والا می فرقانه نی کوکده ایکن دوراوننک شاننه اینمش یره نیورمش قواوضوابطی

بلند فرآنی را که در آسمان بوده است آنها با شان فرود آمد زمین را رسانید آنخط

پیوسته منتظم ومضبوط وتلب اجادی فرادی بربرلرنه متعلق ومربوط سر سلیمان نشندان

چشم سواد روشن ده آب نهانی ظلماتندن حدیقه ابقای خضر سبز پوشن معانی گلشن دور

مدالی مدت اعمار کبی مقصود پیر وجوان دوائری ولیکن بارتقده همچشم نرگس چشم بتان

قوشتیلق عشقنک رعایت ایدوب خوارج سراسی دوالان خانه لری براولان

حق همسایکی را رعایت کرده مخرج چهار خانهاسه آنخط یک شده

عدلیف اژگیبی قوچاقلا شوب جامه وجود کنیده بیرگونگلگده یا تمشلر دسماع مستمعاوه

مانند یاران بغلگیری کرده شده در پس جامه هستی در یک پیراهن خوابیده اند در سماع شنوندگان

اوغرشاق چاقنده استماع کوچه سندن داخل اوپ کندور لرن شمارسپاهنه قاتشلر

در وقت دردیدن از راه شنفتن داخل شده بسیار روز در شمار سپاه آمیخته اند اے آن دوائر

تشدیدی که خرطنبور کیبی حامل بارگران عنه غنا دور سپاهی زینی گیبی کم هرکبی گریوه

آن تشدید که مانند خرطنبور بردارنده بارگران غنه سرود مانند زین آن سپاهی که هرکب اودر پشته

سقوطده سقط اولمش اولر ارتمازنه با غلمشلر واشباع مدات ایله قرارت

افتادن هلاک شده باشد بالتشهابسته اند باورازسے مدات

مصافنده الفات واجبه علمدار باقلمشلر سواد غذای روحانی سی تاتدن

در مصاف قرات الفهاکه ضرورتہ نیزہای خوش آمده اند غذاهای طعام روجانے انحطاط ربذات

چکلمش وظروف ودوائری صف صف خوان سطورده دولمش عین فتان چشم صیادی

کشیده شده وظرفهاے دائره هاے انحطاط قطار قطار در خوان سطرها آراسته شوخ چشم صیاد انحطاط

دلربا لقده پریزاد دور وقلوب صیادنه لرن چشم بصیرتده قدردان تلق طمع لقنده

ودردلربائی پریزاد دست دبادکماشکاریان در چشم بینائی در طریق قدردانی همزادی در قدردانے

همزاد وصاحب سواد که مردم دیده سے محک عیار حسن خطوط اولمش خطے

برابر دلهای صیاد دانست وصاحب قوت خواندن که مردم دیده او بیضے خداے سواد کسوتی خاصیت مخصوص

سپاه ارحکایت تنگ تعبیری کو درو لو خواب پریشانے اول حکایت

ای سیاه پوشان حکایت از تعبیر سے مندای الفصاف سواد این خواب پریشان فطان حکایت را

مجهول الخاتمة والعنوانة بور ز اللهم نواجي حمدك و نسعر من اركن

کہ ابتدا و انتہار آن معلوم نیست لغنے کلام تعبیر نفسے میکنند۔ مکنداے من اطراف حمد تو کشادہ ترست از آنکہ

نسلكه بشوط اقدام القلم ونكون بلساننا الكالة

طے کنم آنرا تبک پاہاے قلم و باشیم بزبان خود کہ کند است

محصيا لبعض من تلك النعم اعف عنا وارحم علينا

احاطہ کنندہ براے بعض و اندک ازین نعمتہا بخش از ما گناہ و رحم کن بر ما از

من الاتيان بعثر من اعثار هذا الشان فصل على نبيك هادى

آمدن بلغزش از لغزشہاے این کار و درود بر نبی تو باد کہ رہنماے

الانس والجان وعلى اله واصحابه الذين ولاؤهم للعباد

انسان و پریانست و بر اولاد و یاران او آنانکہ دوستی آنہا براے بندگانست

خط الامان خصوصا على اخيه وابن عمه وقاضي دينه

خط حصار پناہ خاص بر برادر او و پسر برادر پدر او و ادا کنندہ قرض آنحضرت و روشنی

وضوء عينه امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب الدين

چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشواے پرہیزگاران و رئیس دین

عليه الصلوة والسلام اکنون معروض رای زرین ضمیر منیر دوربین بینایان

میگرداند کہ از چہار صفہ وجودات اربعہ کہ عبارت از وجود بے نفسہ و ذہنے

و لفظے و خطے بودہ باشد صفہ وجود خط را صوت دوام کتابہ بغرفہ و رواق و حکایت

حکایت بقا و ثبات ورد دهان طاق بست آسمان‌نگار حال گذشتگان لابد ازانکه استخوان
شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان حوادث لیل و
نهار شده بدنباله داران آئین قافله که در حقیقت بمقتضای فرد هر کس
رفقا آمده در پیش روان است ؛ این قافله چون سبحه پس و پیش ندارد ؛
پیش آهنگ طائفه دیگر آیند رسانند خبر غلط نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ
که مانند جستن شرار و درخشیدن برق زود گداز و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده
بتازه روئی باکوره‌های بهارستان نظر بینندگان در سرآرد و از ذره خسد و
ویرانها تا حضیض هزل و سهتان گوناگون سخنان را چون شکار چرگان فوج فوج و جوق جوق
مناسب مذاق تماشای هر کس نگاه سیدارد و از آنجمله پرزادوی اعنی چه سرا پا نگار یکه
عقل را اندیشش حیران سازد کلام معجز نظام جناب تقدس کبریا است که موجب
احسان آن دریای بی پایان چون گوهرهای غلطانش بجیب و دامان استحقاق
بینوایان کوهی امکان ریخته پس بساران این بوستان و بلبلان این گلستان‌را
آگاهی از رسم و راه او ضرور و ناچار و صرف القدر عمر عزیز در تحصیل آن لازم و
در کار است و لهذا راقم حروف جهت اخوان روحانی و یاران روحانی
در تنقیح و تشخیص آن بذل جهد نمود دیباچه که بر علم صرف نوشته‌اند
بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای والای سخن را ثنا و ستایش در خور است
که بد و خشت ازین بنا که عبارت از کاف و نون است مقرنس بافلاک و مربع

خاک مسدس جهات در واشن ثوابت و سیارات را ساخته و قبهٔ توبرتو کرات را
بیمدد کاری عمد و استطوانات بر عرش برین افراخته و کرجمیلش جان در تن سخن کرده
و فکر بش خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم نطقش
عدم زادگان اسما و افعال بعضے سه تا نے نواز و بعضے رباعی خوان و کلام و کلمات
در بزمگاه اعداد و محافل اندیشه و خیال با صول مخمسش در رقص و جولانند حرف عمد رین
محفل انبساط چون بپائے کوبی نشاط بیحرکت شده بخیال وصال دوام در آغوش
همیشه خزیده و معانی رنگین برفاقت الفاظ محرم تا نخانه رلعت شاهد منظوم و منثور گردیده
الف که استقامت علم و انگشت نماست بر کعبهٔ کویش همزه و ای سکون و حرکت را
از نارسائی راحلهٔ سعی دل پر راز خونست افعال را بیجا صلے افعال در تکاپوی طلب محروم
نبودن در مقام ادای لم و لا ئے گفتگو محکوم به مجزوم ست حروف تهجے در بوستان
حمدش بعضے چون بلبل گرم صفیر و طائفه را از لال همس و خاموشی چون گل در تحمیر ست نجوات
طنطنهٔ لاتحصوا زبان را سرمه زاد خوابانیده و مستعلیات را الهام لاتعلوا بر خاک مذمت نشانیده
عین بم از تیره روی بینائی چشم امید پیوسته از جد و ل زبان در فوران و نون چون ماهے
بر خشک افتاده در شباک خیاشیم طپانست این سوداگران ظلمات دوات را که
بضاعت آب حیاتست هر چند بر مرکب باد جولان زبان جلوه گشتر از درخش ست لیکن
در محفل خطوط بے آنکه بسبب اتفاق سرمایه را انقصار رسد تا کفش ست بخش ست سبحان الله
چه بو العجب شیوه گانند که گاهے از غایت اتحاد لباس یکدیگر پوشند و گاهی

بافناء وجود خویش در القاب غیر سکوخشند هنوز وانش با نهایت بیعلاقگی در قید تقطیع
وباکمال بی پروائی و سر در هوائی در بند ترجیح اند افزا امر شان بحدیست که فرمان
شان بچشم شنیدنی و جمال شان بمرتبه که بدیدهٔ بصیرت دیدنیست و نهار از موقوفات
کلمالش وظیفهٔ استفاده و زبان را از جامه خانه شان سادروان محمد و حیثیت سخنوری
برپاست آمیزش شدیده در خوهٔ خردفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته
و انبساط ذات اماله اش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهی شگرف بناء آقی
که مسکن شاهدان معانی و موطن تجردنژادان کلام ربانی و وحشت آشنائیست گاهی
از خراشی بی صورت آبادی شگرف پذیرند و ربانی از بیحسی گیتی قوت و شدت گیر بگار گذارند
که پادشاها نژاد در فرماندهی از ایشان ناگزیر ست و گدایان درگاه حق را وسیلهٔ اظهار مافی الضمیر
هر حرف گرانبار کاروان سخن و در هر جا بیکی ترجمان بهمان نکته پردازان هر فن ست هم شاهد زیبا
عذار ست و هم گلگونه رخسار هم صدرنشین محجال ضمیر ست و هم پرده کشای اسرار الله اکبر
این چه قدرتیست که از یک چشمه کارنیش چندین بحر بیکران جوشیده و این چه
کرامت ست که جبلی را خلعت کشف مافی الضمیر پوشیده عقل دور اندیش بهمین کار
گردش دائرهٔ آسمان حیرانست بلکه در دریافت سر نقطهٔ سوی ازمین نیز سرگردانست که مستغرقان با
عطای بی انتها در صدد ادای شهرت در آینه دهان از کاسه دریوزهٔ عطیهٔ بیهده و دهند و با شنید و زبان
سوال از نعمای تازه که قدرت سکالش حمد ست کشوده اند بلی عسا بیان چه توان گفت
که بانهایت پیدائی و کمال هویدائی که شتر حقارا در پرتو خورشید خوش باید اگر افشائی نیست

بنور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک سالک نجاح فلاح یا حاد عباد
اسوخته خاکپا را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن شباح بشر و مبین آیت
ام الکتاب قضا و قدر اعنی رسول ثقلین و نتیجه صغرا و کبرای انشا تیغ انگشت نمای مقربان
درگاه قدس و مشار الیه محرمان خلوت انس ساخته ماه تمام را از فروغ هلال نال اعجاز
کاملش شکست درکار انداخته و پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوے دین
ستیزش بکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه و کاشف غمه
و مروج دینه و قاضی دینه و ضوء عینه اسد الله الغالب مظهر العجائب و مفرق الکتائب نور الله
الاعظم سر الله الاکتم و برهان الله الاتم و اله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف
پریشان الواثق برحمت ربه المجید اللطیف محمد الطاهر الوحید الشریف که چون علم صرف
مبدا علوم و منشاء قواعد و رسوم ملکه بنای هر علمی بآن رشید و در یافت جنایاے
فرقانے باسباب آن منوط است لهذا پیشینیان که اهتمام شان و مهام آن بیش و جهاد
عزم شان در سیاق بحث و محض بیش بوده معادن ابنیه را شگافته و گوهرهاے
گران بهاے رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آن را از خیابان
تفرقه و تشویش پرداخته اند لیکن محصلان این عهد را بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه
این علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها
و مقامها و باوجود آن بعضے را نیز از راه صعوبت مسالک و عورت مناهج از التقاط
شطر مخ آن دشوار و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است چون او را شعار نموده بعضے از اخلاق

واصحاب ایمانرا که حسن اعتقاد باین غریب دیار دانش بود دواعی دریافت بران داشت

که دوشیزگان این فن را که در استار نقاب عربی از دیده اکثرے پنهانند متجلی و حلل زبان

فارسی آرایند واین نقاب حجاب از چهره کشاید بنابر انجاح این مسئول واسعاف این مسول برادران

باکمال توزیع بال و تشتت حال ارتحال الابدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذیحجة الحرام سنه هجری

پیرانه تمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر بر خطای وقوف یابند در اصلاح آن کوشند

و ذیل اغماض بران پوشند دیباچه رساله که ترجمان سلطان در آداب

تعلیم جوارح تالیف نموده دانا سے غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان

طیور که بلبل مست از روائح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی

شهد ثنای او در شور است واقف است که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیمانه بباده ارغوانی

میباشد و چنانکه اختلاف ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسانی نشار باده رنگین

دخلے نیست همچنین لغات گوناگون را در ادا ے حمد حضرت بیچون پله تکافو و نسبت تساوی است

تازی بلفظ یا رحمان سلسله جنبان سوال است و پارسی بعبارت بخشاینده انس و جان

طالب نوال شاهد مطلبی که در خلوتکدهٔ عرض حال عارف پیرایه یارب بر دار و فاخته اش

در لباس قدوس بصد بار و صفهٔ اظهار می آرد و سرائیدن ارباب وجد یا هو است و ترانه مرغ

شب آهنگ زمزمه یا دوست از جدول زبان عارف سبوح میرویید و طائر شب زنده دار تیر حق میگوید

درویش ولیده موکه زبانش وقف ستایش است بتکلیف احتیاج حرف شناسی بزبان آرد و هد هد

تجرد شعار بجز بوی سر شانه نمید ارد زبانداران یار دانش که زاده پرورده شهرستان بینش اند میدانند

که ندای اعجاز استادان سخن شئے محک عیار آینه دعوی و بوتهٔ اخلاص اینچنین ست و از انجا
ست که جان عارف هم از ذکر خفے خاموشی جماد در جوش و هم از شور بیان فریاد مرغان
خوش نوا در خروش میباشد نالهٔ زاریکه شیرازه حلقهٔ صوفیان صاحب حال تواند بود
از دایرهٔ طوق قمری خارج نیست و اشک شرر شارے که رنگینی صد چمن گل تواند شد از
ظرف پیمانهٔ دل عندلیب نزاند نه سحر خیزان گواهند که شعلهٔ شوقے که از دل بلبل زبانه میکشد
منقار تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و حیثیت اسلام و تسلیم خاموشان هیچ یاره
بسته زبانی بگوش نکته سنجان دبستان عرفان نرسیده از بیقرار در مقام سگالش
حمد ایزدی بچه آهنگ نالد که از دیوارهٔ ورکه در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج ادای
نشود و بساط سخن را بجواهر کدام لفظ آراید که از صدف که گوهر در دهان دارد خاموش ست
شرمنده نشود هماے اوج سعادت نیایش ازدر آشیان ازان والاترست که صید
دام حرف و صوت سخن سرایان شود و پروازگاه عقاب اندیشه ازان بالاتر که شاهین
چشم بسته اوهان بنی نوع انسان باندازِ آن پر و زبان طوطی مقالان را درین مقام
زخم دندان ندامت سینه بار ریش ازد و طائر شوق که بشعله پردازی مثل ست از دست
این مطلب پر انداز دو اگر بدانی که رنگهاے پریده صید کدام میر شکار ست از آشیان
طوق گریبان بر نیاری و اگر به بینے که پرافشانی هاے طاؤس اشک رنگین را چه قدر اعتبار ست
جواهر ثمین عبارات از در اعداد خزف ریزه نثاری معلم مکتب خانه زباندانی که بیش از
شور انگیزی انا افصح مائده کلام بے نمک بوده هاے انا افصحی نکته پیرا ست دیگر چگویم

چه گویم و هادی سبیل حریف عرفان المعموره عجز و تسلیم راهنماست دیگر بکدام راه پویم و گر بوی
گلهای محمدی نعت سید بشر عندلیب ناطقه نواطراز بهوای پرواز این چمن پر افشان
و نغمه پرداز گردد زهے میر شکار صید گاه امکان که بطبل طلبش جبرئیل امین مانند جوارح علم
از اوج آسمان روے نیاز باین تیره خاکدان می آرد و حصول مطالب جهان گذران آشکار زبون
و صید لاغر بیشمار و چرغ انسان شکار شیطان از دست معجزنما از جان شیرین سیر شوده
و باز مردم خوار حرص و آز در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران تا
صیادی ایماز اشاراتش بدهان داغ فتیله خوارانده و دیده سنان رشبهار و راز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدے از فرمان شرعش چون بهله بے نیرو و دست
عدل و احسان مانند نشیمن آهنین چرغان قوی باز و دست قزل قوش باده نمک تعلیمش
رام و فرمان پذیر و آهو شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیرست نه تنها حامل عدیش
در مرغزار تسلط مرغ عدو شکارست بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز
طراز حضرت حیدر کرارست بلی غدورا مدام از ان گرسنه میداشت که شکار گفتارش
در نظر بود و باوجود رسیدگی بنهایت چون مرغان شکارے نوآموز شب تا بروز نمیغنود
چند شاهبازیکه تا چشم از ماسوا دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته
است چنین بازے از بیضه اسلام بر نیامده و همایے بدین همایونے در قله قاف امکان
بال همت نگشاده صلوة الله علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین
و بعد بر ضمیر صیادان سعادت دمیر شکاران شکارستان نکته دانے

نکته دانی که ببال اذهان براوج آسمان طیران دارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت
در هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریاے بی پایان بر نیاورد و جویای گوهر شبچراغ حقیقت ذره
ندیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته آتش شوق میداند که هر شرارے
سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که آب گوهر هیچ دریا عمانیست
حضرت مولوی را پای تعقل برشته سطور کتاب بسته و طائر تخیلش بر شاخ ارزان الم و لا اسلم
نشسته است و گرنه در چمن هر کارے لاله رنگارنگ صنع بیچون بر یکدیگر شکفته و در معدن هر شغلے
گوهر هاے گران بها و معرفت نهفته است و جواهر گران بها دران کانست که تیشه نقاب
اذهان بدان رسیده و طراوت سایه پروردگی در جمال شاهدے که دست مشاطگان پرده از
جمالش نکشند هزار دستان از گلهاے گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و بوے کدام آشنائی
بحریم وصلش تواند شتافت مگس را انگبین فشرده مردم دام پرواز و آخذ شهد از حقه سر بمهر تا نے
طومار عمر دراز نیست یکی از گنجهاے سربسته حکمت که تیشه دریافت نقابان بسر وقت
آن نرسیده و دیده صیرفی رموز پردانی آن نقدے ندیده شغل میر شکاری و جوارح داریست
که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه ادهمی بر سر و زرد چشمانش را کرشمه
نرگس شهلا در نظر ست بخوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و تعلیم توکل چشم
از سر چه در نظر آید بسته اند شب بیک بتنگ تعلیم سحر شان شکنجه بیخوابی و هر روز شان از صیادے
سر یع تر و بیزارے فرمان سطیع تر اند از آزادگی چه آن سرد لباس زمستانے و تابستانے شان بے تفاوت
و کشت زار تجرد و قناعت شان بے آفت ست نوز که گل شام صیادان رخاک نشسته از رشک نقش و نگار او ست

باآنکه بی‌نیازی و تندخوئی مشکل ست در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میان شکار همعنان
باد صبا و در عرض گاه سیاه شعور بانسان که خلاصه جهانست ردیف و در بزم خوش نگاهی رعنا غزالان
غالب حریف ست و چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته و بطرائق
سائر علوم در باب بکتب و رسائل پرداخته اند و بتکلیف تعارف زبان که بشیری از کارگزاران
این امر جلیل ترکان میباشد بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تألیف
و تدوین نه پیموده اند و باوجود غموض و کمال شرافت این علم را دفتری تا غائب لعبیر از
فروزان مشتعلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود و از متتبعان کتب
نشنوده و امروز که عروس این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان هر صفت تمامی دارد
بر سراچه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو ده که درین فن کتابی مرتب گردد که
دیده وران را شرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط بآن جناب
حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب یار کمال نگارش چنین منشور آلا و ابی را
قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم پاشانیان و این
خان والاشان بلند مکان را بمارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد
بفحوای المامور معذور کسیج اینکار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس
از دقیقه شناسان رموز باریک بینی آنکه اگر بر خطائی وقوف یابند اسپ جفا بی محابا
نتازند و بار اعتراز برین ضمیر ضعیف نیفکنند و باصلاح آن پردازند والله الموفق و المستعان
تاریخیکه بر واقعات حال خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته

نیایش خالقی را سزا است که زبان محمدت سگال را از کلمات رنگین کسوت طاؤسی در بر
کرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال فصاحت کشاید و دل معرفت سرشت را
بمصقل قدرت جلا آئینه گیتی نمائے داده که شاهد رضا و تسلیم در مرآت آگهی جلوه
ظهور نماید و بساط احتیاج اسکندر ابدست بینیازی در هم پیچیده و فلک کرسی را از اطلس
غاشیه بر دوش کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهائے زرین تعلق کشید که بیک نگاه
شوخ چشمان ازان در نگذارد کواکب سیار رسن یگے وان بادیه جاه و جلال و صحائف
لیالی و ایام بیکورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهے جاه و زهے شان و زهی فر
تعالی شانه الله اکبر + زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس
نارسا چون ماهی در دام مانده و دلها تحیر و نشان لا امکان سیر را چون دانه درین دام
افشانده و چمن پیرائے القتش یاقوت را از آب و آتش کسوت رعنا پوشیده و خاصیت
مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده خواب بلبلان را از دیده بیدار
بشوق تماشا گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدائع قدرت از سبزه آب بیداری
و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش از سر و برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت
کیش و رتش بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلها چمن بر هم دریده **مثنوی** ساخته
از لطف پے خاکیان + چار حد باغچه کن فکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو +
یک گل رعناست شب و روز او + چون قدرتش بست بهم هر دو را + اول از و مانده قفر سنگها
یکورق از دفتر روزگار + یک گل خود روست ز باغش بهار + قدرتش آورده بردن بقا +

وضبط بست و این لفظ ترکیست ۱۲
تعالی شانه الله اکبر بزرگ است شان او از آنکه در ادراک عقل درآید
والله بزرگ است از همه ۱۲

یوسف روز از چه تاریک شب + کوه چو سر بر خط فرمان نهاد + از رگ کانش گهر لعل داد
گل بر فراز سنبر شاخ از شمیم عنبرآگین لطف خلق او و لب کشوده مهر آسمان بانشلبگاران
ماه نواز پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعے بمردم نموده
خواب زده را عینک دور نماے بیداردلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را
توانند دید و ازین گلستان نمو بے بود گلهاے بے اعتبار توانند چید شادروان کلید انسان را
بستون استخوان و طناب نفس برافراشته و از مرآیاے تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
چهره جهان آرا داشته یکے را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکسترنشین
میسازد و دیگرے را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد و درینحال اگر خامه قاصر
بیان با زبان چوبین در معرض مدح سگالی درآید عیوب پوشیده خود را بانگشت بمردم
نموده باشد و تر نگار عیب پوشی را ازین آئینه نقض تنها بصیقل سعی زدوده بدرگاه عظمت
کمرات حقیقت نماے اشیاست از نفائس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه
از آئینه باز بمن رو نشود بیت ای حیرت صفات تو بند زبان ما + انگشت حیرت است
زبان ور دهان ما + با شوق دل چه سازم که با آنکه چون زبانم را آب کرده بازم سرگشته
بحر شگرف این آرزو میسازد بیت در زبانم وصف او چون بوے در برگ
گل ست + میتوان از شنیدن نام جانان بیخ + زهے ولی نعمت حقیقیے که پیوسته
از روز و شب سفره الوان گسترانیده و قسمت و ورونه یک از مائده احسان بیک نسبت
رسانیده خاک را در چله خانه خمرت طینة آدم بیدیے از بعین صباحا مظهر غرائب

اسرار و بدائع آثار گردانیده و از پایهٔ مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری
رسانیده و اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازهٔ جمعیت بست و باشارهٔ
انگشت قلم صنع اوراق غواس را که پیوسته گرد آن اطفال چهار روزه که دست پروردهٔ قدرت
او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چارقب خلافت عظمی از عناصر اربعه
در بر پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ازین ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود
در جداول عروق و اعصاب انبیا و مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان این زلال
حیوان در گلزار وجود انسان بدیار غریب الازهار بنی هاشم رسید شعب مختلفه اش
در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضهٔ قلب مطلبی سر بر آورد و ازین
حوض سرشار از دو جانب نیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیدهٔ باریک بین
ادراک مصداق معنی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح
ابواب مسدودهٔ قلاع سبع شداد و طائر بلند پرواز سدرة المنتهای بالا دستی
خمیر مایهٔ سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش پیش از دمیدن صبح ایجاد
و تکو در طلوع شریعت مقدسه اش سرچشمهٔ انهار متنوعه اصول و فروع شب معراجش را
مانند خسروان از صبح علم آفتاب پیکر بسر داز نجوم درخشان ولع گوهر نگار فتح و فیروزی
در بر گرفتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد خلق خوش دلیل در سفر
لامکان خیال مسیس باز مانده تر از جناح جبرئیل بیت آنکه چون نه دید
خورشید جهان آرای او + گشت احول در تماشای ید بیضای او + چشم

115

ماه شب گرد را که وزد نقد فروغ خورشید جهان افروز ست باشارت انگشت
عدالت آیین چنان ترسانیده که هنوز رنگ مهتابش از جبین سیر بزد و تسمیهٔ عرفان
و یقین شمر پشیرش بستان کنت نبیّا و آدم بین الماء والطین بخطاب شورانگیز انا الملیح
نمکپاش مائدهٔ امتیاز نتیجهٔ صغرا و کبرای انجام آغاز بیت محمد صیقل مرآت بینش +
نظر پیرای چشم آفرینش ؛ صلوات الله و سلامه علیه و سرلوح مجموعهٔ ولایت
و امانت نقد کامل العیار گنجینهٔ شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضائل فتی
خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها گوهر تیغ خصم افگنی و عدوگذاری
شمع هنر فروغ لگن مجلس افروزی و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بسیتهای وجود عام
خبایای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدرة المنتهای
خلد برین اجتبا و ارتضا کریمهٔ ید الله فوق ایدیهم را تفسیر شهریار بے
سهیم ملک نبوت را شمشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلائق
منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال وجود
شبیر و شبر هادے گم گشتگان سبل مصلحت سنج دقائق صلح کل
اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر الغرائب
و مظهر العجائب مثنوے علی آنکه یزدان علیم و بیست +
دو عالم و کف کریم و بیست ❊ و اولاده الاطهار علیهم الصلوة
من الملک الغفار بفحوای صدق انتمای انا و علی من نور واحد

متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف اُمم وکافهٔ بنی آدم ازین ماء معین سرسبز
وریان باشد امید که این گم گشتهٔ تیه بیحاصلی و اسیر سلسلهٔ پا بگلی را نیز ازین
سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار غیضی نصیب گردد بمحمد وعلی وآلهما الطیبین الطاهرین
وبعد بر مرآت خاطر سیاحان جداول باریک بینی و رصد بندان فلک معنی آفرینی
که بتوسط مصاقیل انوار تجلیات شایستهٔ قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع
میگرداند که بمقتضای انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید
دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم ست برهان اینحال ازین انتقال
چشمهای صغیر را میل توسل بانهار عظیمه و رودهای بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش
بیقراری دارد چمن پیرای این نزهت آباد یعنی سیلی خور امواج بحر طوفانی بیم و امید
محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید
همت مغرور خاک ره آستانش الکحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و بندگی چاکرانش را اسیر مایهٔ افتخار
دانسته سالک مسالک ابا و امتناع نتواند شد تا درینهنگام سگالش این مرام دیدهٔ بخت بیدار و
اختر در گذار بود که دعا را اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطالب را بر دوش کشیده و
واعلی حضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک رواج ابداع گوهر بحر دقیقه یابی و دو گاهی فرقة التاج
سلطنت و بادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلند عارج معارج برتری و ارجمندی گل همیشه بهار
گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقهٔ دولت بهمنیها آبروی گوهر مردی و مروت جوهر شمشیر
آبدار پردلی و شجاعت نور دیدهٔ بینائی قوت بازو و توانائی سلم و رس خوانان علوم و آداب

طرز وافی حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرائی دست ظفر و نصرت روشنائی

دیدهٔ فتح و صیت شعشعهٔ خورشید جهان کشائی پیرایهٔ عرایس داد بخشی و ملک آرائی

یکی از محسوبان بخیر بدالعش شهرت نوشیروانی کمترین شیوهٔ خاک راهش همکار سر سلیمانی

برتری نازل ترین پایهٔ مرتبهٔ بلندش سرور اولین بلیه خراج قدر ارجمندش سعلی فطرت دانی

سواد عنوان صحائف غیب و شهود گنجکاوی اندیشهٔ عالم خبایای اسرار وجود تعینک

دور نمای ضمیرش آینده گان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهرستان امکان ره دیده فطانت

گوش بر آوازش صدای طفلان حوادث را از مشیمهٔ عدم نشنیده مکامن غیبش مرایای تجلیات

ظهور اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت گزیده

داور آسمان و زمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد ما و طین بفرخ تاج و دیهیم صاحب طبع رسا

و عقل مستقیم قوت بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایهٔ مرحمت خالق بیچون دم جان بخش

نسیم روح پروری ید بیضا موسی اعجاز گستری بساط شطرنج گردون را شاه فرزین بند لوای عظمت

و اقبال رایت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین ناز و نعم خردسال بزرگ

فطرت درویش پرور والا رتبت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب بادشاهی

ناشر الویهٔ سعادت سند عارج معارج پایه بلندی تشکی وسائد بیمنای سایه پرور عنایت لایزال

سویدای دل مقبلی ابر نه مرآت روشندلی سحاب گوهر پاش همت سوجه دریا جرات اعتدال بخش

مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد خوشخرام حامل کوکب عدالت طرازی بار کاخ دادرسی و مظلوم نوازی

شهپر شاهین تیز بال خصم اندازی صدای کوس بلند آوازه سر افرازی فرع ستین

مذهب وملت رخ مصقول دین ودولت شیرازهٔ الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه
سفینهٔ امکان نظم گر نبود بندگیش در نظر + فاخته بیرون کشد از طوق سر + دیدهٔ خورشید
نگهبان اوست + گل چمن غالیه گردان اوست + آنکه کند حرف سخایش رقم + رویدش از
پنجه چو ناخن درم + گیرد اگر زیر لوایش قرار + سایه ز خورشید بجوید قرار + حفظش اگر عود بر آتش
نهد + دود ز نجیر ز هم نگسلد + بسکه بود عارض او نور فام + پای بهر جا که نهد در خرام +
از پی نظاره جان در بدن + عینک از آن خاک توان ساختن + عدل وی از بسکه کند بازخواست
نسبت همجنسی ظالم خطاست + گر شکند شیشه بصحن چمن + رنگ پرد از رخ سنگ یمن + سنگ
که زمی نبود در گلشن + شیشه شود بسکه گداز دلش + خسرو فیروز فلک دستگاه +
شاه فلک مرتبه عباس شاه + که به پیشوائی اندیشه و اوستادی فطرت علم اشتهار
بر افراشته اند قامت قابلیت دستور العمل آداب ارکان تا قافله سالار سالکان طریق
ایقان انتخاب مجموعه نفس و آفاق جالش مجالس صحبا و رضا از روی استحقاق و انا علوم کون وظهور
واقف دقائق ظلمت و نور خدیقه دانش و نور حدیقهٔ بینش قوت بازو علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و
دولت گل فروزندهٔ گلشن شگفته روئی آبروی بهشت از بهار همیشه بهار تازه گوئی حاجب بیت پایان
بقوت دینداری ماحی نقوش بیگانه دینی متین بر ملک خدا شناسی و پرهیزگاری سر انگشت ناخن
گره گشای عقدهٔ درهم دراحیای رسوم و آداب برتری متخطرز عیسی مریم پاسبان خروش بعصای
خانهٔ واسطه سیلاد ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرای عقیدتش بر جاسوس هم راه تردد مسدود
ساخته از اناملش سر افتخار بلند مرغوله مداد از حسن خطش چون تاب الف خوبان ناپسند بر شیشهٔ قلوب ارباب ظلم

از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز بگسستن حبل المتین جابران از تیزی تیغ تیغش
خود بخود چون رشتهٔ نفس در کار گسستن نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل عیار در تحصیل
دعای خیر روز و شب مانند ملایک با شوق بقرار شاهد فقیر بمقتضای الفقر فخری از لباس مذلت
نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان سر الهی بجان کوشیده با آنکه غبار سوکیش برده
پوش ماه و خورشید ست بر دامان تجردش گرد تعلق نشسته هر چند بست و کشاد امور موقوف
بتحریک مفتاح خامهٔ او ست و بخبر لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی از بی چیزی بسته ماه بدر
در عهدش از بیم کج اصلی در بوته گداز و خامه‌اش از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز ست معرکه خصم افگنی
اقلامش چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیدهٔ دوستان سلیمیست از سرمه سلیمانی مثنوی
قدرت او چون بکف آرد قلم * بر ورق شعله نگارد رقم * گر نبود خامهٔ او تنگ شق * پشته شود از بیان ورق
بالانشین کرسی چارپایهٔ اغتشیخان امر و مکث دیدهٔ بینائی گردون گردان غلام قدیم آستان خلافت نشان
سلطان العلمای اعتماد الدولة العلیة الخاقانیة خلیفهٔ سلطان امجد … به پیرایهٔ وزارت اعظم آراسته چنانچه
از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند و این مشتاق
بیقرار خدمتگاری در سلک چاکران سدهٔ سنیهٔ آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا
رسید و مانند سنگ بی قیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از زمین
اخلاص منظور عین عنایت و الطاف شد و از حضیض صف نعال که در حقیقت فروهٔ فلک جاه و جلال ست
باوج مجلس قرب پرواز نموده رفته رفته ازینجانب اخلاص از ان طرف التفات ترقی و تزاید بود تا آنکه بمجبوری نقوس …
از اکفا امتیاز وقت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسلهٔ وجود و عدم به پیشکاری خامهٔ عنبرین ختامهٔ آن برگزیده …

بالفتح جمع کفو ۱۲ — الکفاء — ست ۱۲ — کفش — جمع نعل — نعال بالکسر — صف پایین — نون ابر — نعال

[illegible]

وازمانی سفمار قرطاس جلان بنمود تلفیق استعارات و تنمیق عبارات باوجود رتبه بلندی و نغمی غدا نگاری

بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی زادگان طبیعت پیرایه اصلاح میپوشیدند و عدو بیگانان

از عهده شکر گزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است که باین گردش شتابنده ام رهین منت اعدای گاه نقش

در آغاز حال که زمانه بر وفق ما بود دوری مینمود جهار از شکایت لبریز کرده انید و اصلاح میکنند اکنون که از آن راه

از آن راه اکنون امکان بازگشت نبود کار بآنجا رسید که آن مخدوم اجل قم عفو بر زلات و جرائم گذشته کشید

سبحان الله و تو نشئ خامه که بنده آن ذاتی مانع سیر او از وطن نمیگردید نهالت سرکش و شباب خرامست که عنان

سخن از دست این سالک بتقریر مطلب نگاری گرفته باین صحرای بمنتهای رسانید آن به که

به نیروی تائید الهی عطف عنان کو ادی مطلب نخست نماید الحاصل این بنده نیز بار با لفقرات

و نوازشات که از آنجناب ملحوظ میگردید سایه که عدم انفکاک آن از نور امر یست لازم و معینی

مستحکم خدمت شبانروزی را بر خود واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود از انجا که حضرت ابراهیم

سیارهٔ خدا وند نگاری از کلیات و جزئیات امور از تکاب امری بی معروض اعلی حضرت

ظل الهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع بادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان

ناز و نعیم است بسر میبردند چنانچه اشباح راقم سطور آن صافی نهاد سوختهٔ مردم دیده حال گرود

بمیامن خدمت الوالامر نسبت صافی طینت مطرح اشعهٔ انظار کیمیا آثار حضرت

ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود خواهش

آن داشتند که آلای وقایعات زمان اید تو امان برشتهٔ اتساق و انتظام در آید

امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این فقره بمقدار که از بدو طلوع

[illegible]

نیر عظمت و کامگاری حربائی شان دیدهٔ بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع آئین آفتاب عالمتاب

نموده از هر خبری از غرنیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد ازین خبر اعجاز اثر مژگان

بر اطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم

عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی گشایش یافت سلطان آرزو در کاخ دل

بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینهٔ خاطر برخاست نهال آمال را از باد دلکش آغوش

باثمار مقصود باز شد از جدول خامه آب معانی بگلشن صحائف جریان یافت شاهدان

الفاظ در بزم یکتا دلی معانی دوش بدوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود

بار اقامت کشود و آوازهٔ شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائدهٔ الوان معانی صلا

در داده تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازهٔ شاهنشاهی حاصل شود

رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ خورشید سیاره دلی ناهید گویائی آب دوره گردی

خواب پیش بینی حرم درستی نیت جزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم زنگ دیدن

نشاهٔ می در عروق رسیدن دعای مستجاب بعیوق راست گوئی میزان امتداد

بقا دوران از مبداء فیاض بتشخص فکرت و خیال خیالم انعام شد بیت در گنج معانی را

کشادم * زبان تا دل بمعنی غوطه دادم * چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص

کیشان میباشد با وجود بیمایگی و فرومایگی پذیرای این امر شگرف شد اکنون امر یکه

جهت انکشاف این مرام تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون پردهٔ وار ادب از ان

مانعست که بسر انگشت خامه نقاب از چهرهٔ اسامی برگزیده بزم بر ترسی استغنی

۱۲۱

کشف اللغات عیوق بفتح عین مهمله و تشدید یای نام ستاره ایست روشن

فرمانروایان سلسلهٔ جلیلیه هر جا که تقریب سخن واجب میسازد برگیرد ولهذا از بروست مطلب
نگار واجب ست که بعباراتیکه تشنه لبان فیافی خواهش را ازان تشفی حاصل تواند شد
پرده کشای ایهام این معنی گردد دیباچه شروع القاب آبا و اجداد
شاه عباس زنگزدای آیینه حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ مآثر چنگیزی
و اسکندری هی غارس نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن
گوهر خورشید فروغ دارای کبری مجاهد معرکه خصم اندازی سرافراز شیوه گردن فرازی
فاتح مدینه جهان گشائی بنیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار قرون
قامع بنیان ظلم و طغیان رافع الویه عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت ذوالجلیل
جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و المیمنان
بخش بحر طوفانی ملک و ارای اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری شبنم گلهای
دولت و اقبال نامیه ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود آرامش و اطمینان
شاه طهماسب علیه الرحمه والرضوان و نواب جمجاه جنت مکانی جوهر پارهٔ اقلیم گشائی
فارس مضامیر گوی دولت ربانی سپیده صبح فتح و ظفر مطلع غرائب و مظهر اثر
شقه طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوه خسروی و بختیاری مصدر نشین
صفه حق طلبی طغرای منشا شیر بزرگی و والانسبی مردمک دیده بیدار دولت
آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان معنون
صحیفه ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار بدائع

هنر نشان نشانه بنیک و کارهای پسندیده ۱۲
ماثر بفتح و مد بمعنی رو کنند و نویسنده ۱۲
ناسخ بکسر سین مهمله
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باشند ۱۲
ملت جعفری که منسوب بسوی شاید
فیافی با فتح جمع فیفاء بفتح و مد بمعنی بیابان ۱۲

۱۲۲

ارض و سما جامع شاکلت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قائل کلمہ معجز طراز
سلونی کلاب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذہب حق ائمہ اثنا عشر شہریار
دانا دل قوی دستگاہ شاہ عباس ماضی طاب ثراہ را نواب بت گیتی ستان
فردوس مکان شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون جلشنی طراز نعم الوان اخوان
سپہر بوقلمون دائرہ مرکز سلطنت کبری مرکز دائرہ اقبال سیارا تبہ افزای
ادراک وظیفہ خواران شعور قامع مبانی مشیدہ فسق و فجور ممحی مراسم
ابراہیم ادہم قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف رموز خفی و جلی
شاہ صفی را نواب خاقان رضوان مکان و اعلی حضرت جہانبانی متمم
امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اصناف فضائل و انواع سعادت
ثمر دوحہ سلطنت و جہانبانی ممحی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف
اسرار غیب و شہود عالم خفایای منشور و منضود گوہر فروزان تاج سلطنت مشید
مبانی ولایت و معدلت مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آئینہ اعجاز نمای
سکندر ثانی بہین نتیجہ اشکال اربعہ ارکان بہترین ثمرہ حدیقہ غرائب شجرہ
آخشیجان طراز لباس دارائی و ولایت جوہر تیغ جرأت و جلادت و شہامت
شاہ عباس ثانی انار اللہ برہانہ را نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی رایہ فتح
مصحف جہانگیری و کشورستانی آفتاب عالمتاب جہانداری و جہانبانی گوہر دریای شہامت
و جلالت شیر آجام شجاعت و بسالت ابر و سیحون بزرگی و برتری آخرین پایہ معراج بالاتری و سروری

مجے مراسم اسکندری و فریدونی خلف صدق سلسلۂ شریفہ قائل کلمۂ طیبہ سلونی حارس گنجینۂ شریعت غرا از دست انداز تصرف حامی سا سلتین ظاہر و باطن تو الف و تصوف طنطنۂ ہوس پردازی اعدائے دین قوت قلوب جنود و سو سنین شاہ بیت دیوان قضا و قدر مقدمۃ الجیش سپاہ نصرت و ظفر حکم انداز نخچیرگاہ دشمن شکاری اورنگ نشین کرسے عرش پایۂ ذی اقتداری اعتضاد و استظہار اقوال و افعال قاضی دغارسے خضر راہنمائے رہ نوردان حقیقے و مجازے گوہر محیط نیسان ہول عظیم القدرے و الانژادے رابطہ رسان قوت روان و روح آبے و بادے برزگہ برزک سیلاد و واقف دقائق اسرار مبدا و معاد مطرح عنایات بیغات حضرت رحمن مظہر شرافت گوہر شریف نوع انسان صرصر عاصف ہیجان دریا اضطراب اعدا حصار استوار و حصن حصین آرائش و آرائش اولیا شاہ سلیمان صفوی موسوی بہادر خانزاد اعلیحضرت جہانبانے ظل الہے رقمزدۂ کلک مطلب نگار میگرداند و باللہ التوفیق و علیہ التوکل

دیباچہ کہ بر علم معانے و بیان نوشتہ شدہ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الَّذِیْ اَبْدَعَ الْبَیَانَ

جملہ ستایش مر خدائے را کہ پیدا کنندۂ آسمانہا و زمین ست آنخدا کہ پیدا کرد بیان را

وَاَضْمَرَ الْمَعَانِیَ فِی التِّبْیَانِ وَنَصَبَ مَجَازَ الصِّرَاطِ لِتَحْقِیْقِ حَقِیْقَۃٍ

پوشید معانے در بیان کردن و قائم کرد گذرگاہ پل صراط برائے اثبات حقیقت

حقیقة اعمال المؤمنین واهل الالحاد لاین جلّ عن المشاکلة

حقیقت عملهاے مومنان و گمراهان بزرگ ست از مشابهت با کسے

والمزاوجة والتشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من

واز جفت گرفتن واز مانند شدن چیزے باو و برترست از هم جنس بودن چیزے که

تصوّره الذهن العلیل العقل فی ادراک ذاته بعقال

خیال کند آنرا ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او برسن

العجز معقول والوهم فی تصوّر صفاته بحبال التحیّر مجبول

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهاے او برسنهای حیرت بسته شده

منشئ اصول الکائنات بصنعة طباق الاضداد وناظم

پیدا کننده اصلهاے دنیا بکار گرے موافق کردن ضدها را از عناصر و مرابنده

کتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفریق الاعتقاد له فی فقرة

کتاب هستی آدمے بفراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده براے آنخدا در

وجود کلّ موجود من عدمیه السابق واللاحق تشابه

فقره وجود هر موجود از دو عدم که سابق و لاحق ست مشابهت

الاطراف والیه رجوع وفود ارباب التجرید بمطایا العجز

طرفهاست و بسوے اوست بازگشت سواران ارباب آزادی ببارگیهاے عجز

واقدام الاعتراف وتقدم های اقرار ابداعه متضمّن پیدا کردن آنخدا متضمن ست

إِبْقَاءُ النَّوْعِ بِالْمُزَاوَجَةِ وَمُرَاعَاتِ النَّظِيرِ وَإِنْشَائُهُ مُشْتَمِلٌ عَلَى الكَفِ
برای باقی داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن رعایت کردن مثل و پیدا کردن آن خداوند مشتمل است بر پیچیدن
الْأَبْدَانِ فِي الْقُبُورِ وَنَشْرِهَا فِي النُّشُورِ قَدْ بَدَى حُسْنُ تَعْلِيلِهِ
بدنها در گورها و پراگنده کردن روز قیامت هر آئینه ظاهر شد نکوئی علت کردن آن خداوند
مِنْ مَرَايَا الْمَعْلُولَاتِ وَظَهَرَ جَمْعُ تَفْرِيقِ الْأَبْدَانِ مَظَاهِرِ الْآيَاتِ
از آئینه هاے علت کرده شدگان ظاهر شد فراہم کردن پراگندگی جسمها از جاے ظهور نشانهاے
الْبَيِّنَاتِ عُنْفُهُ لُطْفٌ كَمَا فِي صُورَةِ تَأْكِيدِ الْمَدْحِ بِمَا يُشْبِهُ
روشن درشتی آن مهربانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزیکه مشابه
الذَّمِّ وَنِعْمَةٌ كَتَأْكِيدِ الذَّمِّ فِي صُورَةِ الْمَدْحِ يَكُونُ الْمُنَافِقِينَ
هجوست و نعمتهاے او چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح براے منافقین
عِقَابٌ وَنِقَمٌ خاموشے هر ذره از ذرات در اداے شهادت یکتائیش کلامیست
خالی از تعقید و ضعف تالیف و خطوط شعاعے مهرتابان هرکیش بانیست
موافق مقتضاے حال گویا با وضیع و شریف لباس هستی موجودات در
کارخانه جودش استعاره ایست و برجستگے کواکب و خورشید از شعله ظهور ایجادش
شراره ایست در کتاب تالیف قلوبش التیام ذکور باناث صنعت ازدواج و در
صحیفه ابداع غرائب اسلوبش اضمار خبایای اجنه در ارحام امهات نازل منزله
ادماج با والاتے برترے پایه اش علویات را لستے مرتبه سفلیات و باتقدس ذات

۵۱ تاکید المدح بما یشبه الذم و تاکید الذم بما یشبه المدح بود و نام صنعت است ۱۲
۵۲ نقم بالفتح بمعنی عقاب کردن
۵۳ تعقید بمعنی معقد بودن کلام و دشوار فهمیده شدن معنی آن
۵۴ ضعف تالیف یعنی بودن کلام برخلاف قاعده مشهوره ۱۲
۵۵ اجنه جمع جنین یعنی بچه که در شکم مادر است

۱۲۶

کاملش تنزیه با تشبیه در پلهٔ برابری و مساوات ففقرات مرصعهٔ افلاک مشرقات کواکب
ابجد خوانان دیدیش را درس بینائی و اسجاع موزونهٔ قمات و حمائم گوش برآواز
آن نغمات توحیدش را درس شنوائی به پیچیدگی غنچه و کشادگی شمیم در کتاب گلستان
حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم و غربانی شاهدان از اهتزاز ثبات اکمام طالبان
شیوه بیعلاقگی را شرح تجرید و تعلیم سعادت استعدادش سرها را تاج اعتبار و شرف
بندگیش گمنامان را سرمایه اشتهار زبان سخن سرایان فلیق البیان از ادای شکر
بی پایانش راجل و بیان زرآوران سحبان نشان از احصای انعامش وامانده تر
از باقل ایجاد زندگانی این جهان را باعث اطناب حیات جاودان عقبی ساخته فصل
مشتهیات نفس را وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته دیباچه مختصر اتصال کاوش را
شرح مطول گردش دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر دیدار ساو بینایان دقیقه شناس را
در تماشای کنه ذاتش عینک بینائی پردهٔ تاریکی چشم اعمی داغ لاله با وجود ستاره سوختگی
از پرتو احسانش هاله دار و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در نظر سیاحان
بحر معرفتش دریای بیکناریست له الملک از آیات باهره سلطانش آیتی و الیه المصیر
از بازگشت سائلان دیار امکان بدرگاه احسانش کنایتی سبحان الله باز من هیچمدان چیرا که کلاوه خام
رشته سخن دوست آویز سود است بخرمی بکدام بازار آورده و دل طفل مزاج که کلوخ چین عیار را
از بی تمیزی کاخ زراندود سدیر و خورنق میشمارد دیگر چگونه فریب تمثالی خورده پا از پلهٔ
صمت و سکوت فراتر نهادن و در معرض عرض کمال ایستادن رسم من نبود یا رب مرا چه افتاد

دپردهٔ زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب دل ناقابل بر داشتن از طریقهٔ خود شناسی دور بینمود
ندانم چون شد و چه رود داد و در معرض سگالش حمد حمد آفرین در آمدن چون من هیچمدانے
بسفینهٔ کاغذے از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بستهٔ آشیانهای نشستن بر شاخچهٔ
سدرة المنتهی از بسیط غبار بر جستن ست و رسید انکه صفی نبدان قوی بازو سر عجز بر بالین تسلیم
نهاده تیغ بازی زبان از ین بید ست و پا دنما و در مضمار یکه تازان در غلاب حیرت
و دهشت مانده اند جولان بیان از ین زرین گیر ناتوان ناز بیاست احصاء ثنایش لا نحوائے
لا احصے از قدرت تقریر ما اسکانیان بیرونست جل تعالی الله عما یقولون و صلی الله
علی عبده و رسوله خاتم النبیین و سید المرسلین و خلاصة الماء و الطین و
علة ایجاد الاولین و الاخرین و علی وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده و
اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب
علی بن ابیطالب و اولاده الطاهرین الی یوم الدین و بعد هر آئینه
ضمیر واقف اسرار بلاغت و مرآت خاطر دانایان رموز فصاحت
و براعت منطبع میسازد که سالک طریق نادانی و بیسواد دبستان
رموز نوانی محمد طاهر وحید شریف مجلس نویس بن حسین خان
قزوینی عمریست که در وادی ضلالت و سهل و خیال زندگانی گذران و
تصاریف لیالی و ایام دوران احیاد فرصت و مطایای همت میتازد
و با خوب و زشت و بد و نیک نرد صفائی باطن باسیه آنکه گشادی رود و هم میبازد

ودر آغاز عمر وآوان صبی وعنفوان نمو بهارستان نشو ونما که هنوز خط جور محاسن رخصت
آمیزش ابنای نوع نداده بود وبرهنه روئی مانند تیغ عریان قطع علاقه آمیزش هرکس مینمود
اقصی سیر پای تردد وتکاپو دامن دباغ دلکشای دیده خواندن ونوشتن میبود وحسن خط
استادان در نظر جلوه شاهدان ماه سیما داشت وخار دخار طلب آن هردم گلشنی
در ریاض سینه می کاشت تا آنکه بروشنائی شمع سواد وآشنائی دیده بسرمه سلیمانی
مداد محرم تماشای پری چهرگان معنی مکتومه که در حجال نقوش مخفی ومحتجب بودند گردید
جمال ظاهر خط را پوست آن مغز وقشر آن لب اللب دانسته در اقتنای نقود کمال ساعی
وادخار جواهر دانش را مراقبت ومراعی شده ودر همان ایام متکفل مهام رزق مقدر
این سیارگلستنا بعیلات تگی که عبارت از والد ماجدست داعی ارجعی را امتثال
نموده دامان نزهت روح سطر از غبار آلایش ترکیب عنصری وپیکر هیولائی افشانده
بهمراهی رحمت وبلندی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود واین نابلد طریق کسب
معاش اسامان انیکار از تحصیل کمال عاجز ودست چاره از برداشتن این امر متناقض
عاجز گشت وچندی نیز بعد از وقوع این داهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی
عبارتست چون هنوز سوی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود منقد عمر عنبس علم سودا
مینمود تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشیده وخاطر بهانه جوی خلیع العذار گردیده در زمره محاسبان
دیوان انتظام یافت چنانچه دنیا پرستان پیشه خود نشناسان باشند زمام خود سری
رسا ونفس وبهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت نفس باند از صنید

۱۲۹

آهو چشمان و رتبه طلب کم گردید و دل خواهشمند رغبت اقامت از وطن مالوف سینه بیرون

کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار افتد سیار صد باغ و پروانهٔ صد چراغ

شد فوا اسفا علی فوات الفرصة فی ایام الغفلة گوهر گران بهاے حیات

برایگان نه مال میراثی که بوارث ناخلف مخالف شده باشد تلف میگردید بفریاد دل

مظلوم که در آفات افاقه در پرده شکایت می نالید نمیرسید درین اثنا باحتیاط

آنکه مبادا اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق انشا سکالش

بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین دو شیوه پسند طبع پسندیدگان و مقبول خاطر پیر و جوان

گشته بدین دو عینک در شمار دوشناس و دوستان شد رفته رفته بشرف قرب

بندگی صاحبقران زمان و مهد بساط امن و امان عیار نقد بینش شهریارے

گوهر گران بهاے دیہیم والاے تاجدارے نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد

مصحف کمال شمیم ازاهیر گلشن همیشه بهار جهانگیرے مرأت گیتے نماے صافی راے و روشن

ضمیرے گیرا کمند خصم بندی پسندیده طبع شوار قبول و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی

و جوان بختے گره گشاے عقائد سر در گم دشوارے و سختے قوت بازوے قوی راے و نیرو منده

آفرین پایه معراج برتری وارجمندی ثمر شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت ترجمه

آیات بینات بسالت و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة

گردنهاے بادشاهان طالب خدمت حاکمان

والخواقین السلطان الاعظم مالک رقاب

خاقان بادشاه بزرگتر مالک گردنهاے

فوا اسفا علی آخره ای پس افسوس است بر فوت شدن فرصت روزهای ناد[انی]

ناخلف پسر ناسعادتمند را گویند

مخالف خلاف بالضم خلافت داده شده

1201 تلفیق بهم ... آوردن و سخن ...

کعبتین کعبتین در ... دو مهره نرد ... یکی از دو ...

ازاهیر ... جمع زهره ...

آیات بینات ...

رقاب ... جمع رقبه گردن

مستخدم ... خدمت خواسته شده ...

... حاکمان ...

الاُمَمِ مَلاذُ سَلاطِينِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ مَلْجاءُ صَنادِيدِ مُلُوكِ الْعالَمِ حافِظِ
گروه ها جاے پناه پادشاهان عرب سرداران پادشاهان عالم نگهبان شهرها مددگار بندها
الْبِلادِ ناصِرِ الْعِبادِ ماحِي ظَلامِ الظُّلْمِ وَالْعِنادِ رافِعِ مَنابِرِ الشَّرِيعَةِ النَّبَوِيَّةِ
نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده منبرهای شریعت نبوی استاده کننده
ناصِبُ رایاتِ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ خافِضُ جَناحِ الرَّحْمَةِ الَّذِي سُدَّتُهُ مُلْتَثَمُ شِفاهِ
نشانهاے علمهاے پست کننده بازوی مهربانی آنکه آستانه او بوسیده لبهای
الْاِقْبالِ مُعَوَّلُ رِجالِ الْآمالِ السُّلْطانُ بْنُ السُّلْطانِ ابْنِ السُّلْطانِ
اقبالست جاے فرود آمدن ستران آرزوها پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه
بْنِ السُّلْطانِ بْنِ السُّلْطانِ وَالْخاقانُ بْنُ الْخاقانِ بْنِ الْخاقانِ
بْنِ الْخاقانِ بْنِ الْخاقانِ بْنِ الْخاقانِ خاقانِ فرد عالم اسرار
سفید و سیاه + شاه فلک مرتبه عباس شاه + سرفرازی یافت و چون
طفل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بود
بفحواے بیت بر رشته گره بیفگنم گر نگشایم + بیکار نیم گر روش کار
ندانم + در فرصه فراغ اشتغال بکسب آن اشتغال واشت بخاطر
رسید که چون در علم عربیت رساله که حاوی اکثر مسائل بوده از ایجاز
مخل واطناب ممل عارے باشد بزبان فارسی نگارش نیافته وازانجا که
این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی ومرآت جمال

شاهدان استار فرقانیست عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب
اهل این دیار فارسے زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم
بمرآت الاعجاز ست بمصقل خامه در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و نه مطابق هزار و شصت و شش هجری
صفا و جلا یافت ماسول چنانست که چون مراحل این صحائف را جاده قلم در عرض و هفته
پیموده اگر اهل دید را بر خطاے وقوف افتد ذیل عفو بران پوشند و در اصطلاح
آن کوشند بالله التوفیق دیباچه رساله که در علم اصول نوشته شده
لله الحمد والمنة گفتن گویندگان را بخیال نمی آرد که بسبب ابرام لام ملکیت و
لام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش بلکه تحسین تزئین عروس سخن
بدین دو گوهر از عهده اتمام آرایش آن بر آمده باشند معاذ الله ستایش
حضرت واجب بواجبے خیال محال و مراحل شتے دور از محل نزول قافله احتمالست
چه توفیق اداے حمد بر یکتا بهمتنهاے موجب حمدے جدا و دعوی اداے آن مستلزم طی سلسله
لاتتناهی ست هر چند لب ازین سخن بستن کلید قفل چاره جستن و بنعت حضرت نبوی
پیوستن ست اگر دیده بینش بعینک دیده ورے نگر دو اند که بفحواے مرج البحرین یلتقیان
کشتی نشینین این دریا را خلاصی جستن خود را در عتاب تیار و سجاد بے انتهاے حمد دیگر انداختن
بلکه درین کشتی ملوفانے زاد خود را باختیا باختن ست درینحال چه بر زبان توان آورد
که شنوندگان پسندند چه اختیار سکوت غریق این بحرین را تن بمردن سپردن
و سخن گفتن بانند دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام دنست چون لبست و گشاد و قبض

وبسط این سخن را پیرایه یکرنگی در بر بست پس در تسلیم که اسلم اوضاع فهمیدگان افتاده
درخور ست دیباچه که جهت مرزا محمد بخش طبیب خاصه شریفه
نوشته آمد سپاسداری و شکرگذاری شاه ضمائر موجودات و نشئی فقرات
هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری
مجدد و راه ذهاب سلسله لا متناهی به براهین عقلی مسدود ست پس مناسب شیمه
اندازه دانی و حد خود شناسی انست که ازان مقام والا که پروازش از حوصله بال
طائران ملا اعلی افزونست فروتر آمده فراخور طاقت سخن گوید و راه قریب الفهم عجز
و ناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم سنکه عمرها از طلسم شکسته خط که درست بدام انظاره
شکار زلف نیکویان میماند باقدام توصیف بیرون نمی آیم چسان بامر فراتر ازان
پردازم و مطلب دشوارتر چه همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی
سخن سرا و شاهدانش باوجود پوشیده روی دلربا بیند در مجمع سخن طرازی این حریف
حرفان چشم دیده وران گوش مر زبان بیان از مقال خاموشش سمی باشد
نه خط صیادیست که مانند چشم نکویان حلقه دامش گرد سرمه پنهان از لباس نمای
کحلی فامش مد وش جمال معانی چون کواکب در شب تار تابافست گلزار همیشه بهاریست
که آبش سیاهی جدول قلم از سرچشمه حیوان جاری و گردن هر دائره و شکنج هر حرفی
پریدیان معانی را بمنزله عماریست سیر این شبستان کسی را میسر ست که از سوختن
دماغ شمع سوادش روشن کرده و بفروغ آن شمع بینش درین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده

طائران ملا اعلی ۱۲ کنایت از فرشتگان
کحلی فام کنایت از سیاه رنگ
بالفتح اینجا کنایت از قوت
نوشت و خواند ۱۲

کنایت از باغبان ۱۲ چمن پیرایان ۵۱

۵۲ بیاض

۵۳ بر مغز سپیدی دوده ملاوش ۱۲

ای دخانیکه ازان روشنائی نوشتن

کنایت از آتشی دست سلاطین ۱۲ عــه نادر

که برکوه طور بر موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام افروخته شده بود ۱۲

عــه خانهٔ کعبه است اے آخره باید دانست که نام حق سبحانه هر که در خانهٔ کعبه داخل شود از کشتن از دین و دیگر مکروهات

گلزاریست که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن پیرایان دست
نوازش بابیاری آن میکشایند شاهد این مدعا آنکه ریحان خطے که از زمین بیاض این
سفینه دمیده نتیجه دست بادشاه گردون سریر و نهال حروف نقوششش دست نشان
صاحبقرانی شهیه بی نظیرست زهے کیخسرو بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابه عرش زیب رابست
و بلندی سیماسینش طاق فلک را پست میداند و دوده مدادش از دودمان نار تجلے و سیاهیش را
در شیوه اعجاز ید بیضائی حضرت موسویست هر بیتے چون خانه کعبه بندگانرا از حوادث
زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای غلامان فدویت نشانست خط شریف
این اعظم سلاطین بیشان درباغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبے و روضه جنان
که الوان اثمارش از شمار افزون و از حیز تعداد بیرون ست نخست ازین آئینه هنر نما
مینماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمالات را بکقلم مسخر ساخته
و مرکب بیسے از سائر سلاطین پیش تاخته و دیگرے آنکه عیار نسبتے که هریک از غلامانرا
تا چه غایت شناخته است اگر بازاے این منشور امتیاز و افتخار که علی مر اللیل والنهار
باعث سرافرازی این خاکسارست بعدد انفاس نقد حیات نثار
سازد همان رهین این شکرگذارے و مشغول الذمه وام سپاسداری ست
اگرنه هنر خود گویا بودی من قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن نمودم
و این ره دور و دراز را باقدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان را
چشم روشن و ریاض خاطر گلشن که غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده

دعجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده نقوشش پرارتبه شب قدر را نه جبهه
عیان ومعانی را فروغ مه بدر از جبین تابان است شنیدم از جا کردن یک عالم مطلب
در قالب این حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود باین خوشی سلے درپوست حیرت
بر حیرت افزایم ویکدل از آتش شکر گذاری در جوش وزبان بیان بمقتضاے
عجز از اداے آن خاموش ست بیت یکجهان جان خواهم وچندان امان از روزگار
کاین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار * آرزو بحصول وصول باد دیباچه
حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته شده رنگینی مجلس
سخن از اسم بزرگے توانا بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتے لمشاطگے
دو حرف کن آراسته واین حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان ناتمامی پیراسته
عناصر وموالید را بانتظام این بزم دلپذیر وبوستان خلد نظیر چون پیشکاران چابکدست
برپا داشته وسائبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا
افراشته از بهار همیشه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان وماه تابان آب داده و
داد ارزاق بمقدار خوان نعمت الوان در پیش تماشائیان این گلزار بیخزان نهاده وصدر
این مجلس را بوجود وافر الجود خلاصه آفرینش ومقصود تماشای اهل بینش وعلت غائی ایجاد نتیجه
صغری وکبراے مبدا ومعاد بهین ثمره دوحه امکان قائد ترکیب مفرح آشیخان منتخب کتاب نبوت
بیت القصیده دیوان رسالت نقش خاتم خاتم سلیمان برگزیدگی وبرتری محمد عربی صلوة الله علیه وآله
وشیر آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی قوت شرع متین خضر راه نما طریق یقین کاسر بناے

۱۳۳۵

مرصوبه کتایب ناخدای کشتی چار موجه نوائب اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب
امیر المومنین امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابیطالب و اولاد اطهار زیب و بهار فزوده
و نجامه فرمان این بوستان جنت نشان آنکه ایشان فرموده نیابت این برگزیده گانرا
در انساق این بزم منتظم اخبار تولیت این باغ فسیح الفضا بسر فراشکان سلسله جلیله صفویه
که نور آن چراغ دار یا حین این باغ اند تفویض نموده لله الحمد که امروز که نوبت نیابت و تولیت
بپادشاه ملائک سپاه ظل الله منتهی گردیده همواره جبینائی فطانت جنبش راز مکتوم را در سینه ارباب
این بزم معلوم دارند و با نگشت اطلاع منازل ازهار این باغ را در شارع هر نخلی میشمارند همواره
و همواره پیش نهاد همت خیر اساس ضمیر عدالت اقتباس آنست که ارباب امتیاز این
بزم که عینک در نمای معنی از آئینه عل و شن بینش دیده بصیرت دارند گروهیکه بشرف
معاصر مباهی اند صدرنشین صفحه افتخار و اعتبار و جمعیکه بسر کشی توسن هستی محال توقف
نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان
سخن سنجیدگی میدارد و عیار هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد همواره
خواهش آن میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که
جوهر شناسان از ملاحظه آن اطلاع بر کماهی آن حاصل شود بفحوای صدق
انتمای کلام الملوک ملوک الکلام بر سرا چه ضمیر اقدس چنان پرتو عکس افگن
گردیده که باریافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این دلارای درخشان از در سلک
التیام انتظام دید دیباچه که در علم عروض نوشته شده

مکتوم یعنی پوشیده ۱۲
شارع یعنی راه کشاده ۱۲
توسن اسپ سرکش ۱۲
مرحله پیمای اسم مرحله زندگی را طی کرده اند یعنی مرده اند ۱۲
۱۳۰۶

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایستهٔ آفرینندهٔ توانا بود که بغواص قدرت بالغه
از بحر بیکران نیستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را
بر آورده بر کنار خوان شهود و بساط اظهار و نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان
حروف تهجی علم والای فصاحت و بلاغت که مانند شجر طوبی در ربع قلوب هر یک
از ساکنان ربع مسکون شاخی ثمیر و غصنی زهیر دارد بر افراشت به نیروی حکمت کاملهٔ اش
چندان لال معنی که در ظرف تقریر در نیاید و در قالب گفتگو نگنجد و آن مقدار متاع اعجوبه
کاری که مطایای افکار ابنای اندیشکان قوی نیرو از کشیدن این عاجز باشد بترازوی
بلیغه و زبانه سخن سنجید چنانچه گوهر منثورهٔ سیارات را در اصداف ارکان سبعهٔ سموات
بجوهریان رستهٔ بینش نمود و صاف معانی رنگین را در ساغر دوران بجود بر تشنه لبان رحیق
دریافت پیمود قصهٔ طویل احسان بی پایانش بمقراض لب بستن منکران بسیط جهالت
کوتاه نگردد و دریای بدیع الطاف بیکرانش بکفران مستغرقان بحار نعم لا یتناهی
مجسر ورنشود از بهرهٔ فیض شامل و لطف کاملش هر بیزبانی را
ریزه خوانی نسیه و قریب و بعید را از مزایای نوال افضالش رابته
هر روزی مقرر پوشیده رویان و پردگیان مضامین از تابش آفتاب
اظهارش با نهایت احتجاب و استتار الفاظ تو بر تو عریان منسلخ و کنج خانهٔ
وقائع نکات با وجود بستگی باقفال اغلاق بر روی نقابان زمین سنج
بفتح از هر سنج خنیاگران بزم شکرش جان گوش بر آواز آن نغمات

تحمید در سماع و از دستگیری بر داشتنش پایهٔ قدر افتادگان گوگنامی در بلندی
وارتفاع کاهل قدمان باؤیهٔ تیهٔ بیدرنگی توفیقش باندازبسیٔ به پیش افتادگان
در شتاب ورملی و برق رفتاران دشت پیمار ادامنگیری بسنعش اقدام سبک پوئی
در خلاب وحل سنگر سندان سرآمد درحین ارتکاب بدیع سگالش عجمی و مقتضب ودیده وران
دوربین از در سنگ تماشای بستان سرا انگیزش چشم بینش در نقاب آهن سنین
محتجب نهانی که بابیاری تربیتش از حدیقهٔ دل بالانگشد محبّت و بر کنده و هرس گیاه
نه از بیهودی او تباج اعتبار مانند حیات تمموج باشد در بزم امتیاز بر افگنده است
ارکان کائنات نظر با صل اصلش از اهیف و مقالات بست اندیشان حدید النظر
در اخبار کنه ذاتش از اهیف در از دستی ادراک از فیض انوال در یافتش قاصر و مشعل
فروزان دلائل نمودانش چون آوارگان ظلمت آباد گمگرده راهی از تکاپوی با تحصل
خائب و خاسر لهاسے تیه از ذوق ابقرامان انداز مرشس چون امرا جدوف
از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بے اعانت تکمیلش موقوف
کمفوف حزم هاسے حارثان از تیغبازی تقصاے حشمتش سوا داحشنم
و دل و زبان کوته اندیشان و هرزه درایان از نارسائی عدالتش اخرس و
ابکم تعالی شانه و جلّ برهانه و عظم شانه که بنیت المعمور امکان اکه در آراستگی چون
طاق ابروے خوبان جفت نداشت بوجود وافرالجود مقصود معمای آفرینش قبلهٔ
بینائی و بینش حلاوت اثمار شاداب ایجاد نتیجهٔ صغرا و کبرای مبدأ و معاد رسول ثقلین

فرمانفرمای خافقین خاتم الانبیا و سید الاصفیا صلعم مستعزاد گردانیده نوای
صیت بلند آوازگیش را بمسامع ساکنان ملا اعلی رسانید از مرغوله شعر شکین
مسلسلش حقهای حواس ارباب مشام عنبر بود عطرآگین و از طراوت گلهای
حدیقه ملتش پرده چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی
رنگین با آنکه پایه دون شأن عرش سای ارشادش بصوب والای جاهش نسبت حساب
دیوان محشر و رجوع خلائق در یوم النشور با من شفاعتش بند ترجیعی مغفرت رهنمی
مبلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام مژده بندگی منت پذیر بود نه منت گزار
در تحمیل بار تکلیف سست مطلبش سبکساری حمالان اثقال معاصی و نه گرانی
سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری امت ازین بالاتر نتواند بود که
ذات اقدس و نفس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب
کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب را بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی بانفس مطهره خود
پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت پیشگان را به پذیرفتن
فرمان دوام آن اعتم مقتضی و ازین تحصیل رضا مرتضوی
خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین
الطاهرین و بعد بر لوح اظهار مینگارد که محتاج عنایت بی‌نهایت
رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتدام صبح

تمیز و شعور و هدایت نشو و نمار بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ
و میش انتباه و غفلت واوان اگدشش بیخبری و افاقت است پیوسته
خاطر از درد طلب ناتوان و سلوک مسالک بیدردان خاطر گران بود از
ملاحظه الف ابجد بخاطر میگذشت که دیده رد بادیه وصول بالش فواز سوهان
قرشت در نظر داشت که زنگ نادانی که چنین بخار درد با لازم دلهای عموم
ناکرده کاران ست از آئینه ضمیر تراشد تا برافروختن شمع در روشن شدن کاخ دماغ
و بهم رسیدن پرتو شناخت شاهدان این کمال باحسن ظن خود عشقی میباخت
و مرکب سعی در ملاش و هاد نخیت و تهمین هر مطلبی میتاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم
خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبلی
که در گلزار پرگل یا مخموری که در خمکده پرتل افتد هر علمی جداول را در چشمک زدن قریب
و هر فنی ملتی ره غارتگر آرام و شکیبی بود و درین چه شبهه که گم گشتگان بوادی قحط
که دو چار خوان پرنعمت گردند در ترجیح هر یک بر دیگری آسیمه سرو در تحصیل کام دل
حصول مرام درمانده خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود لبعد از تامل
بسیار بتکلیف عقل عافیت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایه معراج ارتقای
مدارج کمالات ست در نظر بینش رجحان یافته نقد اوقات گرامی نبدل
قیمت آنجنس سامی گردید و دماغ وارسیدگی ازین نثار بیخمار دو بالا رسید
هرچند که دل در اشتغال این امر حسن شیوه مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم

بحسن الخط وست از ثمرن شغلی که خامه را امتیاز علم کاویانی تواند داد و برنسید است
و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقه صحیفه سے کاشت بالجمله تا دست و دل داشت
راه حیات و کریوه پست و بلند حادثات باین و تیره طے میشد و معانی کلیه که در سفر
ناگزیر معین هم زاد راه و هم رفیق تواند بود مخزون میگردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل
رابته مقرر را که نخست مقالید آن در دست متکفلان مهام اولا و میا شده در قبضه سے
این سیار گلستان همیشه بهار بیعلاقگی نهادند بلکه زرق بسیارے از ملتزمان آن
مسافران دیار نیستے را نیز باسم این نابلد طریق کسب معاش برات مستمری دادند تکلیف
این معنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمره محاسبان دیوان انتظام یافت و دو دستے
که داشت بتاراج گم شدن رقت و نفس بهیمی در مراتع خود سر چریدن آغاز نهاد و قوت
عاقله نزار و بیمار و ساغر مطلب ردائی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس
دیدن و دل خونخوار طپیدن شد مطالعه بیاض گردن و صفحه سیما بر مباحثه اشارات
و شفار جان پذیرفت و متاع کسب کمال گرد کساد گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
دردمندانه و بلبلانه گوے بیشی از متمنیات پیشین ربوده باب تازه از تحصیل برچهره
خواهش کشود رفته رفته گرمی صحبت باده شیرگان خار ضمیر را شعله ور گردانید و زمانه
آتش زبانی و فصیح بیانے بکره اثیر رسانید نشه که میکش از باده صبوح و گم کردگان
کسوت حیات از ماده روح یابند از اشعار بلند سے یافت و لعنبر
از سیاه خیمه نشینان معانی از هر چه در نظر می آمد ربرے و دل بر میتافت تا درین امر توغل

بجائے رسید کہ با وجود اشتغال شبانہ روزی لحظہ از فکر خالی نبود و در ہنگام غنودن

بر بستر آرام و راحت دل خواہشمند از احراز معانی نمی غنود چون ارباب ثروت و اصحاب

جاہ و مکنت کہ معشوق خاطر خواہ را در پیرایہای مختلف بر خود عرض میدہند و از غرائب

اسلوب ہر دم سیر بہارستانے تازہ نمایند بعضے از خرائد و اغائد مضامین در لباس نظم

و برخے در جامہ نثر اعجوبہ کارے اہل بینش را جلوہ ظہور می یافت بمقتضائے من طلب

شیئاً وَجَدَّ وَجَدَ درین سعی بکام خواہش فہمیدگان مطلب ساختہ شد و نقش

از رنگ خیال بخامہ مومی وقت پرداختہ آمد بدین عینک رنگار و شناس دور دستان

گردیدہ و آوازہ گنجوری معانی با قاصی و ادانے رسید و چون علم عروض آئینہ

بدن نمائے شاہدان موزون خیال ست در پرداخت آن نیز سگالش بعمل آمد

درین ایام کہ زمان فرمانفرمائے صاحبقران زمان و ممہد بساط امن و امان

قرۂ باصرۂ شہریارے و کامگارے غرۂ ناصیۂ جہاندارے

سُلْطَانُ سَلَاطِیْنِ الزَّمَانِ الْمُتَمَکِّنِ عَلٰی مَسْنَدِ الْعَدْلِ

بادشاہ بادشاہان زمانہ قرار گیرندہ بر مسند عدل

وَالْاِحْسَانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعْنَاہُ مَکَانًا عَلِیًّا عالی قدر برج

وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاہُ فِی الدُّنْیَا عَامِرُ مَبَانِی اِسْلَامِ ہَادِمُ قَوَاعِدِ

لِصَنَامٍ کَہْفُ الثَّقَلَیْنِ مَلَاذُ الْبَرَرَۃِ فِی الْخَافِقَیْنِ الَّذِی

بتان پناہ جن و انس نیکان در مغرب و مشرق

اِنْتَهَتْ سُؤَالُ السَّائِلِیْنَ اِلٰی اَبَابِهٖ وَاَخْضَرَتْ رِیَاضُ

آنکه منتهی شد سوال کنندگان تا دروازهٔ آن و سبز شد باغهای

الْعَالَمِیْنَ بِفَیْضِ اِحْسَانِهٖ مُحْیِیْ مَرَاسِمِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ

عالم ها بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان

قَامِعُ نَوَائِرِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُنَوِّرُ مَصَابِیْحِ الْعِلْمِ بِاَنْوَارِ

دور کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهاے عالم بنورهای

الْهُدٰی مُسَجِّلُ شَیْءِ الْفَضْلِ بِاَصْنَافِ النَّدٰی مُمَهِّدُ

رهنماے سجل کننده فرمانهاے بزرگی بانواع بخشش راست کننده

اَرْکَانِ الْخِلَافَةِ بِالْعَدْلِ وَالْاِنْصَافِ مُشَیِّدُ بُنْیَانِ

ستونهاے بادشاهی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد

السَّلْطَنَةِ بِاِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْاِعْتِسَافِ وَاقِفُ اَسْرَارِ

بادشاهے بسبب دور کردن ستم و بیراهے آگاه رازهاے

عُلُوْمٍ وَحِکَمٍ کَاشِفُ اَسْتَارِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ

علمها و حکمتها کشاینده پرده هاے آموخت انسان را آنچه نمیدانست

عیار نقد بینش شهریاری گوهر گران بهاے دیهیم و الا تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد عنقا دلان

مصحف کمال شمیم ازاهیر همیشه بهار گلشن جهانگیری و جهانداری آت گیتی ستانی و روشن ضمیری

گیراے کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبولی و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختے

وگره کشای عقد سرورکم وشواری وسختی قوت بازوی قومی رائی وتدبیر ومسندی

آخرین پایۀ معراج برتری برتری وارجمندی ثمر شاداب نخل پیوندی دانش

وشجاعت ترجمۀ آیات بینات بسالت وجلالت درگران بهای صدف

عدیم المثال مصرعۀ رسای فطرت بلند وهمت عالی حضرت ونضارت

بهارستان فتوت نامۀ سروبستان مردی ومروت السلطان بن السلطان

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس حسینی بهادرخان

ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان وبرخلاف ازمنۀ پاستانی

متاع فهمیدگی رائج وجنس ناقابلی کاسد ست برادران معنی وآشنایان روحانی

تکلف ساختند که رسالۀ مختصر در علم عروض وقوافی پرداخته آید که همگنان را عینک

دورنمای بینای تماشای پرده نشینان معانی مکتومه بوده باشد حسب التکلیف

احباب واخوان ارتکاب آنرا از متحتمات دانسته باآنکه نسخۀ مشتمل برین علم در نظر داشت

انموذجی از منقوشات صفحۀ خیال بردفتر اظهار نگاشت وبجهت سهولیت دریافت

مرتب بیک تمهید ودو فصل گردانیده بالله التوفیق دیباجه که جهت

دیوان میر نجات نوشته شده کتابۀ پیشطاق

دولت سرای سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود وازسفتن گوهر دو حرف

کن که در صدف عدم مکنون بود سبع مشرقات ومسدس جهات ومخمس حواس

و رباعی اسطقات و مثنوی پست و بلند آشکار و نهان و قصیده مجازات اعمال
انس و جان و بحر طویل حرکات زمان و ترکیب بند اصناف حیوان و ترجیع بند انفاس
موجودات بیش از قیاس را برشته انتظام والتیام کشید و صف نعال نشین مجلس هستی
یعنی انسان خاکی بنیان را که درین بحر بی‌پایان و محیط بیکران از زیردستان بود به نیروی
غواص عنایت شامله از حضیض فرومایگی و قعر بی وجودی باوج تاج امتیاز و سرفرازی
بر کشید و این مشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان سبل گردانید
ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار حاملی
و میزان انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل شتاب به آتش ست
که از بند جمادی خلاصی جسته متوجه بیت الله انسانیت گردند و راهروان نباتات
یعنی گل و لاله را که تاجداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت به
هوای وصول این نزهت آباد گسترده بپا باشد که خود را تقرب پیغمبران نشو و نما مسکن
بقلوب ارباب عرفان سند غزالان از هوس دریافت این لیلی شیرین صفات
چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصر در معرکه امتزاج میدان مزاج از زد و خورد و فعل
و انفعال و شکست و ظفر و کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در نبرد اند
و چنانچه این گوهر را ازین کان و این در را ازین عمان ابدی افتخار بخشیده همچنین
دل و زبان را از ساکنان عظیم الشان این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان روان
ست برگزیده یکی را خواه نخواهی رتبه منصب تجرد نژادان معانی و دیگری را رتبه محرمی

وترجمانی واده وازدیده دریچه باین گلستان همیشه بهار بیخزان کشاده وصلای عام
رخصت دخول آن بهشت آباد درعموم آورده وازمان درداده ومنادی عنایتش بندای
بشارت انتمای ان لله کنوزا تحت العرش مفاتیحها السنة الشعراء بگوش
هوش ارباب دریافت رسانیده درینحال من هیچمدان قاصر بیان یعنی سیلی خوار
امواج حادثات طالب طریق خلاص ونجات بچه زبان طریق حمد پوید بچه عبارت
شکر عطایای لایتناهی گوید چون ایتان بدان فوق طاقت انسان وخارج
از وسعت آباد بیانست عطف عنان ازان وادی بیپایان نموده بلوح یافت
نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش نشین سخنان شاخ درشاخ
افنان این بوستان ست دران گلستان خلدنشان رخصت صفیر دریافته
وگاه بیگاه بپرواز جناح خیال بسیر آن بوستان بیخزان شتافته جهت سخن
شناسان که چشم براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای
رنگارنگ سخن بدست خیال بسته لابل درکندن این معدن روح فرهاد را
بوصل شیرین معانی یعنی معنی شیرین پیوسته نقد فرصت خرج وگوهری چند
فروزان درمخزن بیان درج نموده این درج رامهری جز بکارت دوشیزگان
سخن نیست واین عروس راپرده برچهره دلربائی بغیر از دیده دل واکردن وچون
مخزن راقفل ناچار وگنجینه را حارسی درکارست که نامحرمان ازان بیت وصول کشیده ونجیه
تصرف پیچیده باشد باب این بیت الصنم القفل ابجد مقفل وکشادآنرا بمفتاح دریافت

حرف شناسان محول ساخته سبحان الله عجیب گلستانیست که گل و لاله این بوستان
چون عندلیبان نواسنج و خوش الحان و سرمه خوردگانش چمن مژگان نیکوان حریف حرف
هم زبانند سخنان شوخش را در قید آرمیدگی رقوم بازیگوشی طفلان دبستان مژده آزادی
شنیده و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی بمعشوق رسیده شیرازه کتابش را از شوخی بیان
چو رشته طاقت عشاق از نظارهٔ معشوق خطر گسستن و نقلهای نقل شیرین لبان را
که ریخته شیره حیاتست با کام پسند تر باکیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گزیر
قصائد را دلربائی پس کوچه خسم گیسو و نزهت حدائق قطعها را دلگشائی فاصله
خیابان ابر سیدان این شبستان ز هر دائره دهانیست بذکر خفی گشوده و عطر جهانگیری مشکین
لباسانش براحت ناسور دلهای عاشقان غالیه سوده گلستانیست بند و بندش شگفته
رو یانش بی تکلف وزد پیوند سوخته رشتگانش را چشم انتظار براه وارسیدگان که گی از راه
انتظار رسند و شیرین کارانش گوش بهوش موافقت آنکه لذت شناسان این شهد را
کرانگشت بیچ زبان گردیده که چشند سیر باز از تکلیف مهمان دکار و مائده سخن درمیان و تکلف
برکنار ست در درویشانه برمی چیده و بقدر سر انجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را
شراب ریحانی ریاحین معانی در جام زاهدان ابد و غلمان نکات بفحوای قطوفها دانیة بنزهت تحصیل
بستانند که مبادا بنگامه سخن سرد و چهره پردگیانش از غبار کساد پر گرد گردد دیباچه که جهت بیاض
آبدار باشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر بافخانه سخن ست قماش کار تازه
در نظر دارد و از مخمل ذو خوابه فکر و خیال مردم صورتی بدیده تامل می آرد

میخواهد که زمین بیاض سفینه را شجره سخنان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نغمه دار نقش
ار رنگ سازد و فرشی ملون که جامۀ گلبندی بهار را در نظر بینندگان خوار گرداند
برای مسند نشینان بساط سخن اندازد و از قلمرو ناز آهو چشمان گلستان شگفته روی باغ
خیال آراید و از فصیحه کلام شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجلس مستان معانی خوانی
ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ می و مزره باغ در کنج فراغ مهیا و آماده باشد

بیت جامی ندیده ایم که نقلش بود زخون + غیر از شراب بیغش اشعار با مزه + سوداگران

استقرار و تتبع از هر مصری از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت
و عباس آباد جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت
و مشهد مقدس جانفشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و چین بی غمی
و نزاکت و خطای بی پروائی و عدم مروت و شیراز مهر اصفهان عطوفت نهاد و بیجاپور
عقوق اولاد و اسپاهان کثرت غنج و دلال و کاشان آرزوی وصال و قندهار
شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار نونهالان سرو قامت و بحرین دیده تماشا
و حیرت و شام غریبان بیکسی و غریب و مکه مکیدن لب شاهدان و مدینة الرسول
پیغام وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و مکران مکر معشوقی و دلگوئی از هر قسم
متاع که بافته دست خیال استادان وقت پیشه است بسته آورده اند و در
انتخاب هر متاعی بجای پای قوت و استادگی و دندان بر جگر افشرده پوشیده نیست
که قبای شالی که در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان و خط گلچهرگان با تمام رسیده و

وزربفت ولنقره بافیکه ازخیال سیمین تنان وزردی رنگ دلباختگان انجام یابد

نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن رسد واز نظاره

گل وبرگ آن هر مشامے ببوی اعجوبه کارے وبدیع نگارے کشد این باغ همیشه بهار گلستان نیست

که انوری نورسے ازین انوار واز هر سے برگے ازین ازهار وفردوسے نهالے ازین اشجار

ورودے نهری ازین انهارست چه اصحاب باطن روشن دل که توفیق تماشاے

آن نزهت آباد یابند چون آب در حوض جدول از روے فراغت بر پشت نخوابند و

باکمال آرمیدگی سیر این بوستان ننمایند هرگاه من مجنون بے پروا که در بیابان

بے تعلقگے وسوداگاه گاهے لیلے ورجرگه آهوے خیال دارد درگلکارے این بوستان

برای خوشوقتی دوستان دماغ سوخته وچراغانے چنین افروخته باشد ونیست

که آتش طبعان پروانه دار بطوف آن سرگشته وبے پروا نیایند واز میوه هاى پیوندی

ناز ونیاز حسن وعشق این روضهٔ همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را

از تاراج این وآن وزله بستن تماشائیان چون گرفتن چراغ از چراغ وسفر کردن بوی

گل از باغ نقصانے نیست چندانکه موائد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان نقشهای

تمامی بجا واین شمع افروزان بدستور نخست صاحب ضیاست سخن کوتاه وقصه

مختصر آنچه در پردهٔ بیان حسن صورت آن بمنصهٔ ظهور کشیده سخن ست که از دریاے

محیط تجرد بقصد دلجوئی وپاے در گل فتگا گلزار تقیید نخست دارد بندر صورت

تصوری تصدیقے گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر ومسکن میسازد

از انجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان بدروازهٔ آوان بگو چه هوش رسد و
دریافت دانایان در می آید و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد مانند آب
در ظلات و پرتو چراغ در تاریکی شام جانرا تازه و روی مجلس را صاحب غازه میگرداند
مدتی یاقوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکدهٔ پردهٔ دل محرم بود چنین مهمانی
لامحاله بعنایت گرامی و کفران نعمتش نمک حرامیست از آنکه دیدهٔ بصیرت بنیاد آئینهٔ دل
صاحب جلا باشد بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان می آید و مانند مستان لایعقل
ترک خودداری مینماید و آنرا که غبار دیده نمیرسد راه گشته طریق تکاهل پوید محروم و او ابش دیگر کسی
چه گوید دیباچه که لب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آید
نیایش و ستایش کریمی راسزد که جامهٔ اعمار انس و جان از تار زبان و پود انفاس
در هم بافته و رشتهٔ زرین خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت
تافته خامه صورنگار هیولی را جهت خوش نشینیان گلشن وجود مشجر قابلیتها شاخ بر شاخ
منقروش ساخته و در خلوتخانهٔ مرکبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد
انداخته آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزه های مخملی نموده و گره شرار را
بگره کشائی خارا مانند قفل غنچه از هم کشوده صندوق سنبر خاک را لبریز گوهرهای شاهوار
قدرت و مصلح هوا را که انفاس حیات بخش زندگانی شعبه از انست از کتم عدم بهمراهی آب و آتش
آورده آب را نعل شتاب در آتش از انست که نان و زهی خم از آن را و در بغل دارد و برگ گل ابر بهاری
ازان سراپا زبانست که بقطرات باران نعمتهای الوان بهر قوم میشمارد و در ساندن ارزاق بی پایانش

که دست قدرت ضامن الصیال آنست آسیاهای آسمان را گردد و این منعم حقیقی با وجود پاکاران
اعشاب و اشجار و دستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن وظائف مقرره موظفین خوان نعم فردست
به نیروی فرمان امر کن دیو نفس نبات که خدمتگار پرپزادان فواکه شیرین حرکات میباشد از تعب
خدمت شبشماه در خواب و شبشماه بیدار و در حالت بیداری و خواب این حارس مخازن نقود
ارکان دیده بانان لطف پنهان کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبردار از سر و روئی برف
و دم سردی زمستان تنور گلهای بهاری برای بختن اشمار گرم و از گرم خوئی و چسپان اختلاطی
تابستان و ربیع دلهای سخت استخوان اشمار نرم ست در شبکه صیاد قدرتش دریای محیط و عمان
چون ماهی بر خاک طپان و در ادای شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو
و غلطا بر خود لرزان ست بنا تات بفرمانش خاک خور حیوان را چون
دائگان مهربان بشیر نضیج اوراق و اغصان می پرورند و ریشهای درختان
چون خدمتگاران چابکدست برای آسایش نازپروردگان روائح حریر گلهای
بوستانی را می گسترند بمفتاح گشاد کارش طیور از ریاض عدم
بقلعهای دربسته بیضه ها در می آیند و غنچهای گلها بهدایت و سیاقت
خضر راه نمایش با پای بدامن پیچیده از رکن مکامن شاخها بر فراز
منبر ظهور بر آمده و جلوه گری می نمایند چراغ درخشان برق را
بفتیلهای قطرات ریزان باران بر می افروزد و این رشتهاکه
تابیده دست قدرت ست قباهای اندامی برای سوزنان

سرو شمشاد سید و زرد گاسپے صورت آتشے نفحات الصلح خیر بوساطت
صورت ہوائے بجائے خیالے صورت حالے بر می آید و گاہی بفرمان
قہرش چون ناخن سباع گرہ از رشتہ وجودش ہمیکشاید قوت غاذیہ را بے زبان
سخن طراز خادمان چہارگانہ جاذبہ و ماسکہ و ہاضمہ و دافعہ مطیع و فرمان پذیر و مصورہ را
بہمیا نجے خامہ موہر مو کاغذیست خوشش قلم در پدائے تصویر در
راہ سرعت امتثال اوامرش نفس سوختہ صبح را نمودار شب ظلمانے و در
حقہ طبیب حکمتش برائے درست کردن شکستہ رنگے ماہ شبہای تار را
خاصیت مومیائے انسانے و کائے خورشید را در طریق اطاعت از فروغ
خود دامن بر سیان استوار و دریا را در پژوہش فرمان خار و خس کلفت بفراشی اضطراب
خاطر از دل برکنار ست عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در تربیت گوش
بر آواز آن سمکیان محکم و حال طبائع کلیہ تشویش چگونگے ماند بود اشخاص
کائنات در ہم و مبہم ست فرس فراست دریافتگان دقائق از معقولات اول و ثوانی
در عقال حیرت و دیدہ بینائی حکماے حقائق بین از سیاہی شبہاے جہل مرکب
در خواب غفلت ست و لہا را بہ لہا برشتہ و پیوند محکم بستہ و بال الوان طیور رنگہای عشاق را
لطپیدن در ہم شکستہ انسان اگر در صحیفہ افعال مرکبات جای دارد و گمند بلند و وے
آسمان از عقل دور اندیش گراست نمودہ مذاق رغبت عباد را از چاشنے حلاوت
اطاعت پیشوای ثقلین در اہتمامی خافقین لذت بر لذت افزودہ این برگزیدہ را چون عقد آخر

تمامی عدد جامع فضائل پشیمان ساخته و آبگینه خاطر انورش را از زنگ اجس خیال
اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرا را از دراو ظلمت ادیان نسوخه چون ثعبان
عصای موسی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا بینای شیره طبعان
ظلمت جهل مرکب را از سوده این آسمان خورشید نشان را از دوازده برج امامت که هر اشنین آنها
باهم اقتران السعدین ست موجب احکام شریعت کرده و شنونده فرمان این
گوهر والا را دست بدست بخازنان اوامر و نواهی یزدان سپرده صلی الله علیه
و آله و لعد بر مرآت اذهان باریک بنیان معارف منطبع می گرداند که عندلیب
آشفته بال پریشان حال خاطر در هواء حدائق مختلفه کتب علمیه بصحن گلزاری که بلب الاشارات
موسوم و در سلک مصنفات افضل الفاضل وقت خود علامه رازی منتظم بود که از نسیم الحق
گلشنی دید شگفته ریاحینش مانند غنچه نیم خند جلوه گرد عطر پاش و شاهد انشش را
چهره لباس فریا و خوش قماش ابتهاج سیران گلستان که سیارانش را از عطر گلها
کیفیت باده ریحان حاصل شود چنان اقتضا نموده که این پوشیده رویان که در
هودج الفاظ غریبه از نظر تماشائیان مستوراند بحلیه پیراهن تمامی عبارات فارسی
که حکم آئینه بدان نما دارد مجلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن
دلربایان نابلدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که باندام این دلبران
گلفام به تیزی قیچی جدید بریده شد و یکهفته بسوزن نوک قلم در رشته پیچ و تاب رقم
باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی در پیراهن

شاهد مدعا بینند از اعتراض نه هر آمود احتراز کنند و عفو اغماض را بر طعن و تثریب هرگز
نبینند دیباچه که بر بیاض عزیزه ی نوشته شده سخن که بجاده کاری
معانی تازه سامری وار سفینهای گاو زبان را گویا و انوار آثار روح الامین
معانی را در لیالی دیجور نقوش و رقوم دام فریب لها نموده کلیمی ست که از صحرای
تجرد بروشنائی آشنائی روانه طور طور نفوس انسان و وادی ایمن دل و شجرهٔ زبان که بصفت
اصلها ثابت و فرعها فی السماء در حدیقهٔ مدینة السلام دهان انگشت نما ست
گردیده و نفوس بشری را که هر یک در مصر وجود خود کارکنان قوی و حواس را
مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگرداند و ربقهٔ تسخیر و فرمانبرداری کشیده
بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعهٔ بیت از هم شگافته و بر بنیان نثر را نیز
بهمان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب دارد بهم یافته بر ساحل
مجمع البحرین لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم ست خضر سبز پوش خط را پیشوا ساخته
و با آنکه سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده میباشد در غار تار صماخ زحل
اقامت انداخته موسی را از نسبت کلام آوازه کلیمی بلند و ادعیهٔ مسیحائی بوسیلهٔ
سخن شخص اجابت را دلپسند ست با آنکه دامان تقدسش آلوده غبار تجسم نیست
مادهٔ وجود عناصر و افلاک گردیده و هر چند از آلایش نسبت علو سفل مبراست رشتهٔ
نهال طوبی مثالش از آسمان بزمین دیده اگر کسی را در صدق آنچه خامه صادق
بیان اخبار بآن نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای

إنّما أمره إذا أراد شیئاً بران گوه است سلسلهٔ اعداد و معدودات از وبر پا و صورت
حال باطن گویندگان از آئینهٔ حسن تالیف او پیدا و هویداست کاخ مطالب وضیع و
شریف از صورت کار حصول و بمشاطهٔ عذرخواهیش توبهٔ صاحبان افعال قبیحه
مقبولست واحد را تا از خود شمرده چندان برخود نه پیچیده که در خانهٔ صفر گنجیده
و مقدار نا وزن قدر از و یافته چنان بلندگر نشسته که میزان بیانش سنجد تا آنکه ثمن
فلک ثوابت بطفیل او اطلس پوش و مسدس جهات مخمل دو خوابهٔ روز و شب برای او
مفروش ست از راه حسن معاشرت پرکے دارد در جلد هر بیاضے خریده و چون نم در خاک
بغور فهم افتادگان رسیده باندازهٔ خواهش هر کس چندانکه از و چشم سخن گزاری داشته
حکایت و مطلب را در پردهٔ ادب بآئینهٔ ادا نموده که شنونده بچشم خود شنفته خطرا از و
دلربائی سواد چشم خوبان و بیاض را اسخرید بیضای موسی عمران ست عاشق رسیده و معشوق
رنجیده را در مجلس انسش چون متضادین رشتهٔ هستی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا چون
پستی و بلندی در آغوش هم نشسته اند سگ لیلی را آهوی مجنون محبت مجنون با لیلے
و طفل بدخوی گله گزاری در آتش و آیهٔ رضامندی سرپرست تسلیه ست بر مشرار امیکه
بهشت برین و بلندی آسمان و زمین غزلهای غزلیاتش و فیدن شست هر سفینه قافله گاه هست
که مسافران دیار عدم با مستوطنان شهرستان ستان وجود در انجا هم صحبت میباشند
و سواد بر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس صیرفیان سخن بان میشناسند
همزبانیست چون لبها پیوسته خاموش و سیاه مستیست سراپا هوش را از هر کس چون سرمه بچشم کشیده

ودر سواد جهل مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات ظلمات باد در دامن پیچیده
حدیقهٔ هر بیاضے بآبیاری سحاب بارش طباع دریادلان سرسبز وریان گلبنهای هر گل
این گلستان نسیم انفاس مسیح دمان شگفته وخندان میباشد دامان مصاحبے چنین را
که هم پیرایهٔ گرفتن دامن معشوق ست از دست نتوان داد وداغ حرمان همرهانے باختیار
بر جان ودل نتوان نهاد وغافل نمیباشد که سخن ست بیت قوت روح وقوت بدنیست +
سخن اینست وغیر ازین سخن نیست + حسب الامر اعلی بحجبت خاتمه قرآن نوشته اند
از آثار بسیار که فال شریعت مقدسه دنیوی وخجستگے احوال ملت مطهرهٔ مصطفوی
یکی آنست که بادشاه زمان مالک رقاب دوران بعد لین قول وفعل اثبات
دینداری واطاعت وانقیاد فرامین جناب باری نماید ودر راه هدایت
بر سالکان طریق رستگاری گشاید اداے سنن بر ذمت همت حق شناس
واجب داند واز مصحف اعتقاد درست وعزیمت صحیح سورهٔ عزائم اخلاص
خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال ورسوخ عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال
باشد چشم خداشناسی روشن وریاض شریعت پرورے گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فرمانفرماے
ممالک ارواح وابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم کشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی
وآگاهی درة التاج سلطنت پناهی صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
نهال برومند حدیقهٔ دولت بےمنتهی شعشعهٔ خورشید جهان کشائی پیرایه پوش عرائس
دادبخشی وملک آرائی روشنی بخش چشم فتح وظفر منظور انظار کارکنان قضا وقدر

156

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بیت فروغ طلعت
گیتی ستانی شهنشه صاحب قران عباس ثانی * کر ضیاء آفتاب جهانتاب فلک رسالت
و نور ماه تابان آسمان هدایت و ولایت اند درین معنی گوی امتیاز و بیشی از سلاطین
سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی را بسمع دریافت از سخن سرایان خاص هوش
سقال مخدرات حجال آیات فرقانی شنوده و بر اذعان فرمان میسر انس و جان
از حسن افعال و اعمال ایشان برهان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قران عظیم
که طاوسان قدسی آشنایان معانی در فضای آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم
و حکم بر شاخسار الفاظش هم آواز اند مکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر سبحانی
و جلوه گاه شاهد هر هفت کرده سبع المثانی بفحوای الکهاد اکم و مقتضای قطوفها دانیه
باثمار گوناگون اعجاز تماشاییان را حلاوت بخش ایمان و بینندگان را قوت دل و
قوت روانست همت والا و نیت معلی متوجه طراحی این همیشه بهار ارم نگار گشته
بزلال صافی اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش دارد چمن طراز این بوستان
خلد عنوان گردیدند و حسب الفرمان قضا جریان فلان * غارس نهال حروف و نقوش
این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که با ثمار عمر و دوام و حصول مرام که میوه
پیشرس این حدیقه اعلی ست شیرین کام باشند در تعریف

میرزا معز الدین موسوی شهرستانی

رواشن و روازن علیه السلام ۱۲ ۵۵ از حضرت یوسف ۱۳ چاه ۵۳ کنایت ۵۴ ذاخر با موحده و خ ۱۲ دسکون یای تحتانی ۱۲ بفتح قاف و کسر لام ۵۵ قلیب ۱۳ چاه ۵۶ بای موحده بمعنی تنگ ۵۷ عیابه بفتح عین معجمه ویای تحتانی و بعد الف

تجبر و نژادان معانی و خیلان قوافل آسمانی که از اوج اطلاق ورود لاقید بے
بساحل دریای قلوب ارباب عرفان و غیابه تلبیب آوازان اخوان چون ماه کنعان
نزول میفرمایند مانند اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار در رواشن و روازن انظار
و غرف پیشگاه جیب و کنار شعور و اشعار ذوی الابصار جلوه گری مینمایند و چون خضر
الیاس در بحر قلوب و بر مکتوبات لحظ از تردد و تگاپو نے آید پیوسته در حین طعن
قاست و نزول مرحلت در جامه اندامی حرف و لباس نمای نفوس هواج مشک اندود
کلمات و حدائق عنبر آلود الفاظ که هم ایشان را بمنزله بال پرواز و هم بمثابه نشار باده اعجاز
و هم ترجمه بیان و هم مانع تاراج قاطعان طرق و راهزنان نسنت میباشند و این لب قشر نما
و این پوشیده بوسیده مانند از غایت امتزاج مانند شخص مزاج که نتیجه آبا و امهات کثیر است
با آن پریزادگان پوشیده رو در رنگ گل رعنا با وجود اختلاف اسم از اتحاد میزنند و از انحراف
و انزیاغ آنها از منهج اعتدال چون چون صورت آئینه ناخوش نماد در نظر ناظران سعانی و گرگون
مینمایند و از ینجاست که اقلام رقم نگار از اداراصلاح این طفل مزاجان که بشنیخ چشمی شرارت
و سبک جولانی نسیم بهار اند خاصیت چوب ادیب در رشته سطور و سطورات منظوم و منثور
متقاسه نبض مریض بانگشت طبیب ست چون زبان روات ثقات بصفت دیانت داری
(روایت کنندگان استوار ۱۲)
موصوف و چون علیه سلام بحفظ الغیب معروف میباشند و نگارندگان اخبار
و اشعار که در حقیقت منتخب و بهترین طائفه از طوائف تجار خیر مدار متاع غذای
روح و روان در بار دار اند بلکه لیلی و شان شیرین حرکات معنی را مجنون طعان بادیه

رواشن و روازن جمع روشن و روزن یعنی دریچها و سوراخها که در دیوار خانه سازند ۱۲ ۵۵ غرف بضم غین معجمه و را جمع غرفه بمعنی بالاخانها ۱۲ ۵۶ بر مکتوبات ۵۷ بیابان نوشتها ۱۲ ۵۸ طعن بفتحتین ۱۵۸

هموار هستی که غبسرزان اسیر خودسری اند سیر سازند شریک غالب شعربافان کارخانه

خیال نباشند و نسبت ناقلان کلام نساج قماش سخن گلفروش به پیرایندهٔ چمن

و نسیم مصر شمیم پیراهن دوست میکشان به همین ست درینحال گوینده از نگارنده

چون صاحب کالا از مشتری سنت پذیر د در خیال همرهی و خیراندیشش طائران

ست اسیر خصوصًا در صورتیکه ناقل قائل را ارائه و نفع این معامله باو عائد گردد مصداق

این کلام صورت حال اعشری معز الکلامیست که هود بانه و طبیبانه و

مشفقانه بحال مکتسبان دبستان الفاظ و زادگان طبع محتاج عنایت رب لطیف

مجید محمد طاهر وحید شریف رسیده نجامهٔ وقت پرواز چهرهای این

دوشیزگان نموده با وجود نهایت دقت بشراکت همراهی این هائم

بادیهٔ بیدماغی و هادو تلال آنرا بپای تفتیش و تفحص پیموده این بوستان

پیراسته را شائسته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت بل گوینده را این

سنت خود ساخته و قدر هر یک از غریب زادگان معانی غریب پابند سواد

رقوم را بجواب بی شناخته اکنون این خوان آراسته بر ارباب ذوق سلیم سبیل

و هنیز ان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل ست والسّلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته

مرقع درویشانه که نسبت خرقه اش بسلطنت ادهمی رسد و بر جامهٔ مرصع

بادشاهان آفاق نشاید لباس جامع عباسی بمسائل شرعیه تواند بود که دوستداران
آل رسول سید بیضای یگدگر بسوزن اقلام و رشته مداد حریر و قرطاس در خیاطت آن
بدل جهد تقدیم رسانیده باشند و عیار محبت و دوستی خود را باهل بیت در تخلیص
این امر خالص ظاهر ساخته یقینکه نسیج و نساج هر یک را جایزه اجری جدا از خزانه انعام الهی
عام کرامت خواهد شد در خاتمه شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب
نوشته شده ابکار افکار منظومه و جرائد بدائع علمیه منشوره را حسنش یوسفی
و غنج و دلال زلیخائی باشد آشفتگی دواوین و معارضت کتب و رسائل هر یک را
محتاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیعت مقابله و تصحیح بسیار دلهذا تماشائیان
این گلستان که سراسر روی از روی تفکر و تدبر نمایند و حک و اصلاح هر یک
از مطالب سنت مشاطه عرائس آراسته بزیور هر صفت شیدا رند الحق نیازمند
درگاه بی نیاز محمد طاهر وحید شریف اگرچه در اخراج این سلاله فطرت
از سلب قوت بشیمه فعلیت حکم آباد را یاد اولاد دارد لیکن موفق بتوفیق
حضرت احداعز معز الدین محمد بکر زنک اندیشه و منقاش ذهن وقت پیشه
در تحسین اشکال عرائس شکیله این کتاب و تصحیح خرانند مقام که سکان گردک سرای
دوائر و صدر نشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی بهار در آرایش اوراق
درختان و تشخیص بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده در ازاله زحمت
صاحبان فراش این بیمارستان زحمت بسیاری کشیده و در پی هر یک از

کتاب مذهب جام عباسی نام

۱۶۰

وحشت زدگان آهو طبیعت این سفارۀ بیا با نهاد و دیده اکنون اثر سعی او درین نسخه
اگر برهان مزیت فرع بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت لا محاله میتواند شد انشاء الله
فراخور سعی و رضامندی این نیازمند شاب و ماجور خواهد بود خاتمه که بر نوشته
میرزا فصیح مرحوم نوشته شده هنگامه گزاران سخن را مژده که بار دیگر
ترکیب این چار عنصر اقتضاے وجود عنصرے طبعی نموده و ساقی خمخانۀ
فلک صافے معانی را در شیشۀ دل پر حوصله پیموده دریاے معانی
آغاز گوهر افشانی کرده و لسان شعر سدگارے شیوا بیانی فریب
قصه پردازے و داستان سنجی و شوانگیزی شیرین شده بشنوده این خوش کلام اگر
درد شیر و هان کوه غم از صلب فرهاد و تاج شاهی از سر پرویز برگیرند روا باشد و اگر بحر
و کان سینه و کیسۀ خود بشاباش آن پردازند بجا الحمد که بر همگنان ظاهر شده که
خامۀ عنبرین ختامه من اگر بسیه چال دوات کذب پیراے را اسیر شود در آرزوی
مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورده لفظیکه غیر واقع باشد بر زبان نمی آرد و زین صورت
گفته و نوشته مرا عین صدق و محض ثواب باید دانست چندین هرزه سرائیم
که در صدق قول خود الحاح و مبالغه تمام مصرعه هان چه باشد وسعت جای سخن ❊
بازدحام اشخاص معانی نه پذیرد و نعمتهاے معنی را از مائدۀ غواری موزون کلامان هر تنگی پدید نیاید
دیگر ایم اگر سمند فکرت وزرین باشد گو بجولان در آر و اگر دست طلب باشد شمرستان شاخسار سخن
دراز کن انصاف بالاے طاعت ست چه خوش آینده مینماید از دانش طرازیکه او افهمی و نکته سنجی را چون

۱۶۱

دل در بر گرفته باشد من که دریافته اداهای نازکم چندین از زین اشعار طرفه می بندم که باغبان
از گل و سیخوار از بل نه بند و اکنون چشمے خواهم که جلوه این سیاه پوشان را از کمال بینے پیرائی
ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدیدالفکرے که پہلو اداہاے نازک را خار و پایه سخن راسنجدان
سیداند و دیگر مرا چه احتیاج گفتن حقتعالی ابکار اشعار آن یگانه آفاق را چون او محبوب ندارد
دهر دور از لقا و تصاعد بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد در جواب

مکتوب حاکم ملتان که بذوالفقار خان حاکم قندهار نوشته شده

زلال عذب الفت و اتحاد و مار معین مودت و وداد اسے
نامه محبت ختامه فلان که از سر چشمه یکتا دلے و ینبوع دوستے و یگانگے تراوش
نموده بود مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در حدایقه مشحون بریاحین و ازهار بار کشاید
فیض ورود ارزانی داشته گردنشان طریق بیگانگے و کلفت و هم نخل طراز ریاض
التیام و الفت گردید و گوهر ابدار مراعات قرب جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ولا
مکنون بود بغواصی غور اندیشه دقت پیشه بدست آمد و پسند جوهر دریافت گردید
بر واقفان دقائق عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد این
عقل و نقل بر ذمت همت کافه امم و اصناف بنی آدم عموما و حکام و کارکنان
ثغور که این معنی از زین گروه خیر سرشت پژوه تعدی بکافه رعایا و برایا می نماید خصوصا واجب و لازم است
و پیوسته با دریافتگان این امر خیر انجام سلسله جنبان ارتباط و التیام میباشد لهذا بایالت پناه
فلان که فاتح ابواب آن شده بود سالک طریق آشنائی گردید چون شمیم این معنی از طور آنوالا جناب

بمشام اطلاع و آگاهی نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر بران شیوه خود ارسے
می نمود والحال که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده
بادی این امر شریف شده اند برین خیرخواه عباد الله نیز لازم ست که مرعات
این امر وقیع که منشا رفاه حال شریف و وضیع و رفع مفاسد فظیع ست نماید در
باب اجناسی که فلانی با تمام آن مامور ست اشعارے فرموده بودند که تفصیل
آن بنظر فلان نرسیده تعجب فرمودند که با وجود سبق روابط سلاطین سلف
و در ارسے بروج برتری و شرف تحصیل اجناس سطور بنحوی دیگر در نظر آشنایان
دیار یگانگی پردهٔ بیگانگی ست مناسب شیمهٔ کریمهٔ یکجهتی آن بود که بتکلفانه از سرکار
آن گنجور متاع دقیقه شناسے طلب کرده شود دستور نخواهد بود که تجار خریدار
بهر طرفے از اطراف و قطرے از اقطار که روانه میکردند چون آوردن اجناس
شایسته مرآت حسن سعے و توقف آن جماعت ست بعضے تفصیلے از منسوبان درگاه والا
باز یافت مینمایند که باین تقریب خدمت سگالے خود را بر ایستادگان پایه سریر خلافت
مصیر ظاهر سازند و تعجب در انست که بعد از اطلاع آن درے سمار
طرز دانے بر تفصیل مزبور ربط سوالف سلاطین جنت مکین را منظور
نداشته بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا دلے نگردیده اند یقین
حاصل ست که وقوع فلان مقدمه که در نظر والاے سلاطین چندان
وقعے ندارد مخنه ب اساس دوستے که بعمارے چندین بادشاه

دقیقه بین حقیقت آگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان از اقدام
به این امر بغیر از رفع مظنه گونه اندیشان چیزی دیگر منظور نبود و مظنون چنان
بود که بدستور سابق که در زمان نواب فلان این خزانه بیقدر باعث گردآلودگی منهل عذب
دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد و لهذا بعد از مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل بر
استقرار دوستی قدیم ارسال داشته چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان در نمی آید
اعلام فرموده بودند که استرداد آن ملک بغیر ازین مطلبی نبوده و چنان نیست
که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم شده باشد و هر یک از نفائس البلاد
که رقم اختلاص بران کشیده شود در عوض تصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده
خواهد شد و از ان طرف بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع
این مراتب طلب داشتن اجناس مفصله از اقتضای ظاهر در نمینمود چنان ارباب رفع کلفت
جانبین و اصلاح ذات البین خیر اندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی
اندیش چنان میرسد که چون چشمه سار یکتا دلی نخست از حرکت آن طرف غبار آلود کلفت
گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که قبل
ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و سوالات گردند مسوده
مکتوبیکه از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده چمن طراز
حدیقه همیشه بهار دوستی و ولا و بهار افروز بوستان صدق و صفا
باده بی غش خمکده اتحاد و گلدسته ریاض یکتا دلی و وداد اعنی نامه صداقت ختامه

مودت عنوان و مکتوب دوستی آثار خلت نشان فلان در ساعتی فیروز و زمانی مسرت
اندوز بزم افروز محفل عیش و نشاط و مجلس طراز خوشدلی و انبساط گشته بروایح دوستی
و خلت دماغ التیام و یکجهتی را معطر و بشمائم یگانگی مشام الفت و اتحاد را معنبر گردانیده
و از مژده فتوحات مسرت بی اندازه حاصل گشت الحق که در نشار امکان و سرای بی لقای
آخشیجان امریکه پسندیده گذشتگان زبان زد آیندگان تواند بود همین شیوه ستوده
سو الفت و التیام ست که شمیم بستانسرای نیکنامی و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامیست
گروهیکه بعینک دوربینی عاقبت بینی شاهدان دقایق این معنی را در بزم حضور مشاهده
نموده اند در سکالش انصرام و حصول این کام اهتمام میفرمایند یقین حاصل ست که انسر حلقه
ارباب دریافت که در شیوه وارسیدگی از همگنان پیش و در مراسم پیش بینی از سالکان
این طریق در پیش اند بمعمار رای رزین در ترصیص و تشیید این بنای استوار خواهند کوشید
چون دوستان از ارسال تحف و هدایا بدوستان آمد و شد ارمغان فیما بین ایشان در
حقیقت بمنزله پود و تار لباس مودت و یگانگی و شاهد دوستی را این لباس زیبا
و این پیرایه خوشنماست لهذا بعضی از اجناس اینه یار که تیار بود مخصوص گشت

مکتوبیکه از جانب قورچی باشی آذربایجان بوزیر اعظم خداوندگار نوشته شده

پیوسته ریاض دولت و اقبال و گلشن
حشمت و اجلال دستور اعظم و مشیر مفخم از رشحات سحاب عنایت حضرت
یزدان رحمن و هبوب نسائم عاطفت خالق انس و جان اهتزاز بوده از اثمار مرام شیرین کام

۱۶۵

باشد بعد از اداي تحف ادعيه وافيه وارسال هداياي اثنيه شكاگره بر لوح ابلاغ

بينگارد كه بفحواي آيه كريمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ بر هر فردے

از افراد انسان امتثال اوامر سلاطين معدلت آئين و اجتناب از نواهي بادشاهان

سعادت قرين واجب ولازم وفرض ومتحتم ست كه در ضمن رعايت اين معني اطاعت خالق

انس وجان وفرمان پذيري بادشاه دوران بوقوع آمده باشد چون بنا بر مراعات رفاه

حال عباد وامنيت وآسايش بلاد بساط دوستي واساس مصالحه فيما بين بادشاهان

طرفين وسلاطين جانبين گسترده وافراشته وسرچشمه انتقاض وخلاف بگل حكمت

انباشته است لهذا از بدو وقوع اين امر شريف منسوبان اين دولت ابد مدت از بيم نقض

آئين ولا وبازخواست بندگان اشرف واقدس واعلي مرتكب امريكه منافي آئين دوستي

باشد نگرديد اگر خلاف ادائي از اكراد بدنهاد كه از خبث طينت همواره در صدد آزار

واضرار خلائق اند بظهور رسيده ناديده وناشنيده انگاشته اند واين معني موجب

زيادتي جرات آن ناعاقبت انديش گشته بيشتر از بيشتر سلسله جنبان مفاسد وشرور شده اند

ونعوذ رامضمون اَلْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَيْقَظَهَا در معرض بازخواست انشاء او واخري

در آورده اند بآنكه درين اوقات نقي سلطان كه يكي از زمينداران اكراد وسر رشته فتنه وفساد ست

نكر ابسر راه تجار ومترددين وآن آمده مبلغي خطير از مال ايشان در معرض نهيب ويغما

در آورده وچندے رانيز به تيغ بے پروائي مقتول گردانيده با آنكه گوشمال استرداد مال

از زيادي تصرف آن گونه انديشان بدمآل به نيروي اقبال بزوال مصئون از اختلال باسهل وجوه

از شاهان یعنی بادشاهان ۱۲

اطيعوا الله الخ

مقدمه ورود بیسور ست بمتصور اینکه بسادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد

و بندگان این دولت محکم در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرر ادران باب بحکام جلیل القدر

سابق و لاحق دوران اعلام نموده مترصد آن بیوند که حکام دوران همیشه باز خواست

آن خار را از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز بعد ازینکه بدر بار اقبال عرض نموده

تنبیه خواهم نمود تمسک جسته در مقام تادیب در نیامده اند و اهمال ایشان درین امر باعث

زیادتی جرات او شده درینولا دیگر ارتکاب اینقسم امر شنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله را

عرصهٔ تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکار متعلقهٔ اینحدود را در معرض تصنیع در آورده

اسباب و اموال جمعی نموده روز بروز بیشتر از بیشتر سواد خود سری و گمراهی و طغیان گردیده مهیج

سواد فساد میگردد شاید که حکام جلیل القدر دوران چون در هر سال تجدید مینمایند بعلت بعضی مطالب

که ایشان را منظور باشد با عدم فرصت به تنبیه و تادیب آن ناخوشناس قیام مینمایند و چون امر

خزینه رفته رفته منتج مفاسد کلیه میگردد و اینمعنی بسیار محال سرایت نموده بموجب منافیات

عظیمه میشود لهذا اینخیر خواه بجهت النسه دراه حرف ارباب غرض حقیقت حال و را در معرض اظهار

و اعلان در آورد که اگر از جانب نخست آنجناب بدفع و رفع او خواهند نمود دانسته کسی تعیین نمایند

که باین امر قیام نمود زیاد و ازین نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح اینقسم خار برازار ریشه محکم گرداند

و اگر چنانچه بعلت اشتغال و سوانح سپاه کینه خواه آن طرف را فرصت سرانجام

این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمده و یقین و اصل ست

که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خواه با سهل وجوه

١٦٧

آن بداختر را باعث و لحقه آواره دیار عدم سارد و غرضکه من بعد دیگر آن فتنه انگیز
واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از میان قلع و قمع خواهد کرد

کتابتی که از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله بصفدر خان نوشته شده

مرآت چهره نمای بهشتی لعبتان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار ازهار اظهار
التیام و الفت از عنی رقیمه کریمه که صفدر خان ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلحضرت
والا اعتبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار افضل خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت
سبحانی اشرف و اقدس خاطر همایون از انوار یک پیرای حسن جمیع الوجوه جمع فرموده
ایلچی بادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند
والویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان
سقر سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت ست نهضت می نمود رسید
و از تبسم نسیم یکتا دوستی دهان غنچهای گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید انچه درباب
تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این
طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرائی آن سلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه بمقتضای
ذات فیمابین مشید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگار شده بود الحق در عالم اشباح
که اجزای آن برشته دوستی دست در گردن آمیزش هم دارند چه چیز شبیه و نظیر
صداقت و الفت تواند بود که بنای آرامش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر قایم است
اساس از صدمه تزلزل حوادث دوران و لطمه نیرنگی صناع نشاء امکان ایمن ست و از اینجا

که هواخواهان لیالی و ایام دررعایت این معنی مبالغه نموده اند و بر جمعے از بندگان

دولتخواه طرفین که بمقتضای خیر اندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان فروی الاقتدار

بار عرض مطالب یافته باشند لازم ست که مجالی مرعیات آئینه خاطر این طبقه علیه را

از غبار کلفت مصفے سازند و شرحیکه در باب عبدالله اوزبک که بسبب توجه پادشاه والا شاه

بتسخیر ما ورا النهر پاے در دامن احتیاط کشیده مرتکب تاخت خراسان نمیگردند صورت

تحریر یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه

بر اصاغر و اعاظم ظاهر است دران باب تصدیع نمادن آن وارسیده آگاهی را

اولی مید انند اما آنچه در باب مغتنم دانستن شیوهٔ التیام شده بود بر ارباب دانش

و بینش ظاهر است که از بدایت ظهور دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف و خدمت

و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعاظم گوی تفوق و رجحان ربوده اند

چو پادشاهان والا تبار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلمیت همواره

از مشرق عنایت ازلے قرین استفاضهٔ انوار جهانگشائی بوده اند بیت

دران مقام که خورشید چهر افروزد ٭ بنور شمع ز فروغ چراغ حاجت نیست

شرحیکه در باب فرستادن ولد علیمردان خان نگارش یافته بود بران حق

نعمت شناس ظاهر ست که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن حق نعمت

ناسپاس آلودهٔ غبار کلفت ست و با وجود سنوح قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت یزدان

مسند نشین ارائک جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور داها هنوز نمکسود ان ما

وجلوس نواب همایون اشرف واقدس واعلی براورنگ بلند پایه جهانگیری کشورستانی
که وقوع هریک بیگانگان را وسیلهٔ آشنائی وآشنایان را محک عیار محبت ازنائیست
هرگاه لوازم تهنیت وتعزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آئین را کجا
جرات اظهار این معنی میتواند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع
مهمات مسرور سازند نامه که بیکی از سلاطین کاشغر نوشته شده
مرات مصفاے دوستی ومحبت وعینک دورنماے التیام وکلفت
گلستان همیشه بهار الفت ووداد وبوستان پرداخته از خس وخار کلفت و
فساد اعنی نامه سوالات رقم فلان که درینولا چراغ افروز محفل ائتلاف
والتیام وبزم آرای مجلس ارتباط وانتظام شده بود از نسائم آن نوبهار یکتا دلے
ازهار گلستان محبت در اهتزاز وعندلیب شوق مکالمهٔ غائبانه در پرواز آمد الحق
در عالم عنصری ونشار هیولانی باریک بینان ودقیقه شناس بهتر از دوستی ومحبت
امری نشان نداده اند چه چیز شریف تر ازین معنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر وکبیر خزان
محنت واندوه برنا وپیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس ست خوشا
کسے که بمددگارے تائید الٰهی در استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید
قلم حلاوت رقم که رنگ طراز ازهار گلستان صداقت وسوالات ست در چمن همیشه
بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصے را که قبل ازین بطلب خریزه کاریزه فرستاده بودند
بے نیل مقصود مراجعت نموده آمد ورفت مشار الیه ثمرے نداشته بران دقیقه شناس

که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که دران سال بنابر وقوع آفت و سنوح
کلفتی که فیما بین بادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن مزه اقتها
تلخ و ناگوار بود بدون عرض اقدام این امر از حوصلهٔ جرات این بندگان و مقدمه مزبور
از دائرهٔ قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقدهٔ تراخی و تعویق مانده و الآن ظاهر است
که این مقدمه قابل آن نبود که بتلخی مذائقه ذائقه اهلیت را مرارت آسود گرداند و در باب
آمد و رفت قوافل که در حقیقت متاع رو دست ایشان او وصاف جمله بادشاهان ذوی الاقتدار
ست نه دریا بیکه منهل عذب دوستی قدیم بتارگی بسبب شورش مفسدان ناصاف
و غبار آلوده شده بود و نه درین ایام بهیچ وجه من الوجوه سد باب صدور و ورود
این جماعت شده خواهد شد و شرحیکه در باب صداقت و محبت و التیام و ایتلاف این طبقه
علیه و آن قدیم دودمان لایت نشان که قبلهٔ آمانی و آمال جهانیانست تحریر یافته بود بر واقفان
مراتب آگاهی مخفی نیست که بمقتضای الود تتم الاجتماعات از نتائج دوستی این سلسلهٔ علیه
که فیض آن مانند سحاب نیسان بیپایانست گلشن اقبال آن دولت قویمة القوائم
اهتزاز یافته و از آثار مودت این دودمان والا دوحهٔ اقبال منتسبان آن دولت
حضرت و نظارت پذیرفته درینصورت تخریب انیقسم بنای بنا مثبت الارکان که حوادث
روزگار در فکر تزلزل آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود بافساد
نازل اساس حق ناشناسی که والد او که رب النوع او بود دوازده هزار دینار مرسوم
داشته و بدان مباهات و افتخار مینمود اشراقات انظار خورشید انوار جاه

کمالات کو واگہی واقف رموزات سفیدی و سیاہی اعلی حضرت خاقان
گیتی ستان علیین آشیانی باین مرتبہ کہ منظور انظار جہانیانست رسیدہ و حق
نعمتہای چندین سالہ را نسیا و منسیا انگاشتہ از طریق محبت و آداب دوستی
بسیار بعید بنمود و ہرگاہ حق چندین سالہ نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین روزہ را
بطریق اولی نخواہد دانست و این قسم شخصی چگونہ محل اعتماد تواند بود اگر اعلیحضرت
فرمانفرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعہ آفرینش نواب خاقان رضوان مکان
فردوس آشیان را امری خلاف دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع اقسام امور
کہ ہر یک از ان بتنہائی علت تامہ کلفت بی اندازہ بود آن عمدہ واقفان اسرار ملک پیرا را
بعنوانیکہ میدانند رخصت انصراف نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم
قضایا بالقدیم مراسم تہنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچہ در باب خرد سالیہای
آن بزرگ کردہ آفریدگار باعث آرایش و آرامش روزگار و بازگشتن شاہزادہ والا تبار
و جنود چغتائی در معرض ابلاغ در آمدہ بود بہ خرد و بزرگ مستور نیست کہ از آغاز
این دولت مرصوصۃ البنیان کہ نیر عالم افروز جہانگیری ہرج شرف خود کہ عبارت از
و دومان عالی تبار این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نمودہ خاقان بلند مکان [استوار ۱۲]
گیتا گوہر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی [برہنہ ۱۲]
صاحبقرانی در دوازدہ سالگی بہ نیروی سرپنجہ استیلا و اقتدار رقبہ فرمانروایان [گردن ۱۲]
اطراف و اکناف را در ربقہ اطاعت و بندگی کشیدہ بودند بعد از ارتحال آن یگانہ گوہر عروعلی
[رسن ۱۲] [کوچ ۱۲]

بصدق عالم بقا فرازنده سریر و گاه مظهر الطاف بیپایان حضرت آله نواب
جنت مکان علیین آشیان نے در ده سالگی بمقتضاے الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت
و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی آنجناب مظهر آلایش نثار عنصری روان بخش
قالب افسرده صاحب کلاهے زلال چشمه حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان
در سن هفده و اعلی حضرت خاقان رضوان بارگاه نیز در سن مزبور روشنی افزاے
چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص و یکجهتی و سربازی و جان نثاری لشکر
قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوه شجاعت و بسالت از شجعان روزگار
ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقه علیه نه از مقوله
آقائے و نوکریست که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری
و مریدے نقد حیات نثار مینمایند و حقیقت جرات و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین
معلوم همگنانست بهتر آنست که سد باب این قسم گفتگوها نموده از ان مقوله حرفی مذکور نشود
ولله الحمد والمنة که اعلیحضرت ظل الهی هر دیک دیده آگاهی باج ستان شاهان
ذوے الاقتدار کام بخش فدویان جانسپار سایه حضرت ملک ستان آفتاب فرازنده
عظمت و شان خلف صدق ائمه اطهار منظور الطاف بیپایان حضرت کردگار
سن دوازده انداما بمقتضای جوهر فطرے که لازم ذات این سلسله علیه
است گوی دانش از پیر خرد خرده دان ربوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط
برای رزین آن برگزیده انفس و آفاق ست از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی

ارکان این دولت واعیان حضرت وسائر طوائف قزلباش در مقام بندگی
واطاعت وانقیاد وفرمانبرداری بیشتر از بیشتر درآمده همگی را از روی خاطر آنست که چون
بمقتضای تقدیرات ازلی از نور عظیم جانسپاری در رکاب نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان
شاه عباس
فردوس سریر محروم مانده اند بتلافی وتدارک نقد جان در راه برگزیده یزدان صرف نمایند
که از عهده عشری از اعشار واندکی از بسیار اخلاص واعتقاد وافی بیرون آمده باشند
وحقیقت مصالحه پادشاه والاجاه روم سامعه افروز شده خواهد بود که این معنی را افوز عظیم
دانسته باوجود کثرت جیوش در نهایت اقتدار وکمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد
ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح وصلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا چنان
نمایند که امری منافی امور مصالحه وپیمان باشد ووقوع یابد ودر طی آن مراتب مندرج ساخته بود
که ایلچی نکته گزار سخن شناس دقیقه یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت وتعزیت فرستاده خواهد شد
وبندگان اشرف نیز که جان ما بندگان فدای نام نامیش باد ایلچی پادشاه والاجاه مزبور را
رخصت انصراف ارزانی وایلچی کاردان تعیین نموده باتفاق نمودند واز هیچ رهگذر امری که
نه بر وفق رضای فدویان این دولت عظمی باشد واقع نیست نهال آمال جهانیان از
فروغ خورشید ماهیچه اقبال در نشو ونماست پیوسته ابواب مکاتبات را که حقیقت از
مقوله مکالمات روحانیست مفتوح داشته بارجاع مهمات ممنون میسازند که به نیر اقبال
بیزوال صورت انجال باید کتابیست که یکی از آشنایان خود نوشته
اند چون سلام دوستانه را در تجدید حسن عهد قدیم تاثیر

تعزیت وتهنیت شاه روم بنا بر
اشارت ست بسوی نواب خاقان
پادشاه مزبور ایلچی را رخصت مراجعت داده ایلچی کاردان از طرف خود معین کرده هر دو را باهم فرستادند ۱۲
ماهیچه انچه از زر ونقره ومس وغیره بشکل ماه بر سر علم راست میکنند

دعای یوسفؑ در حق زلیخا دعای یارانه را در احیائے رسوم عافیت دیرینہ اعجاز مسیحائی باشد لہٰذا لبورود مبشر صحت ذات شریف یعنی نامہ سودت ختامہ کہ ابلاز قمیص یُوسُفَ فِي أَجْفَانِ يَعْقُوبَ سطر زیست دل مشتاق کہ ساکن بیت الحزن اشتیاق بودہ در اہتزاز آمد للہ الحمد والمنۃ کہ منور حدیقہ دار السلام آشنائی بہ بہارے صحت ذات ستودۂ آن سرگروہ ارباب دریافت چون حدقۂ دیدۂ اصحاب بینش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مہری ایام مستور ست امید کہ ہموارہ از اصابۂ عین الکمال در حصن حصین حرز آلہی محفوظ باشند حال مخلص بعین عنایت رحمان بروجہ خیر گذرانست در برروے ترددات خاطر بستہ و در حصار توکل نشستہ گو برآواز مبشر غلبہ ے باشد واز برای دل بہانہ جو از ہیچ دست آویز تسلی میسر اشد بخاطر حیران میرشد کہ نقد فکری کہ درین ایام از معدن طبیعت استخراج نمودہ بمحک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود انچہ میسر گردید روانۂ بزم سرور السرور شد بزیور اصلاح محلے ساختہ پیوستہ با علام صحت مزاج وارشال پیچیدگان طبع وہاج مخلصان را رہین منت خواہند

کتابتے کہ بہ حاجی علی خان سردار آذربایجان نوشتہ

عرض مخلص صادق الولا آنکہ تنگنجیدن لا انتہا در مضیق حد و احصار چون

برهان مسلم دانشمندانست وازینجاست که خامهٔ قاصر بیان در صدد تعداد
القاب جلیله واوصاف جمیلهٔ بیپایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که
از مقولهٔ گنجیدن دریا در جوی پیمودن جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی
در مقام بیان امرے که از وسع نطاق نطق خارج باشد نائب مناب نطق اللسان
می باشد چه آنچه در طومار زبان نگنجد عجز سخن طراز بزبان بیزبانی اداے آن
می نماید لهذا عطف عنان از انوادے بیپایان نمود بر مرآت ضمیر خورشید ضیا
که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی ست منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه
از زمین قاصر بیان بعد از بارش هطلان باران بیپایان زبان بشکر احسان
و اداے شکر بر واتنان ابر نیسان کشوده نیست و درین صورت پوشیده نخواهد بود
که مهبط جود آن حاوے لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریافت حاصل نموده باشد
چه پایه رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریاے عرق خجالت را اگر فراغ
از دست و پا زدن حاصل آید جز بدعای القاے ذات ستوده صفات و دوام دولت
قوسیمه البهجات ازین لجهٔ بحر لجے بر نمی آید امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند برتری و قدردانی
و مخلص پروری بوجود سامی گرامی قرین و آراسته بوده همواره محسود اماثل و اعیان باشند
و در طے نوازش نامچهٔ سامی اظهار انحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال در رفع
غبار آن کلال برشحات سحاب لطف لایزال شده بود شربت این سم زعاف را اگر آن
تریاق قرین نمی بود حال برگزیدگان فانوائب و شوار میبود گواهی دل حقیقت منزل آن

عالیجاه که باوجود یگانگی و یکتائی که از شهادت عدلین هست وثبوت دعوی خلوص

عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود چه خرید متاع خلوص عقیدت از دکان

بیرونقی که در گرکسادی کم شده باشد ثانی اثنین خارق عادت است سود این عیسان

چسان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم نشمارد

و بچه زبان از عهده شکر مژده صحت ذات کاملة السجیات ملکی ملکات بیرون آید

صاحبا بر محرمان سرادق عصمت ظاهر است که این زاویه نشین کنج انزوا آزاد شده

منسوبان آن عالیشان رفیع الامکان هر گاه معلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال

اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را

مژده سلامتی و دوستکامی آن مرکز دائره نکوئی و ملکی صفاتی بجای مومیائی

انسانیست توقع دارد که کوتاهی اینطرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریامقاطر

ست بعفو مقرون و باستمرار رسیدن مژده جبر این کسر نموده باشند آفتاب پایه

تا نشان از آفتاب و سایه تواند بود ابدی الظلیل باد کتابتی که بوزیر خراسان

نوشته اند با معین کار زیر نغش زرد که به تقیه منقی باد دبور آمد شده روان و زلال

منبوع بلاغت که از عین نخاسه و دوات آن منتخب دوستان در فور آن آمده بود

لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان گردانید

چو شمیم پیرهن که بعد از سنین یوسفی موجب خصب اراضی ابتهاج

یعقوبی گردد نهال انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه نخشک سال دماغ نه دران

پایه است که بریزش رگ ابر خامه باران طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن باز بغیر
از روغن بنفشه رقیمه مشکینة الفوائح دوستان دوائی نمیتواند داست تو افل
روائح آن گلدسته والا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد مکتوبیکه
بعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته شده پیوسته
سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب ارین مهیا
بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه معجز طراز همنشینان سوم لطف
که در دیده بینش نگاه عرائش بعانیست خانه چشم خلوتکده دل را
چون آراسته دلبران لبریز عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده
و جواهر سرمه اش بقوت بینائی افزود کما قال قمیص یوسف فی اجفان یعقوب
چون موصل این لطف بیرون از قیاس قیاس مانند پیک انفاس کم در منزل
قلوب رجوعش بتقارب دخل میباشد بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه
بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بغایت تواند نمود نیافت امید که پیوسته
منزویان کنج اخزان را بتبسم نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام عظمت و حشمت
و جلالت و ابهت و شوکت مدام باد کتابتی که بنوز بیرشت نوشته شده
فرزند اعزا غنی القاب حامل صحیفة الاخلاص راجع زر
ازان فرزند دلبند دامن زن آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف
حریم عزت بعتبه عنقریب بنیل سیمنے فائز میگردد قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات نسبت

صفات

صفات حمیده که دارند علت نامه رسانیست که شیمهٔ قدردانی خدام عالی باشد میتواند بود
چون سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمه غائبانه میتواند شد بدین درکلمه اکتفا نموده سلامت
بوده کامیاب باشند کتابیست که بشاه وردی خان بگلربیگی گرجستان
نوشته پیوسته پیشطاق آفتاب اشراق وکریاس خورشید اتیلاق مانند نجم دری
واستاره سحری باد گم گشتگان بوادی ظلمات حیرت باد راست آفتاب ضیا که
کاشف غمائم استار از وجوه خبایای اسرار ومنبع ومعدن لولو ولالای لمعان انوار است
پوشیده نماند که مسمی خلیل الرحمان یعنی منهل الایقان زمزم عرفان افادت وفضیلت پناه
ظهیرا مولانا ابراهیما که از اجله طلبه دار الشعور گیلانست بقصد طواف رکن ایمان وکعبه فیهٔ ناجیه
شیعیان یعنی نجف اشرف اقدس وباقی اماکن مشرفهٔ مقدسه احرام زیارت حریم حرم عزت
ولفحوای واتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای احسن اخلاص
که بآن جناب مقدس القاب دارند واین راه بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار وخس مرد و
در اهزن مانند دل ارباب حال از وساوس نقصان وزوال رفته میباشد روانه گردیده چون
افادت پناه مشار الیه خاکو تکده خاطر را که از تابش آفتاب حادث حکم آتشکده افروخته دارد
بفحوای یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم صحن گلشن مشحون بانوار و ازهار دیده وبوی معرفت
ازین گلهای آتشی بمشامش رسیده گاهی بنا بر اقتباس بعضی از اشراقات تردد بی بنده خانه
ایشان داشت بگمان اینکه رقیمه مشتمل اظهار اخلاص مخلص الخدمت ملازمان سامی زاهی در صفا منهل مشرب
ووسعت مشرب ودر دهای ایشان مقبول میتواند بود خواهش آن نمود که بدین وثیقة الاخلاص تصدیع ملازمان

سامی گرامی شود اینجا بالمسئول خود را در زمرهٔ باریافتگان صف بار ضمیر منیر مهر تنویر نسلک و رشت

یقین که بلا از ما نبر آیا مداد و نوا ماحی که لازم باشد با مور خواهند فرمود سایه آفتاب پایه مستدام باد

کتابتی که بعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته

تا نساج دارای وجود در کارگاه امکان تار زرین فروغ مهر تابان جامه زربفت

کلباف ظلال و انوار و قماش شب اندر روز لیل و نهار را باندازه قامت هر یک

از ساکنان ربع آخشیجان باتمام میرساند دست دولت و بازوی شوکت پاینده کار

و امنیت مشغول تحصیل آمال و عین عنایت یزدان حارس و پاسبان حال و مال خدام

ولا احتشام منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان جاندار و فالب افسرده ارباب کمال

نضارت بخش پژمردگان قحط سال فضل و افضال طراز ذروه ارتقا سنام مجدد

اعتلا درسے سماوی معدلت گستری درة التاج بهشیری و برتری سرلوح دیوان

دادرسی فال مراد گرفتاران زندان بیکسی بوده از طوارق حدثان و حوادث دوران

در امان باد بر لوح عرض می نگارد که در حینی که این غواص بحر تعجب که در دریای

بیپایان تفکر غائر و در بیدای بی انتهای ماضی و غابر سائر بود که آیا بچه جهت چشمه

غرائب اطوار و عجائب آثار که بطریق خرق عادت در سوالف زمان و عهد پاستان

در جوش و دریای اعجوبه کار لبحرای گل یوم هو فی شان در خروش بود

اکنون خشک شده و غزالان دشتی آنسرزمین بدآیای سبک جولانی در کمند ست

نه در معجزی بر چهره سبزویان استار عیون نابینا میگشاید و نه شمیم پیرهنی از

مصر معمور حسن بر عایت شکستگان بخشم روشنی ساکنان زاویه بیت الاحزان می آید
اشناسر بر خامه اعجاز نگار که چون آواز خضر نو بهار که از شمیم گل و سنبل مهیا شد بر دماغ
آگاهی رسید و صبح صادق بکذب خیال این غلط اندیش از افق ظهور پیدا نی دمید
صدای پای قاصد حلقه از عان قبول در گوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن نوید از شمامه
که کیفیت باده انفاس عیسوی دارد تازه گردانید کاسه چشم از انوار دانه هار آن چون
صحن چمن گلشن و سراچه دل چون مطلع مهر درخشان روشن شد شخص انتعاش از سور
این سرور در مضیق سینه چون عظام رفات اهل قبور بنفخه صور رخت حیات پوشیده و چون
روزه داران که از وعده هنجم بدیدن هلال عید چشم روشن گردند خروش فغان
بر کشید صد الحمد معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بار ورود قدح سحر حلال باثمرست لیکن
لذت شهد فائق این خوشدلی در کام و باده هوش پرداز شادکامی در جام بود که مرا به
حیرت آنکه بچه زبان از عهده ادای آن احسان بر آید و بزیور کدام عبارت دگر عرائس
الفاظ و معانی آرایدل را امر رت عجز و بیچارگی چشانید و در خلوت چاره گری بتحصیل
جواهر و لآلی شناگستری و مدیح سگالی نشاید دست و دو اگران اندیشه را که بسا فران بحر و بر
خشک و ترند بطلب معانی خوش قماش که شایسته ارمغان محفل خلد مشاکل باشد
بشهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعی
که در مخزن دهان درسته بانار از زبان و پس کوچه گیسو و چار بازار خط پشت لب
دابرو و بساط خط بناگوش و در بر دوش دست فروشان ساعد گلپوش شهر رسد

بنقد رائج وقت خریده و بترازوی نظر سنجیده بحضور آوردند که شاید تار و پود قماش
تحیت سنجیت تواند نمود و بعد از تکاثر گفت و شنود چهره شاهد مقصود گلگون شرمساری
دیده و از سنجیدن این خزف بارها با آن گوهرهای گران بها خجالت کشیده
اکنون چه گوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده ناگفته بر جای مانده امید که عذر
تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحهٔ خاطر زدوده گردد کتابتی که بنوربیرهٔ خراسان
نوشته شده عمری بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اعنی
لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنی دیدهٔ انسان جسد
در پردهٔ سواد نشیمن نمیدارند بقیادت گم کرده راهی پی بسر وقت مجنون طبعان
گوشهٔ بادیهٔ اعتدال و کناره گیران قیفار انزوائی بردند تا آنکه درین ایام سعادت
انجام حسن الفای عهد آراسته هر هفت شیرین حرکاتی نشسته روی
برگ گل سوری از افق اغصان دقیقه یابی و رضا جوئی چشمکزن دلبری رسیدند
و تحفه فواتح روائح صحت خراج شریف خدام فرشته احترام را در لوانح الکمام
مخزون داشته رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند
یغمائیانه برچیدند و بیاد داشتن آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژدهٔ صحت
متواتر و متوالی و سبب دوام زندگی ورق گردان ایام دنیالی و اقدام اعتبار
رانقی سلم تعالی باد کتابتی که بعالیجاه سردار آذربائجان
نوشته شده کمالات لاتتناهی فرودین پژمردگان بوستان

دانش وار و لطفے بہشت نرگستان بینش مهر عجز و سکوت بر لب ثنا گستر

و محمدت سگالے زده ستلاشیان اظهار شوق ما فی البال را بسلے خود موجه

حیرت داشت که درین اثنا نسیم التفات تخته پاره نشینان تفکر را مجیاد غریق لجه

اضطراب گردانید اظهار شکر احسان را حواله العجز از ادے آنکه ثنا سے اثنین

سطے اللسان ست نموده بدعاے ذات مرضیة السجیات اکتفا نماید امید

که کامرانے نشاتین و فائز امتیاز دارین باشند

خاتمة الطبع

ستایش فراوان و نیایش بے پایان انشا آفرینے راسز است که انشای ایجاد و تکوین نقطه ایست از خامه حکمت بالغه او و دفتر نشاتین حرفی ست از قدرت کامله او بعد ازین بر برے رزین ارباب علم و هنر محتجب نماند که چون انشای محمد طاهر وحید که در روش دشوار پسند و بشیوه دقیق نویسی وحید عصر و یکتای روزگار بود و لهذا به تحشی و تنقیح مناسب مقامات و تصحیح و حل لغات زرین سبق چند بار در مطبع آفاق مرجع اوده اخبار مملوکه مفتخر روزگار عالیجناب معلے القاب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای دام اقباله واقع لکهنو و دلی طبع یافته و اکنون باز حسب خواهش شائقین در شاخ مطبع موصوف واقع کانپور بماه [illegible] ۱۸۷۳ء بار اول منطبع شد

ایضاً

قطعۂ تاریخ طبع از نتائج طبع مولانا محمد حامد علی خان صاحب مدظلہ

المحمود

مضامین نباشید چرا پاک و اطہر
کہ از طبع طاہر شدہ طبع انشا
رقم کردہ حامد بمنقوط سالش
عجب نغز و نادر شدہ طبع انشا

سنہ ۱۳ ہجری

مصحح مطبع ہٰذا خلف حافظ غلام علی خان شاہ آبادی

کتبہ خاکسار محمد حسین عرف ممن عفا عنہ

کتب مجموعہ نایاب زمانہ

کتب نجوم